

# سپاوون

شماره دوم، ماه شهریور ۱۳۵۷، مطابق شماره بی‌الاول  
۱۴۰۹، مطابق اول شهریور ۱۳۸۸، شماره سی و نهم، سال دهم

Ketabton.com

به لب  
به دل  
دارم

## حرف و نریاد

نخ و دارم

## خاطرناشاد



# تدای خوشمزه واقعی



دعوتک رسم شجری، محضر عمومی و شومر نور

شهریایخ پذیرفته میشود.

# حیوانات

کافیته نادره با انواع زیاده  
بلاستیک نماند نظیر دزدان  
دوستان شماست



آدرس  
شهرنو مقابر مسجد جامع شیرپور

## فروشگاه فقیرزی

جدیداً لوازم آرایش، خوشبوئین  
عطریات، قسام بوتها، زمانه و  
مردانه مدل جدید و تازه ترین  
جیمپاز، زمستانه مردانه و غیره  
رجانسر موه نیاز مشتریایخ  
مخترم خود را به قیمت مناسب  
عرضه میدارم.

پنجیخ فلبه داره نماز خوشی  
شهریایخ پذیرفته میشود.

آدرس: شهرنو  
مقابل سینما پارک

با هم مناسب بکار  
روزهای  
سودمند است

## فروشگاه فرید



فروشگاه فرید واقع زرغونه میدانش شهرنو ولد دکتده بهترین  
رجانسر از مشهورترین کمپنی های جهان



# خریداری نمایید

لباسها و بوتهای قشنگ  
خوراکیه  
های لذیذ -  
قرباسیه

خانمها و آقایان اشیای مورد نیاز خانواده گی تانرا میتوانید  
از مغازه های ذیل به قیمت مناسب بدست آورید و آن شود

## یما رامین ویدیو کست



بهترین فیلمها ویدیویی گلچین پستیو، کتی  
هندی و ایرانی آماده فروش  
فلمبرداری از محافل خوش شما پذیرفته میشود  
آدرس: منزل اول فرهنگ بزرگ وخت  
۲۶۷۷۶ - ۳۵۷۰۴



وسایل مورد نیاز خانواده ها را جدیداً وارد

فروشگاه انور  
میتانید  
وارد کننده  
آدرس: تجارتنی تجارتنی

## رهنمای معاملات مهرسم آیدگار

خرید و فروش خانه و یا ارتان کرایسی  
ادرس: بین چهارراهی شین و چهارراهی  
انصاری، تلفون: ۴۲۴۶۸

## فروشگاه مصطفی

جاده صالح تها بر پارک شهر نو

## رهنمای معاملات

### روح الله فقیری

خرید و فروش خانه زمین و مـ و تر  
ادرس: شهر نو چهارراهی حاجی یعقوب  
تلفون منزل - ۳۵۲۸۲ تلفون دفتر ۳۲۵۲۹

## فروشگاه معلم و فروشگاه

حبیب زاده  
متصرم مقابل مسجد جامع یعقوب

## شریفی ویدیو کست

ثبت مکتونه کست و فلمبرداری محافل خوش  
آدرس: متصل رهنورانت آلی کایف

## قرباسیه فروشی ارزان

کارتونو تمسیر سینه های اقبال

## نورا که فروشی عبدالغالب

متصرم رهنورانت کسرفایف

## رسولی ویدیو کست

ناب ترین کتھا لوستی را و فرمیدارد  
آدرس: جاده نادر شوشم بزرگ در تونج

## قرباسیه فروشی عالی گلرکز

متصرم کلنیک مرکز

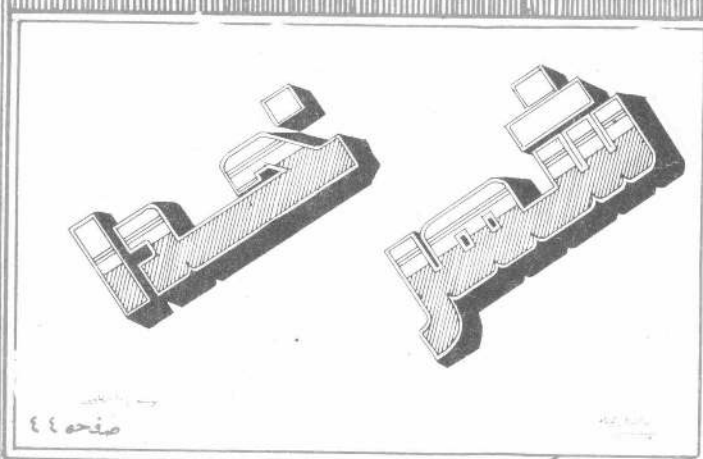
برای شهریان ادویه مورد نیاز شان را به قیمت معین

عرضه میدارد. خوشحال میشه مقابل لیسسه سین کلی

رضادرملتون



# سپاوون



سخنانی  
با عبد الله  
فهم نظاف  
لادیو تلویزیون

مینه دانسان په ژوندانه کی  
۱۸ خ







# افغان پيچلارې

ملنگ نجرابي

شماره نهم ماه نوس ۱۳۶۲ مطابق جمادي الاول  
۱۴۰۶ مطابق د سبتمبر ۱۹۸۸

در جستجوی

## آيا بايد مردان آيستن نشوند؟

صفحه ۲۸



را احدث با اخلاق  
در قلمهای هندی

مدیر مسوول : دکتور ظاهر طنپین  
 تیلیفون : ۶۱۹۰۲  
 معاون : محمد اصف معروف  
 تیلیفون : ۶۲۷۰۲ سوچورود ۶۱۸۷۸

نشریه اتحادیه ژورنالستان  
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر

بارق شفیمی  
 محمود حبیبی  
 عین الله شادان  
 لطیف ناظمی  
 رهنورد زریںاب  
 شفیق وجدان

تیراز : ۳۰۰۰۰ نسخه  
 چاپ به وب انیت مطبعه دولتی قیمت  
 یک شماره ۳۰ افغانی  
 ادرس : کنوین سم بلاک (۱۰۶)  
 مقابل تعمیر مطبعه دولتی  
 حساب بانک : (۸-۴۰۲۳۲) د افغانستان  
 بانک

ارت و کرانیک : روح الله نقیلسدی  
 شیخ سعید رحیم  
 سعید  
 خلائقی : کبیر ابروویسی نامی  
 تاپی : محمد اسحاق خلیلی  
 بیتم : واحد شاه نصیری  
 عکاسی : محمد گل رحمتیاب  
 : شیره شاه اوبی شریک  
 : لطیف و صابین

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد • مضامینی که به اداره مجله موافقت  
مینماید در صورت نشر یا عدم نشر واپس به نویسنده مسترد نمیکردند • نظریات ارایه شده  
صرف نظر نویسنده میباشد •



# دارالمستأمنین یا دارالمجانین



گزارشی از مرستون

«خوش آمدید»! حین داخل شدن به سرت کوچکی که به دامنه های کوه افشار منتهی میشود - این «خوش آمدید» توجه ام را جلب کرد.  
درختان استوار و بلند قامت که در دو خط موازی جاده را در نبال میکنند به سر جاده تا آخر چترزد و اند شاخه ها از دو کنار سرت هند یگر را به آغوش کشیده اند.  
وقتی داخل محوطه مرستون میشویم و با باشندگان آن آشنایی پیدا میکنیم و در میان ما هم آشنایان بی سرنا و چیزندارانند که در این اجتماع دور هم گرد آمده یا گرد آورده شده اند.

اکنون در مرستون ۸۶ نفر اعم از اطفال، جوانان و پوسیدگان اعاشه واباطه میشوند. ۲۲۰ نامیل در مرستون زمین داشته و ۴۵ نفر به شکل نهاری زنده می نمایند. ۴۱ زن دیوانه و ۴۹ مرد دیوانه نیز در شمار ما برآشده گانند. یکی از مسولین در مورد اینگونه ابراز نظر نمود:

«اگر غلط نکرده باشم اینجا مرستون است صرف برای گداها و فقرا نه برای دیوانه ها. پس چه باید کرد؟ وقتیکه مقامات مسول دیوانه ها را نیز نزد ما میفرستند»

فرمودید مقامات مسول مگر این مقامات مسول غیر از شمال است؟ در طرز العمل کار ما مطابق برنسیب های مطرحه در اسنا - اسنا هم مرستون ها جمع نمودن گداها بخیر کار خازنده وی محل است. البته به اشتراک نمایند ما مگر گاهگاهی دیده میشود که دیوانه ها را آورده و تسلیم نموده اند. فعلا این گروه دیوانه ها را هرگاه به شهر رمانماییم در آن صورت چه واقع خواهد شد؟

«پس راه حل؟»  
راه حل اینست که با امکانات وسیعی که وزارت محترم صحت عامه دارند (دارالمجانین) تاسیس نموده و مرکز معالجه روانی را فعال سازند.

بودجه شما از کجا و به چه طریق تمویل میگردد؟  
«با تأسف باید گفت که از مدتی به این سو از بودجه خبری نیست - فعلا» خلاف برنسیب های صلیب سرخ ما ریاست عمومی جمعیت افغانی سره میاشت یاری مینمایند. در نزد لککسیون از اوراق پذیرش مقامات نیز برپه موجود است که منحیث رئیس موسسه برای تخصیص بودجه مراجعه نموده ام.

**هرگاه شما**  
های کار تولیدات کوچک را فعل میساختید آیا این معضله مالی و پولی شما مرفوع نمیکردید؟  
«شما میدانید که در شمار افرادیکه در مرستون زنده می دارند افراد سالم بسیار کم اند و گذشته از آن وسایل کار و آموزش آن بعد از مصارف وقت لازم را ایجاد میکنند که دست ما از هردو تنگی است»

هرگاه معضله تعمیر اصلی مرستون که فعلا به تصرف پرورشگاه وطن است حل میشد نیز امید به این اقدامات بود. همچنین فعلا ما نمیتوانیم زیاد تر گداها را جمع نموده و به مرستون انتقال دهیم. نیز ناشی از معضله جایی است. - باشندگان سخنان محترم رئیس مرستون راه قلعه ها را که بخشهای مختلف در آن است پیش میگیریم. درین تعمیر که متصل در روزه رودی است - شعبات اداری جا دارند. - چندان از مسئولین که سر میخوریم در میان ما که سوکار داشتن مستقیم با فقیرترین فقرا آنها را از عواطف عالی انسانی برخوردار ساخته و عده ای از کارمندان مرستون زنان اند و اینها زوارها و مریبان مهران دوستان شامل در مرستون اند. کلینیک ابتدایی مرستون آماده خدمت است و در آن مرد کهن سالی که سالهای متدای عمری را به تدای مریبان مرستون

وقف کرده کار میکند و در هر هفته دو روز در کنوران جهت معالجه مریضان می آیند.  
بخیرد یگر رالیلیه هاشمیکیل میدهند. در اینجا روان حسرت خوردن زنده می حکومت میکند. به اتاق نابینایان سر میزنم. اینجا خاموشیست. میشود تصور نمود که درد یا لوگها چه آسما و آرزوهای متباز است. شایسته در اینجا بزرگترین آرزویناشدن باشد. برای دیدن زشتی ها و خوبی ها. در این اتاق مانند همه اتاقهای دیگر چپرکت های و منزل و فرش گیم و یکمقدار ظرف موجود است. در اینجا نیز آرزوی مواد حیوانه میزند. کتابهای که حروف برجسته مخصوص نابینایان دارد به گوشه بی حیده شده. تلویزیونی نیز وجود دارد که نابینایان باشند صدای تلویزیون برایشان مصروفیت ایجاد کرده اند.

به لیلیه انات سر میزنم. اینجا نیز زنده می ادامه دارد. به چشمه که میبینی یا س نامرادی و رخ بی کسی را میخوانی. دختر آن نوجوان و بالغ و کلان سن در گوشه های از حویلی شان حمام آفتاب می گیرند. عده ای مصروف جاروب اند. دختر تقریباً ۱۷ ساله بی توجه ام را جلب میکند که آرام به گوشه آفتابی نشسته و سیخ های بافت راته ویا لایزند. اوستاره نام دارد.

ستاره جان - میخواهی برای خود چیزی بیا می؟  
«بسی کم هم در بدل بافت ای خاکت و صد افغانی میدد»  
ستاره از وضع معیشت آرامی اش در مرستون خود را راضی نشان میدد. اما چه آرامی؟ آرامی داشتن لباس روان در انباری از بقیه در صفحه (۸۴)





# از جاربوب کردنی بدم می آید

خالد متین شاکرد صنف ۱۱  
لیسه عالی امامی :

شما در فامیل چند نفری زنده گسی میکنید و چقدر در کارهای خانه سهم میکنید؟

— مادر فامیل ۹ نفر زنده گسی میکنیم چون خواهانیم در کارهای خانه با مادر کم میکنم من کمتر در کارهای خانه سهم میگیرم. اگرچه عقیده من چنین است که نباید مرد ها بگویند که مرد را به کارخانه چی به هر صورت اگر از من بخواهند کاری را برای فامیل انجام بدم بادل و جان خواهم بدم برفتم.

— از کدام کارخانه خوشتر است و از کدام کارخانه بدتان می آید؟

— در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید.

— برای چند نفر در فامیل اشپزی میکنید؟

— اعضای فامیل ما چهار نفرند و من هم صرف برای اعضای خانواده اشپزی می کنم.

— والد چه بگویم از سود آوردن خوشم می آید که يك هواخوری هم می شود ولی از جاربوب کردن بسیار بدم می آید.

— معلم میشود که زیاد جاربوب کاری کردین؟

— نه به هیچ صورت این کار را نکرده ام ولی بدم می آید.

## آشپزی خوشم می آید

ارزوشاکرد صنف ۱۲ لیسه آمنه فدوی :

شما با وجود سهم فعال تان در دروس مکتب چقدر در کارهای خانه سهم میکنید؟

من با وجود ... درجه صنفی، خوب دام علاوه بر مطالعه کتب مکتب به اشپزی علاقه زیاد دارم.

— از کدام کارخانه بدتان می آید؟

— در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید.

— برای چند نفر در فامیل اشپزی میکنید؟

— اعضای فامیل ما چهار نفرند و من هم صرف برای اعضای خانواده اشپزی می کنم.

# دختران و

## آیا در کارخانه

### مرد نباید کلاشویی کند

کاظم محصل سال اول بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :

شما در فامیل چند نفری زنده گسی میکنید و در کارهای خانه تا چه حد رسد؟

شما در فامیل چند نفری زنده گسی میکنید و در کارهای خانه تا چه حد رسد؟

— از کدام کارخانه بدتان می آید؟

— در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید.

— برای چند نفر در فامیل اشپزی میکنید؟

— اعضای فامیل ما چهار نفرند و من هم صرف برای اعضای خانواده اشپزی می کنم.

### اول نفره ضد جاربوب

هائشه رناشاکرد صنف ده بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :

شما در فامیل چند نفری زنده گسی میکنید و در کارهای خانه تا چه حد رسد؟

شما در فامیل چند نفری زنده گسی میکنید و در کارهای خانه تا چه حد رسد؟

— از کدام کارخانه بدتان می آید؟

— در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید.

— برای چند نفر در فامیل اشپزی میکنید؟

— اعضای فامیل ما چهار نفرند و من هم صرف برای اعضای خانواده اشپزی می کنم.

# سپران چه میکنید؟

## سهم میکنید؟

### چی امن و کارخانه

مسعود کریم محصل سال سوم انستیتوت طب دندان :

شما تا چه حد در کارهای خانه سهم میکنید؟

— چی امن و کارخانه هیچ سهم نمیگیرم اصلاً چرا سهم نمیگیرم ماد زنده گسی میکنم تمام کارخانه را مادرم و خواهرم اجرا میکنند.

— اگر آنها روزی بخانه نیاشند باز چی؟

— هیچ اگر زن خودم ظروف را بشویم و بگذارم جای خواب تمیز بماند تا مادرم بیاید.

— خوب حالا که اینطور است بعد از عروسی شما چی خواهید کرد؟

— وقتی عروسی میکنم که به کدام کسی نیاز داشته باشم یعنی کارهایم را اجرا کند و نه چراغ روشن کنم. بعقیده من کاملاً غلط است که زن و مرد هر دو مساوی در کارخانه سهم بگیرند.

### کارهای مردانه

دیا نامحصل سال دوم بوهنخی زبان وادبیات بوهنتون کابل :

شما چقدر در کارهای خانه سهم فعال گرفته و از کدام کارخانه خوشتر است و هم از کدام کارخانه بدتان می آید؟

با وجود اینکه تعداد اعضای خانواده ما به هفت نفر میرسد ولی من نسبت به همه آنها در کارهای خانه سهم میگیرم.

— از کدام کارخانه بدتان می آید؟

— در کارهای خانه از اتوکاری بدم می آید، زیرا هر بار وقت اتو کردن لباس ها دستم را می سوزانم و هیچ بان بدم می آید.

— برای چند نفر در فامیل اشپزی میکنید؟

— اعضای فامیل ما چهار نفرند و من هم صرف برای اعضای خانواده اشپزی می کنم.

### پختن هوسانه خوب است

نجیب الله دکاند ارسینما بامیر :

مصرفیت روزانه شما چیست؟

دکان ما، دکان برز، فروش است و از ۸ بجه صبح تا به عصر مصرف کار داریم.

ایاگاهی در کارهای خانه با وجود خستگی زیاد سهم میگیرید یا نه؟

— مادر فامیل نام خدا ۲۰ نفر زنده گسی میکنم معدر کارهای خانه مثل اشپزی، چوب شکستادن در زمستان برف پاکسی و آوردن سود ای بازار کم میکنم.

# متخصص پختن شیر برنج

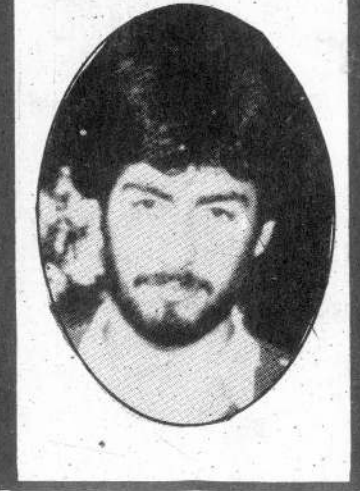
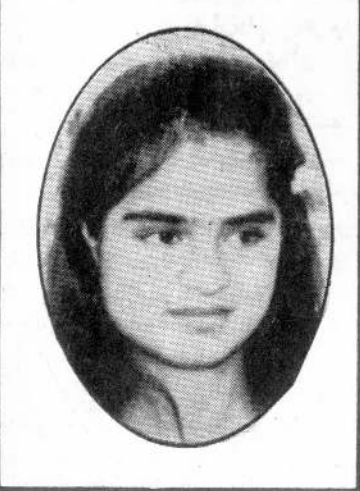
محمد عارف تنها سرایزلسوای راکت :

شما در فامیل چند نفری زنده گسی میکنید و در کارهای خانه چقدر سهم میکنید؟

— مادر فامیل دوازده نفر زنده گسی میکنم و در قسمت اشپزی و پختن شیر برنج تخصص دارم انهم در صورتیکه مادرم و خواهرانم در خانه نیاشند.

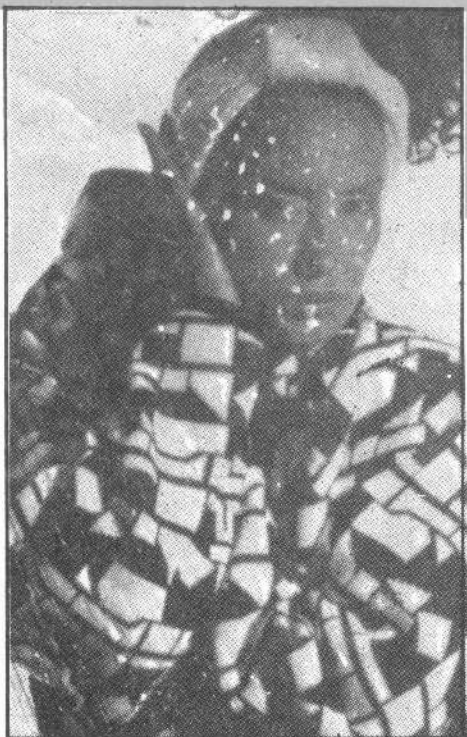
— پس از کدام کارخانه زیاد بدتان می آید؟

— چون اولاد خورد خانه استم برای من همیشه میگویند که دست بشویم و خمیر را به نانوا بدهیم که از این هر دو کار خیلی بدم می آید. در حالیکه من فارغ التحصیل شده و خدمت مقدس سربازی را در همین نزدیکی ها به خیریه انجام می دهم و از روزمدم در اینده های نزدیک شامل بوهنخی طب کابل شوم و یک دکتر خوب و مهربان برای مردم باشم. ولی در فامیل مرا همیشه کوچک فکر می کنند.





# معموداوی په جاورد معوداوی



## هرکله چی انسان دیو خبرپه رښتیا والی شک او تردید ولری، خبرپه آوازی بدلیزی

د توریالی ژباړه

اولیوت او پوستن د دغه علم بنسټ ایښودونکی  
اوازه داسی تعریفوی:

(( هغه گومان چی له ستروپښو سره اړیکه ولری  
اوددی لپاره ټاکل شوی وی چی په هغی باندی  
باور وکړی اوله د قهقرا قامو پرته چی دهغی د  
رښتینتوب خمیر نه منکوی، له یوی ژبی نه بلی ته  
لنیز دول کنیز ی)) بدی توگه، اوازه تر ټولو لومړی  
هغه اطلاع ده چی بر باور او د پام ټینگه وی او  
هدف یی قانع کول دی.

۳۰ شپوتانی امریکایی عالم لیکي: اوازه له  
اقتراحی (بدیعه یی) اطلاع څخه عبارت دی او  
په ییز بحث او خبرواترو د بهیر نتیجه ده. پایله  
په بیان اوازه یوازی اطلاع نده. اوازه د پښتو  
شخص تعبیر او تفسیر اود هغی په باب له خبرو  
اترو او بحث څخه عبارت دی.

بله نظر هم شته دی او هغه داچي: اوازی د  
یو ډول روانی نارضی په مانا او هم هغونی نارضی  
که اوازی تصدیق کیدای نشی، نو پر هغی باندي  
باوری مانادي اوددی کارکی د لیونتوب نښی برسی  
دی، نو لدی امله هغه کسان چی په اوازو باور وکړی

تامتو فرانسوی ټولنپيژندونکی ژان - نوئل بدی  
وروستیو څو تنوکی یو کتاب د (( اوازو)) په نامه خپور  
کړیدی چی د کتاب د لوستونکو له تاوده هرکلی  
سره مخامخ شوی دی.

دادي د اوازو په باب اوداچي له علمی پلوه  
اوازه څه شی، دفرانسوی ټولنپيژندونکی نظریوته  
فوز نیمو، هغه ددغی موضوع په هکله خپل نظریات  
د (( نیوتایمز)) د مجلی له خپریال سره په یوه مرکه  
څرگند کړیدی.

- اوازی تل اوبه هرغای کی موجودی وی، اوازه  
د ټولنیزو اطلاعاتو یوه پخوانی شیوه ده اود لیک  
تر پیدایښت پوري د تماس یوازی شیوه گنل کیزی.  
د مطبوعاتو، راد یوار، د سمعی او بصری د اطلاعاتو  
د وسایلو پیدایښت ونشو کولای چی د اوازی مخه  
ونیمس.

امریکاییان یعنی هغه کسان چی د دویمس  
نړیوالی جگړی په کلونوکی موجود و اوازو د هغوی  
د اردو او ملکی کسانو په اخلاقی روحیه باندي منفی  
اثره کړیوه، لومړنی کسان وچی د اوازی په باب  
په زده کړه یی پیل وکړ.

شاید اوازی  
یو عفوونی  
ناروغی وی

# سباوون هنرمندان سال را انتخاب مینماید کارگردان فلم هنرمند سینما مثل، آواز خوان و کمپوزیتور مورد علاقه تان کیست؟ نظر تان را برای ما بنگارید!

کورس مجله سباوون  
پارسی ۶۷۱  
مجله سباوون

شول چی ترزو زیات کسان . د ارقام له کوم معایه  
غځه اخیستل شویدی بداسی حال کی چی رسمی  
ارقامود ۳۱ کسانو مړینه نیولې ده .  
محواب ساده دي : په رسمی ارقامو باندې پا وړ  
نه کوي . د هغه څه په باب گومانونو چی په جزئیو  
کی پیچېښ شوي له پیښې نه وروسته په لومړي اوونۍ  
کی شکل ونیو . یعنی په هغه وخت کی چی لا هېڅ  
رسمی ارقام نه وو وړاندې شوي . خو فرانسوي -  
ورمېانو د هغه پار په باره کی هغه سپه لاندې  
ایستلی او د وژل شوو ستر ارقام هم خپروول . هغو  
ارقامو چی وروسته وړاندې شول د جا پاملرنه  
وړوانه وړله . خلکو به فرانسوي ورمېانو نه لدې امله  
چی هغوي د شوروي اتحاد په نسبت منفی چلند  
لري . بلکی لدې امله باور وکړ چی هغوي د اتومی  
استیشن غځه په پار کی وو اوله شلو کلونو راهیسې  
هغوي د ناوړه پیښې په انتظار کی وو . پوي چاودنې  
په پوځل سره ټولې اوازي او پارټیډ کړې .  
موز به اوازي باور کوو ځکه چی د اکارد شاوخوا -  
نرې د بی پیژندنې لپاره غوره امکان دي . . . د -  
انسان مخزتل د انډولیزو طرحو په لټه کی دي . چی  
د بی نظم اولکو ورو پیښود یو والی امکان برابروي  
موز هم گډوډي اوهم تصادفات نه خوښوو . د هغه  
مقیاس په پرتله چی اوازه څرنگه خپریږي . په هماغه  
اندازه اوازه زیاتره د قناعت وړ گرمسی .  
کله چی خلک بریول باندې د اغیزې په نشتوالی  
کی . د پوي موضوع په باب خبرې کوي . د اکارد ه -  
هغوي له نظریاتو سره د یوځای کید لپاره د انسان  
سینه والی راباروي . روانشناسان د انسان له دغه  
روانی خاصیت غځه په ښه توگه خبر دي .  
اوازه یوازي هغه وخت مینځ ته راځی چی -  
وکولای شی د کوم ټولنیز ضرورت رفع کوونکی . د کوم  
کس هیلی او پټی اند پیښی وي . محدودې اوازي  
چې له حقیقت هم خپریږي . حتی داسی اوازي  
د هغه چاله خواچی په هغو هېڅ باور نلري . -  
خپریږي او تکراریږي .  
خو کاله اوازه وه چی د (( مک - د ونالد )) د -  
شرکت په رستورانونو کی د فونې کوفته د ځمکی له  
چینجیو غځه جوړ وي . دا اوازه چی په هېڅ ډول -  
نش کیدای چی رښتیا وي (د هغه سختی ځا رښ  
له امله چی د خوړاکی مواد وڅخه کپړي) بیا هم  
د یو شمیر لگونکو د اند پیښی سبب شوه او هغوي  
فکر کوي چی د مطلق کثافاتو په وسیله تغذیه  
کپړي .  
فرانسوي ټولنپوه د دې پیښتی په محواب کس  
چی اوازه د ټولنی په سیاسی ژوندانه کی څه نقش  
لوبوي . داسی څرگنده کړه : سیاست له اوازي -  
پرته وجود نه لري . اوازه د هغه خبرد لیز د لاسو  
لپاره یوه وسیله ده چی له ټولنی غځه پټ ساتل  
کپړي او خلکو ته امکان ورکوي چی په هغه څه چی له  
هغوي غځه پټ ساتل کپړي بحث وکړي . مثلاً د  
جمهور رئیس پر رښتیا او سلامتیا باندې په رسمی  
ډول بحث نه کپړي . خودا د اوازي لپاره یوه  
موضوع ده . د دولت د مشر د عمر اړوند والی پوري  
اړوند ه ساه له او د هیواد وچاود دارام احوال لاند

لمطلق نه پردې دي . دا راز نظر د هغو کسانو د -  
تکثیرولو امکان برابروي چی د پیښو په رسمی تعبیر  
باور نلري .  
خود اوازه خپروول - د ډله پیژوم (او هاسو )  
نتیجه ده . اوازي موز ته نه د پردیو له لاري بلکی  
د نزدی کسانو له لاري چی زموز تیرایستل هغوي  
ته بی مانا دي . رارسنډي . خود دي واقعت چی  
باید هیڅی نکر چی د اطلاع رښتینوالی هغه  
کتوري ده چی په سختی سره بی په ثبوت رسولاي  
شو . د مثال په ډول . د (( یونانیته )) ورمېانس  
د لوستونکو لپاره ټول هغه څه چی د (( فگارو ))  
په ورمېانه کی خپریږي حقیقت نه . بلکی د هغه  
معکوس دي .  
هرکله چی انسان د یوځیره رښتیاوالی شک او  
تردید ولري . په هغه صورت کی خبر پر اوازي -  
بد لیزې .  
د اوازي منل او پر هغی باور - د هرانسان د  
فردی شک او تردید نتیجه ده . خلک به اواز باور  
کوي ځکه چی اوازي زیاتره وخت رښتیا کپړي اوله  
بله بلوه اوازي هغه اطلاع له معانه سره لري چی په  
سختی سره هغه څیرلی شو . اوازه بل واقعت  
یعنی په زړه پوري واقعت تولید وي . زه په ټولنه  
کی د هغی اطلاع پیدا ایست او خپریدل اوازه بولم  
چی په ښکاره توگه د رسمی منابعو له خواتمه پټی  
نش او یا هم د رواغ وگټل شی . اوازي له رسمی  
تعبیر وروڅخه مخکی کپړي . سر پیره پردې د پټو  
مسایلو رسوا کول او یا هم د فرضیاتو څرگندول . واکمن  
ارگانونه دي ته اړ یاسی چی د هغوي په باره کس  
خوله برانیزی . کیدای شی چی اوازي د پری کتوري  
هم دي . د مثال په توگه . کله چی د پوي موسسی  
کارکوونکی مخکی تر مخکی پوهیږي چی د برطرنسی  
ساه له بی تر لاس لاندې ده .  
**ولی اوازي په چټکی سره خپریږي .**  
- د دې لپاره چی هغه خلکو ته زیات ارزښت  
لري . اوازه خلکو ته هغه اطلاع رسوي چی هغوي  
باید پری خبرنشی . له همدې امله خلک هغه کوي  
چی هغه د پیرز د خپلونی د کسانو تر مینځ خپره  
کړي .  
موز پر هغه اوازي باور کوو چی هغه له هغو  
کسانو چی پدې یا هغه علت له موز غځه زیات بو -  
هیزې . واورو . په اوازه باندې باور هغه وخت  
زیاتیزې چی موز هغه . د هغه چاله خولی واورو  
چی د هغه خبروته پاملرنه لرو . د مثال په ډول :  
(جمهور رئیس سخت ناروغ دي . زه یوملگري لاس  
چی پخپلو سترگو چی (( دعا جل طی کد )) موټر چی  
له . . . سیمی غځه تیریده . لیدلی دي )) پدې  
صورت له شاهد پسته بل چا باندې باور کولای شو  
زه همد اوس د خپرنوییل په باره کی یو کتاب لولم .  
زه له هغه څه سره چی هلته پیښ شونه . بلکی له  
هغو اوازو سره چی د جزئیو په باب مینځ ته -  
رافلی . علاقه لرم . د اصل اوازي د ډله پیژواطلاعات  
د وسایلو له لاري خبرې شوې . موز د دې په باب  
چی په جزئیو کی څوخته له مینځه تللی . د عامه  
افتکارو نظر فونښته وکړه اوبه محواب کی واوریدل -



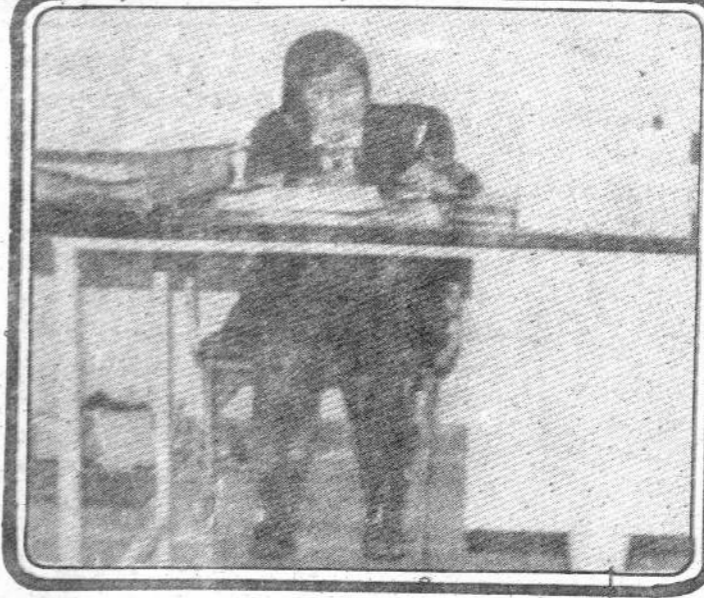
# اسرار خوردنیها

تأمی توانید ماست بخورید ]  
 ماست موثرترین عامل طول عمر است تا می توانید ماست بخورید زیرا بهترین منبع کلسیم است و با ماست لاکتیک تبدیل می شود و اما اسید لاکتیک که بوسیله ماست بوجود می آید دارای خواص بسیاری است: اولاً اغلب میکروها در برابر آن از بین میروند، بطوریکه هیچ میکروبی بجز از سریش و کلوزوسپه زخم در مقابل آن نمی تواند مقاومت کند - از بین سیلین قویتر - ماست از بین سیلین هم قویتر است - قبول نمی کنید، بشما ثابت می کنیم - بین سیلین روی - میکروب حبه یعنی (اسید لاکتیک) هیچگونه اثری ندارد - ولی ماست ترش همین میکروب را بواسطه اسید لاکتیک خود در یک ساعت از بین میبرد - میکروها را از بین میبرد و بیاضی و عفونت را از بین میبرد (سهال نیز در کمتر از یک ساعت بواسطه ماست ترش از بین میروند - میکروهای مولد ملاریا در دو ساعت و میکروب مولد بنومونسی (سینه و غل) در پنج ساعت و میکروب دیفتری در ۲۴ ساعت و اسید لاکتیک ماست از بین میروند - در حالیکه بیسیلین ابتدا روی میکروب دیفتری اثری ندارد - حافظ بدن - ماست بدن را از ابتلا به امراض جهاز هاضمه، مانند سره هم و اسهال التهاب روده و - تبصیت و التهاب کولون و بسیاری از بیماریهای پوستی مانند کورک - آگزما - ویت درامان - نهمفر، کلسیم، آهن و بیشتر ویتامین های مفید برای بدن مانند ویتامین (A) ویتامین (D) ویتامین (B) و چند نسوع ویتامین کم اهمیت تر - ماست بین سیلین غریبا - اگر ماست چند ساعت بماند لاکتوزان تبدیل به اسید لاکتیک



# مای شیرما

گزارشگر: صباح



# قد کوتاه



وقتی کنار راهروهای پر جمع و جور شعرا اندک زمانی ایستاد میبوی از کنار جاده آدمهای گوناگون با حالات ویژه خودشان را ببینی، آدمهای پاره پاره، آدمهای خویبر لباس، آدمهای بیاد، آدمهای ناشاد، آدمهای عصبانی، آدمهای متحسر، آدمهای زیبا، آدمهای زشت، آدمهای سفید پوست، آدمهای گند مگون، آدمهای سیاه پوست، آدمهای گریان، آدمهای خندان، آدمهای قد بلند، آدمهای قد متوسط، آدمهای قد کوتاه، آدمهای موکب، آدمهای بی حیا، آدمهای زین، آدمهای بیخ، آدمهای عاجز، آدمهای چرت، آدمهای بانظافت، آدمهای بیخ، آدمهای لاجر اندام، آدمهای توجه را جلب میکند، هر کدام حالتی دارد و هر کدام به اشکال مختلف زنده می کند، برای ما بخصوص زنده می آید که در کتاب مورد توجه قرار گرفته اینها آدمهای صمیمی همیشه صمیمی اند و این مطلب را بخصوص آنانی خویبر میدانند که نزدیکی با قد کوتاه ها دارند - یکی از همکاران حاجی غلام حیدر مدتی در مریخی، آرشید ارگانهای محلی که قدش در حدود یکمتر و پنج سانتی است میگوید: (( او نهایتاً متحمل خوب - سر بر خوردن و انسان شریفی است - ۱۰۰۰ )) حاجی غلام حیدر که ۳۴ سال دارد میگوید: (( زنده می من مثل سایر همشهریانم عادی و کاملاً عادی است سالهای قبل کاکای پدرم نیز مانند من قد کوتاه بود - آنچه در رابطه به مشکلات است یکی از ارادان - اهالی است حتی وقتی میخواهم به سرورهای پنج افغانیگی بالا شوم نگران میگویند (( برای اطفال اجازه نیست )) شاید او واقعا نداند که من من ۳۴ است - در ته و بالا شدن موثره های کلان کمی معضله دارم - نشستن بالای چوکی و کار عقب این میزهای شعبات برایم مشکل است - تا حال چندین بار از مسوولین محترم مطالبه نموده ام که برایم چوکی و سر ویژه بی ترتیب و فرمایند - اما نسبت قیمت تمام شدن آن تا حال اینکار نشده ))

غلام حیدر مورد بیست واقعا خوب بخورد و بی تعارف صدای - نغایت ناز دارد - از ازیسه انصاری فارغ گردیده و یکبار سفر حج معظم نموده و از ولایات خلال آباد و بلخ را دیده است میگوید: (( وقتی که برایم بخوام در ریشی سر تا با بسارم یکم متر که بگلی کافس است )) او ۲۳ کیلوگرم وزن داشته نمبر پختن (۱۲) است - در مورد از و اجس میگوید (( تا زمانی که کسی متناسب با قد خود پیدا نکند عروس نمیکنم )) به امید آنروز که جنین دوشیزه آید - ال حاجی صاحب پیداشود و در تغییر آن زود تریده نیاید و سراغ دیگرفسند کوتاه ها را میگیریم -

یکی از شناخته شده کوتاه های شهر ما هم آقای غلام سخی افشار اند - ایشان مدتی در کربون ریاست تأمین احتیاجات استند - نهایت خوش برخورد، صمیمی و شوخ مشرب، غلام سخی میگوید: (( من حقیقی ام متجاوز ۴۷ سال است )) و چگونه شوخی ادامه میدهند: (( تازه حال یکبار از و اج نمودم - ام شکر الحمد لله نمره از و اجم شمر - فرزند بلند قد مانند مادرشان است )) همکاران همه به او احترام قایل اند - زیاد دوست دارند - قد غلام سخی را که اندازه گرفتیم به پدم اندازه قدش از یکمتر و سه سانتی تجاوز نمیکنند - نمبر سیاهی آقای غلام سخی سه نمره میباشند - در ستان نیز کوچک اند - میگویند برادر مرحومی اس از اندام کاملاً نورمال برخوردار بوده - منیسر و بی از همکاران او میگوید: (( در مورد غلام سخی خان نظر عمسه همکاران مایکی است، تمام خوبی های دارد - کثر عصبان می شود، همیشه مزاق میکند زیاد تر از دیگران کار میکند ))

بیت همکار دیگر میگوید: (( غلام سخی خان را اشتها زیاد است معادل به دو تاسه چند مانان میخورد )) از غلام سخی میپرسم چه مشکل دارد: (( من در همین جامعه مانند سایر هموطنانم زنده می دارم با ارادان اطفال و جوانان و دختران عادی شده ام مشکلات فقط مشکلات نیست که در انگلیس همکاران ما است )) بقیه در ص ( ۶۳ )



# به دنبال افتخادها

## به لب حرف و به دل فریاد دارم

## رخ تو خاطر نامشاد دارم

### دروازه‌های رادیو تلویزیون بروی فرهاد دریا بسته نخواهد بود

نغمه کنده: بیلابیل

ممکن است بتوان احساس استعداد را به نگین انگشتر زنده گسی مبدل کرد. علاتمند آن آوازه‌ها در ریاضی نامه‌های متعددی به اداره مجله، درباره او پرسش‌های مختلفی دارند، یکی از آنها خیر کنسرت هاپس می‌رسد، دیگری از سانسور فلان آهنگس، آن دیگری از سحت و کار و بار و به همین گونه... این پرسش‌ها و سئوالات بقیه در صفحه ۶۶

فرهاد دریا یک استعداد برجسته را می‌بیند که باید بتواند از کوره‌های دشارش بگذرد و راه خود را به سوی آینده هرچه درخشان‌تر نماید. استعداد هاشوت ملی ما هستند، از این ثروت نمی‌توان به آسانی چشم پوشید. اما جامعه باید همانطور که استعداد‌های خود را حفظ می‌کند، همان‌سان باید آنرا می‌قل دهد. هرچه قدر که ممکن است، این استعداد را درجا پشان قرار دهد و در آن صورت

کسانی که نه تنها آینده، برای او فایده نیستند، بلکه حتی از استعداد او نیز انکار می‌کنند. موافقین و مخالفین فرهاد دریا متعددند و هر یک چیزی برای گفتن دارند. در میان مخالفین او کسانی نیز هستند که او را به خود خواهد محکم می‌نمایند و بدین علت به استعداد هنری او نیز ارباب نمی‌گذارند. بهر حال، خواهی برسید تا فرمان‌برار فرهاد دریا چیست؟ مجله سپا و درجه سه

فرهاد دریا! این نام برای نس جوان ما آشناست. بسیاری هادرسیماي متواضع و صمیمی او یک استعداد فون - العاده را می‌بینند که نباید بتواند بیشتر از همقطاران - دست افتاده ی موسیقی امروز ما را بگیرد. شاید هم ستاره باشد از تبار قافله سالاران هنر موسیقی که در آسمان موسیقی معاصر را روشنایی تازه ای بخشد. اما بعضی ها مخالف این نظریات اند، هستند





روزگار است ایستادگی



تهه كنده ح نبر

# ك

## گدایان نیویارک خشن تر میشوند

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوب ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بد هید) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رگد را سر میهد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز زیرزمینی دیگر میروند. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که

مرد جوانی با بیراهن و بتلون چرکین و کهنه در یک راهرو زیرزمین نیویارک با سگفون ایستاده و با آواز بلند و رعد مانند برهابرین فریاد میکشد (میدانم کسکفون را خوب ندارید! اما اگر میخواهید ساکت و آرام باشم برام پول بد هید) و متصل این سخنان شروع به نواختن این آله موسیقی میکند که حوصله هر رگد را سر میهد. او به نواختن ادامه میدهد و بعد از چندین دقیقه متوجه میشود که هیچکس به او توجه نکرده و پول نداده است بعد از آن را هر روز زیرزمینی دیگر میروند. در نیویارک اکنون زیاد از پنج هزار گدا وجود دارد که



## معمورترین مردان و زنان



وقتی وردوی واسیلیان یکهدو د همین سالگرد خود را در شهر صنعتی لیناکال جشن گرفت، ثابت ساخت که در مناطق روستایی و شهری ارمنستان شوروی تعداد زیادی از مسن ترین اشخاص جهان وجود دارند. این خانم بیشترین وقت زندگی خود را به کار در یک فابریکه آن شهر گذراند و او اکنون زیاد از صد پسر و دختر، نواسه و کواسه دارد. با وجود سن پیشرفته، او از صحت خوب برخوردار است در کارهای خانه سعم میگیرد و از کواسه هایش مواظبت مینماید. حافظه اش بسیار خوب است و قدرت بینایی اش زیان ندیده تا اندازه ای که

میتواند بدون عینک بخواند و خیاطی کند. در ارمنستان شوروی چندین هزار اشخاص مسن و معمور زندگی می کنند که مطابق به آخرین آمار از رقم دوسم آنان رازنان تشکیل میدهد.

## علیه موجودیت سگ در شهر



ساکنان ریکیاویک اجازه ندانند که در شهرشان، جاییکه سه سال پیش برای نخستین بار سگ را آوردند، این حیوان وجود داشته باشد. همه پرسی که آیا موجودیت سگ در آن شهر اجازه داده شود یا نه یک هفته دوام یافت و نتایج نشان داد که دو سگ اهالی شهر مذکور مخالف نگهداشت سگ هستند. پنجاه سال پیش در ایسلند سگ را از آن جزیره بیرون راندند که این وضع تا سه سال پیش ادامه داشت.

ریکیاویک ۱۱۰۰۰ جمعیت دارد و آنها بخود می بالند که در جهان از نظر آلودگی محیط کمترین مشک را دارند.

سال زود ترمیبرند. آنانیکه همراه سگرت کشان زندگی می کنند به خطر ابتلا به سرطان شش روبرو هستند و این خطر در بین آنان ۵۰ درصد زیاد تر از اشخاصی است که در محیط عاری از دود سگرت بسر میبرند. یکی از راههای مبارزه از نظر کارشناسان مذکور این است که سگرت کشان پیشنهادهای سفارش شود جاییکه اشخاص غیر معتاد به سگرت باشند از دود کردن سگرت دوری جویند. به معنای دین سگرت کشان شود از اینها دست کشند. توجه بیشتر به نوجوانان عطف شود تا به سگرت عادت نکنند بلند بردن بهای تنباکو سگرت از سوی حکومت مربوط اقدام دیگری است که کارشناسان مذکور کاربرد آنرا توصیه کرده اند.

امریکایی را بخود معطوف داشت. والتر همدن سن که ۴۲ سال دارد از یارک است و طی ۱۸ سال گذشته برای اولین بار به راه رفتن شروع کرد، زیرا باهای او نمیتوانست وزن بدن اش را که به ۴۵۰ کیلوگرم میرسد بردارد. در یازده ماه گذشته همدن توانست زیاد از ۲۱۷ کیلو وزن خود را بکاهد و این معجزه فقط با رعایت یک رژیم ساده غذایی دست داد است. همدن زیاد تر روزها را با نوشیدن آب بسر میرساند و هفته دو بار سیب باغذایی که از سیب و سیباز ساخته شده صرف مینماید. این تهرمان وزن میگیرد در نظر دارد وزن خود را به ۸۲-۸۰ کیلوگرم کاهش دهد و بعد به سفر و سیاحت برود از آنجا که نصف عمر خود را در منزل سپری کرده است.

## مرد عظیم الجثه که نخستین بار قدم زد



والتر همدن امریکایی توانست در خارج از منزل خود صرف چهار گم لرزان را بردارد، اما همین رویداد، توجه شرکت های بزرگ تلویزیون و ژانسن های خبری

# ک

## ستراتژی جدید مبارزه ضد سگرت

۱۲۰ کارشناس و پزشک از سی کشور جهان ستراتیژی تازه را در مبارزه علیه سگرت طرح و تاکید کردند. سگرت کشیدن زیان آورتر و خطرناک تر از مصرف ایدس است. آنها در کنفرانس در یاد آور شد که تعداد راریا سالانه دست کم نیم میلیون نفر از امرای ناشی از سگرت کشیدن میبرند و بعضی متخصصین این رقم را دو چندان نشان دادند. گرچه شرکت های مولده سگرت نتوانسته اند از سال ۱۹۷۰ به بعد فروش سگرت را میان مردان اروپایی افزایش دهند اما خانمها و اطفال بطور روز افزون به آن رو میاورند. در اروپا بیشترین سگرت کشان در یونان اند و پولند، مجارستان ترکیه و یوگوسلاویا و در مرتبت های بعدی میآیند. دکتر مارتین راوازشفاخانه کنگ کراسلندن میگوید سگرت کشان به مقایسه اشخاصیکه به سگرت معتاد نیستند ۱۰ تا ۱۵

# ک

به دزدی پول بکسر معروف جهان شهر شده است. در صورت دعوی که در محکمه فدرال نیویارک ارایه شده مضمون منتشره در نیویارک است بتاریخ ۷ نومبر احقانه، ریاکارانه و بی پایه وی اساس خوانده شده است. این صورت دعوا آخرین دعوا بر خورد های حقوقی میان این زن و شوهر است که در حال جدایی قرار دارند. وکیل دعوای مایک تیون - ادعای رویین گیفتز را دروغ و اشتباه برای این اکترس خوانده است.

## اقامه دعوی خانم علیه شوهر

رویین گیفتز هنرمند سینما و خانم مایک تیون که میخواهد ازین تهرمان سنگین وزن بکس جهان طلاق بگیرد علیه او اقامه دعوا کرده است. به عقیده این خانم مایک تیون در نشر مقاله ای دست داشته که در آن رویین گیفتز

## معبد زیرزمینی

یک معبد قدیمی زیرزمینی بود ای هادرتز یکی قریه سیرام (قزاقستان شوروی) از زیر خاک آشکار شده است. بلند و زریکته در اطراف این قریه مشغول کار بود به رهرو این ساختمان زیرزمینی که گنبد ها و روان های آن هنوز با برجاست برخورد. از نظر دانشمندان، این معبد هزار سال قبل مورد استفاده بوده است. از قریه سیرام در سه هفته بعد از کشف و اسناد چینی های باحث شهریکه (در کنار رود سیپسند) قرار داشته نام برده شده است. قلعه ای با برج و بارو در همین شهر موقعیت داشته که در راه ابریشم که هند را با چین از طریق آسیای میانه در اوایل نرون وسطی اتصال میداده از شهرت خاص برخوردار بوده است. در سیرام امروزی هشتاد و نسر تاریخی ثبت شده است.



# مینه دانشان په ژوندانه کی

بشپړې د خپل فرور شاه پټوي له شوره پکې او متقابله نینه د اولول احساس له مننه وړي . . .  
 (( د یوالونه نړوي او د وجود ونډو له یوځای کېدو وڅخه یو واحد وجود منځ ته راغی .  
 طبیعت انسان یوازې ژوند کولو ته نه دی جوړ کړی لکه چې انسان لکه و کونښونو او هڅوته اړتیا لري متدن خلک نشي کولی د عشق پرته خپله جنسی فریزه لکه څنگه چې باید ارضایي کړي او ترهښي پوري چې نارینه او نینه دواړه په ټوله مانا په دې ارتباط وارد نشي د اغیزه نه اړخاګزي .

راسل عقیده لري چې هغه کسانو چې د عشق خوږ اولور صمیمیت نه وي احساس کړي په حقیقت کې د ژوند له ډیرو خوږو وښایانو محروم دي او په دې شک نشته که د عشق نشتوالی اګاهانه احساس نه کړي نو په ناخبره توګه یې احساسوي او د دې - جریان ترڅو ملامت انسان کینی ، ظلم او فحش ته رابولي پخني عشق ته مناسب چاپیریال د ټولنو - هانوله نظره لري نه دې اړکه له بامه لري پاتې شي نراوښمه په ونه کړای شي خپلې طبیعتي ودې ته ورسېږي زیاتره نارینه او نینه چې په ژوند کې له مناسبو شرایطو وڅخه برخمن وي په ژوند کې له ماطنی سره لږ عشق احساسوي خو په تجربه کولو کسانو ته د جنسی جاذبې له مخې مشکل کار دي - مثلاً دغه پېښه په نجونو کې لږ ښه سختو - شرایطو کې روښل شوي وي صدق کوي که وفادار ويوې نجلې ته ترهغه پوري چې مېړه کوي پاکره پاتې شي نو هڅوته لږ څه مشکله خبره ده او علت هم د دې چې ناخبرې پکې اغیزه لري او دغه ډول وادونه هم ښه نتیجه نه لري .

پروټانډ راسل زیاتوي چې عشق چټکه انی پروا نوره ده که ازاده پاتې شي د معرف او قانون په چوکاټ کې محدود نه پاتې کېږي د کوچنیانو په باب د ویره مخه نه ده خو ځکه چې ماشوم لوی شي نو پېساد ژوند ډگر تېر کوي له دې امله ده چې عشق کوم مستقیم شتمن نه دی او د نسل د پرمختګ د هدف په برخه کې مرسته کوي په هر حال هغه اخلاق چې د تعقل په چاره ولاړ وي نود ښي او نارینه ترمنځ نا اادلې کوي او هغه په دې اساس چې عشق کوم مطلوب شي دې بلکې په دې اساس چې پلار او میر باید له کوچنی سره مینه ولري د جنسی اخلاقو پوهنده هدف د دې چې په تعقلی موافقوولار وې او هغه د دې چې د کوچنیانو د کورساتو په خاطر باید له مینو تېرو ډډه وشي .



د ژوندانه د راسل په نظر



راسل عقیده لري چې عشق په خپله اصلي مانا د دوه جنسونه ډول اړیکه لرلو د لاله نه کوي بلکې هغه ډول روحی او جنسی اړیکې دي چې د پام وړ شور او احساس سره ملګري دي . داسې احساس چې لکه د واګر د موسیقۍ په یوه پارچه کې بیان شوي او ((ترسیتان وایزونه)) نومېږي د زیاتو ښه وازو نښه له تجربه سره مطابقت لري .

راسل عقیده لري چې داسې څه په ډیر لږ امکان ولري چې د پام وړ هنري تمبیولوي خو په اروپا کې د عشق دغه ډول احساس لږ نه دي البته په سمبولیکو زیات او په سمبولیکو لږ دي او زما په نظر دغه کار د اړوند وګمانود طبیعت پوري اړه نه لري بلکې د دودونو او عینې پوري اړه لري . د مثال په توګه په چین کې د اېښه لږه ده .

په دې ډول راسل د فرانسې انقلاب رومانټیک فورمېنګ اړه یوازې جګړې ته ګوته نیسي وایې چې د دې پېښوله مخې د عقل رول د ویره اغیزمن نندې لیکه چې ((عقل)) په روانی لحاظ ناوړه نتیجه هم لري . هغه وایې :  
 مذهب جنګ او عشق د انسانی ژوندانه د دې - غیرعقلی فعالیتونه دي . د ادري وار د عقل له د ایزې بهر دي . په دې تېر سره چې عشق د عقل ضد نه دی . یو محقول او منطقي سرې کولسې ش په محقول ډول له هغه ګټه واخلي .

په نوي نړي کې عشق له مذهب څخه بل ستر د ښمن لري او هغه د کار اصل او اقتصادي - پریالیټوبونه دي . په امریکا کې خلک په دې عقیده دي چې باید اجازه ورته کړل شي چې په ژوندانه کې عشق د پریوختنې ، اوکه داسې وشي نو هغه سرې په ساند او ښه شعوره وي . خو البته به دې برخه کې هم تعادل ته اړه ده .





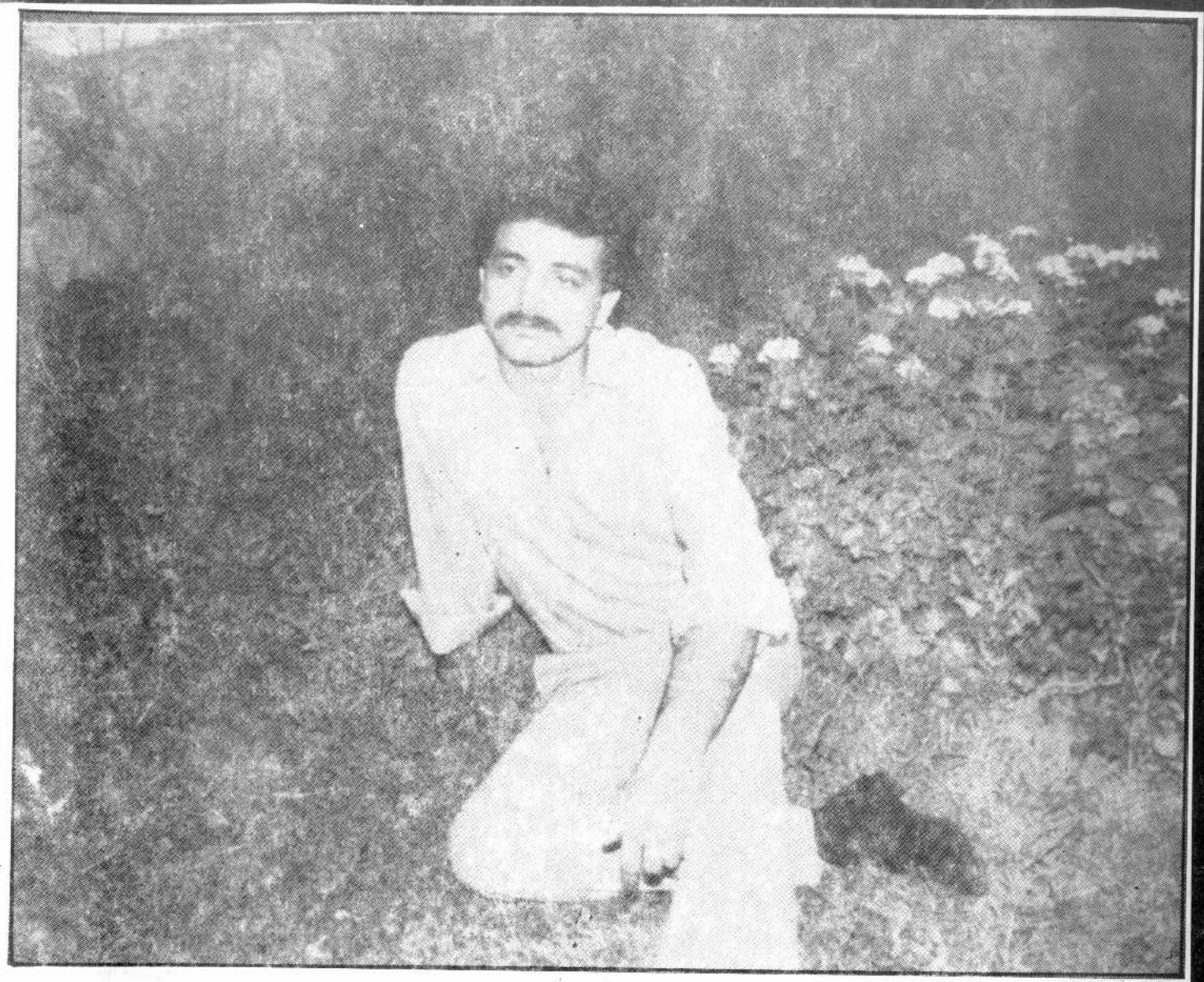


حضورند ارد تا اخبار را بخوانند  
مدیر صاحب هر قدر ته و بالانظر  
اند از می کند کسی را نمی یابند  
از سر مجبوری عبد الله نعم را که  
هنوز نطق شناخته شده پی  
نیست در حالی موهظف به خوانش  
اخبار آن ساعت می کند که درست  
مدت ۳۰ ثانیه به نشر آن باقی  
است. عبد الله اخبار را شایسته  
باد لهره و احساس گنگی که  
نمیداند خوشی است یا غم  
میخواند. وقتی نفس راحت می کشد  
همه برایش تبریک میگویند.  
تصادف دوم اینطور واقع  
می شود که تصمیم گرفته اند یک عده  
نطاقان اخبار خوان تلویزیون  
رانقطه برای رادیو بنگارند  
و چهره های جدیدی را از طریق  
تلویزیون معرفی دارند. و همین  
بقیه در صفحه (۱۴)

روزیکنشبه یکی از روزهای ماه  
جوز است. ساعت ۸ صبح است که  
ایشته میکرونون نشر مستقیم قرار  
میگیرد. چراغ استند بیروشن  
می شود و او در حالیکه تمام  
حواش را بالای متن اخبار معطوف  
داشته آغاز می کند. معمول است  
تا در ابتدا تاریخ روز را معرفی  
دارند. او بدون کوچکترین مکشی  
می خواند: امروز جمعه تاریخ ۰۰۰  
ماه حمل سال ۰۰۰ مصادف ۰۰۰  
و همینطور ادامه میدهد. هنوز  
اخبار ختم نشده که یادداشتی  
برایش میرسد که در آن ذکر شده  
بود امروز جمعه نه بلکه یکشنبه  
است. گوینده تازه نفس به  
اصطلاح تصحیح ضروری را اجرا  
کرده و در ختم میگوید: با عرض  
معذرت امروز یکشنبه تاریخ ۰۰۰  
ماه حمل سال ۰۰۰ است.  
وقتی از استند بیرون می شود  
متوجه این میسازند که برای بار  
دوم هم اشتباه کرده است.  
این روز یکی از خالره ترین  
روزهای دوران نطقی عبد الله  
نعم بود.  
دو تصادف جالب برای عبد الله  
نعم اتفاق می افتد که سیرکار  
او را در بخش نطقی تعیین می دارد.  
یکروز مصرد در حالیکه دقایق کوتاهی  
برای نشر اخبار را تعیین نطقی

# سخنانی با عبد الله رادیو تلویزیون

مباحثه از تلهویندیو



عبد الله نعم یکی از روزها یکشنبه را جمعه و ماه جوزا را حمل گفت

# صدای مردم و بیان خود



# درد ملیزهای سیاست



مجله سپهرین با نشر این مقاله  
بسی آنکه وارد سیاست  
شود، مطالب دلچسپ  
و جهان سیاست را برای خواننده  
گمان آرد که میدارد. امید داریم  
در مهستان علاقه‌مندان در زمینه  
سیاست را پیاپی  
رسانیم.

## برنامه ریزی عمومی



کارل ماکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸۳) فیلسوف شهیر  
آلمانیست. سیاست‌المانسی این مطالب را  
در حدود ۱۸۶۶ میلادی، یعنی در زمانی  
نوشته است که از سوسیالیسم بیش از  
یک نمونه و آنچه دچار اشتباهات استالین  
وجود نداشت. اما اکنون برخی از این مسایل  
از دیدگاه‌های تازه‌ای مورد بحث قرار می‌گیرند.  
مطالعه این مطلب برای خواننده گان دلچسپ خواهد  
بود.

وس خواهد و وسایل تولید به جای  
ملک فرد، ملک جامعه شود.  
اگر این خواسته جنبه مطلق پیدا  
کند، به جای آنکه مالکیت فردی  
تعداد مردم وسایل تولید کارخانه  
های بزرگ از میان برداشته شود  
الغای مالکیت فردی در مورد  
همه اموال و همه وسایل زندگی  
اشخاص که محیط زندگی آنان  
را تشکیل می‌دهد، و در مورد  
مسکن و آثار روحی و معنوی که برای  
انفراد و خانواده‌ها به منزله قرارگاه  
هستی و زندگی است، و فرد  
نیروی جنبش‌زنده‌گی خود را  
از آنها کسب می‌کند، چهره‌ها  
و ماهیت خود را در آن‌ها منعکس  
می‌سازد و بلغمی گردد؛ و این  
بدین معنی است که در نهایت شخصی  
هر فردی باید می‌شود و شرايط  
ادامه تحول تاریخی هستیش  
ناجود می‌گردد.

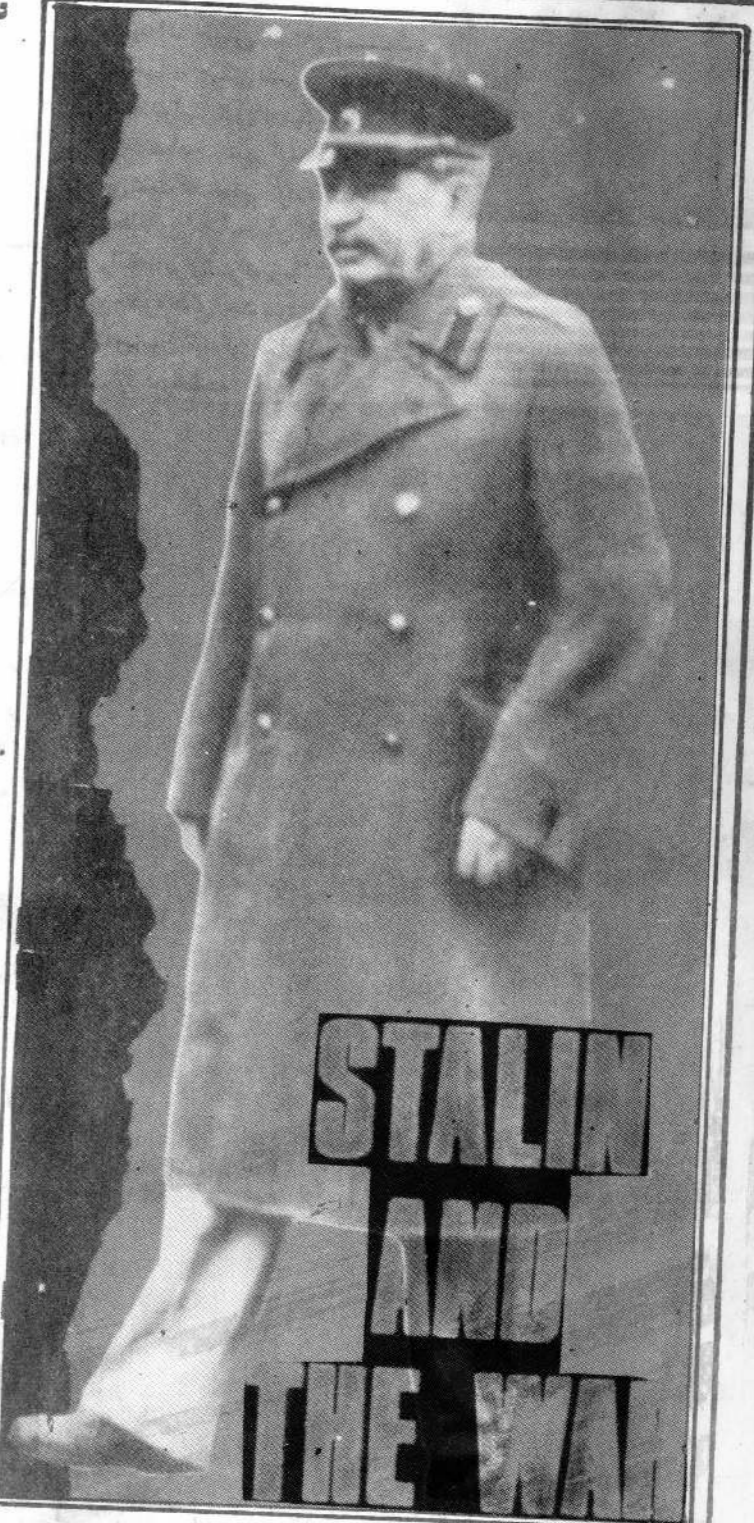
سوسیالیسم که بصورت کمونیزم  
قابل تا' مین است. و تاچه حد  
از راه اختلاف وظیفه‌ها و اختلاف  
نحوه زندگی ناشی از آنها؟  
رسیدن به عدالت تنها از راه  
کمیّت و محاسبه ممکن نیست. از این  
گذشته، در حوزه اختلاف‌های  
کیفی، عدالت وظیفه‌است.  
کراه رسیدن به آن‌ها امکان ندارد.  
سوسیالیسم در برابر فردگرایی  
قد برافراخته است و از جامعه  
در مقابل سودجویی فردی و خسود  
خواهی فرد و هوادوستی فردی  
حمایت می‌کند. اگر این تقابل  
جامعه و فرد، مطلق انگاشته  
شود، حق فرد بکلی انکار می‌شود.  
در حالیکه سوسیالیسم می‌خواهد  
به همه افراد آدمی امکان بدهد  
که به شخصیت خود تحقق  
بخشند.  
سوسیالیسم با سرمایه‌داری  
(کاپیتالیسم) مخالف است

سوسیالیسم که بصورت کمونیزم  
قابل تا' مین است. و تاچه حد  
از راه اختلاف وظیفه‌ها و اختلاف  
نحوه زندگی ناشی از آنها؟  
رسیدن به عدالت تنها از راه  
کمیّت و محاسبه ممکن نیست. از این  
گذشته، در حوزه اختلاف‌های  
کیفی، عدالت وظیفه‌است.  
کراه رسیدن به آن‌ها امکان ندارد.  
سوسیالیسم در برابر فردگرایی  
قد برافراخته است و از جامعه  
در مقابل سودجویی فردی و خسود  
خواهی فرد و هوادوستی فردی  
حمایت می‌کند. اگر این تقابل  
جامعه و فرد، مطلق انگاشته  
شود، حق فرد بکلی انکار می‌شود.  
در حالیکه سوسیالیسم می‌خواهد  
به همه افراد آدمی امکان بدهد  
که به شخصیت خود تحقق  
بخشند.  
سوسیالیسم با سرمایه‌داری  
(کاپیتالیسم) مخالف است

قلمداد کرد. قدرت شوروی، اداره  
حزبی و اقتصادی روی اصول  
و موازین وفاداری به رهبر  
به پیش‌میرت و رشد می‌کرد.  
با ارائه شرح مختصر در ساره  
این مقاله به شرح چنین بنظر  
خواهد آمد که ستایش شخصیت  
ستالین بدون اندک مقاومت  
بمیان آمد و راهش را به اساسی  
باز کرد. این از واقعیت‌هاست که در  
است. گارد سابق حزب که از  
آزمون مبارزات شوروی و نهایتاً  
مخفی موفقتان بدآمده و همیشه  
سلطنت استبدادی تزارها گانه  
مبارزه کرده بود، با تمام قدرت  
علیه این پدیده ضد حزبی و ضد  
ناجود می‌سازد. آیا این مسأله  
بقیه در صفحه (۸۸)

## سوتالین و دوران حزبی

ترجمه از مجله سپهرین



همینکه درباره پرستش  
شخصیت ستالین حرف می‌زنیم  
نه تنها ستایش بی حد و حصر  
و منزلت معبود رساندن رهبری  
را با قدرت مطلقه بیاد می‌آوریم  
بلکه یاد می‌آوریم از ریفارم‌سیون روابط  
اجتماعی، اقتصادی در یک کشور  
سوسیالیستی و استقرار رژیم  
با قدرت فردی که روی قدرت  
مطلقه و عدم مراعات قانون استوار  
بوده در ده‌ها مازنده میشود.  
ستالین با احراز است منشی  
عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست  
اتحاد شوروی تمام قدرت را در  
دست خود گرفت. در واقعیت امر،  
پست و انتخابی بود و طبق اصول  
حزبی و موازین اخلاقی نظریات  
اوبدعنوان منشی عمومی میتوانست  
مورد اعتراض و مناقشه واقع شود  
ولی واقعیت امر چنان بود که  
ستالین هیچ‌گونه اختلاف عقیده  
را تحمل نمی‌کرد. ستالین  
اختلافات و تناقضات کاملاً  
طبیعی را که از شاخص‌های نظری  
مشترک سرچشمه می‌گرفت،  
نمیتوانست ببیند و این افراد  
را بوسیله مناقشه و منطق نه بلکه  
از طریق فشار قدرت فردی از سر  
راه خود دور ساخت.  
ستالین بعد از احراز قدرت -  
بزودی روش رهبری جمعی‌نشین  
را کنار گذاشت و در مورد مسایل  
مهم و مهم سیاسی، اقتصادی  
و نظامی صرف شخص خود تصمیم  
می‌گرفت. او خود را از حزب  
و کمیته مرکزی آن بالاتر قرار داد،  
از کنترل و نظارت آنها کارروفت  
و خود را رهبری از هرگونه انتقاد





وزارتگر ظاهر ایچ

**نزد آفانی که عادت به نصور دارند تاکنون ۶ واقعه سرطان در افغانستان در تجربه یک دوکتور دیده شده است**

چندی پیش آگاهی یافتیم که شخصی در اثر استفاده زیاد نصور، به مرض سرطان مبتلا شده است و در سوزیس ستوما تولوژی شفای آن میوند تحت معالجه قرار دارند.

جهت آگاهی خواننده گان گرامی دوکتور عبدالغفور قادری امر د بیمارستان ستوما تولوژی آن - شفاخانه، در این زمینه به بررسی های گزارشگر بخش علمی مجله پاسخ رایج نموده اند که با هم میخوانیم:

بومیانی چه اصلی، شما تشخیص گذارده اید که بیمارستان معاب سرطان است؟

تشخیص اینگونه واقعات

د شوارنیست، اعراض و علائم مرض ونتیجه معاینات بتالوژی تشخیص را وضع می کند.

چگونه میتوانید ثابت بسازید که علت بیماری سرطان نزد مرض شما، نصور بوده است؟

نخست باید عرض کنم که این اولین واقعه نیست که ما مشاهده میکنیم، در حدود ۲۶ واقعه وخیم و ۲۸ واقعه خفیف سرطان زبان، لب و بیړه را خودم دیده و حتی عملیات کرده ام.

ثانیاً باید خاطر نشان ساخت که در مریضان که مناسلاً بالاتراز سن ۴۵ ساله که مدت دوام داروبه مقدار زیاد نصور کشیده باشند این مرض به وجود

می آید، مثلاً همین مریض علی (عبدالله ولد منصور) که ۵۵ - ساله است، از مدت ۳۰ سال بدینسو عادت به نصور داشته روزانه بیش ۲-۳ قطسی را استفاده میکرد است.

لذا توضیح بفرمایید که نصور به چه ترتیب زمینه را برای تولید سرطان آماده می سازد؟

در ترکیب نصور علاوه بر مواد دیگر، دو جزء مهم یعنی چوبخته و تیبیاکو شامل می باشد. این دو ماده نیکسوتیزابیت لعاب دهن را که در حدود (۱۶۷) است تغییر میدهد و زمینه را برای تکثیر میکروب ها مساعد میسازد و از جانی باعث تخریب و شایه ریده گی غشای مخاطی دهن می شود، همین شایه گی به مرور زمان زیاد شده سوزش و آلاخه مرگ حشرات مربوط را بار می آورد که در اثر استعمال مداوم و زیاد نصور، این تیبیره مرضی بیترتیب کرده، شایه گی و زخم حاصل شده به خیانت تحول میکند و سرطان را به وجود می آورد.

نتیجه تدابیر این مریضان چگونه است؟

خودتان بهتر میدانید که سرطان - این مرض کشنده - تدابیر ندارد.

معالجه ما شاید چند ماهی بتواند حیات مریض را تمدید کند و پس

بهر نصور دهنی است برای حیات انسانها؟

کاملاً همینطور است.

راه های جلوگیری و پزایش از این مرض خطرناک کدام است؟

بهرترین راه جلوگیری از

معاب شدن به مرض، همانا ترک نصور است. ثانی که عادت به نصور دارند نمی توانند آنرا ترک کنند، باید به خاطر نجات از سرطان طوری عمل نمایند که فاصله بین دو بار نصور انداختن را زیاد بسازند و هم حفظ الصحه دهن و دندان را مراعات کنند، یعنی هر بار که نصور شانرا سف کردند، باید دهن و دندان را خوب بشویند و تا ۵ الی ۶ ساعت بعد نصور نگیرند.

یعنی روزانه از ۲ تا ۳ بار باید زیاد تر نصور نیندازند و هم آنرا مدت زیاد زیر زبان نگذارد نکند.

علاوه بر سرطان زبان و لب، چه امراض دیگران نصور به وجود آمده میتواند؟

بلی، طوری که بیشتر گفتم در اثر استفاده این ماده مخرب که در ترکیب آن جونه شامل است تیزابیت لعاب دهن تغییر کرده میکروب ها در آنجا تکثیر میکند. بنا بر امراض گوناگون مثل التهاب بیړه، لث شدن دندان، افتییدن دندان، امراض عمومی از قبیل اذات فلیسی (میوکار دیت، اندو-کار دیت)، التهاب مفاصل التهاب معده، امراض گرده و اذات سیستم عصبی مرکزی و دماغ به وجود آمده میتواند.

آخرین سخن تان؟

آخرین سخن اینست که انسانها باید به خاطر دوری از مرگ از نصور دوری کنند، زیرا زنده گی شیرین است و نباید به دست خود، این شیرینی را با تلخی نصور برای همیشه از بین برد و عزیزانی را در سوگ نشانند.



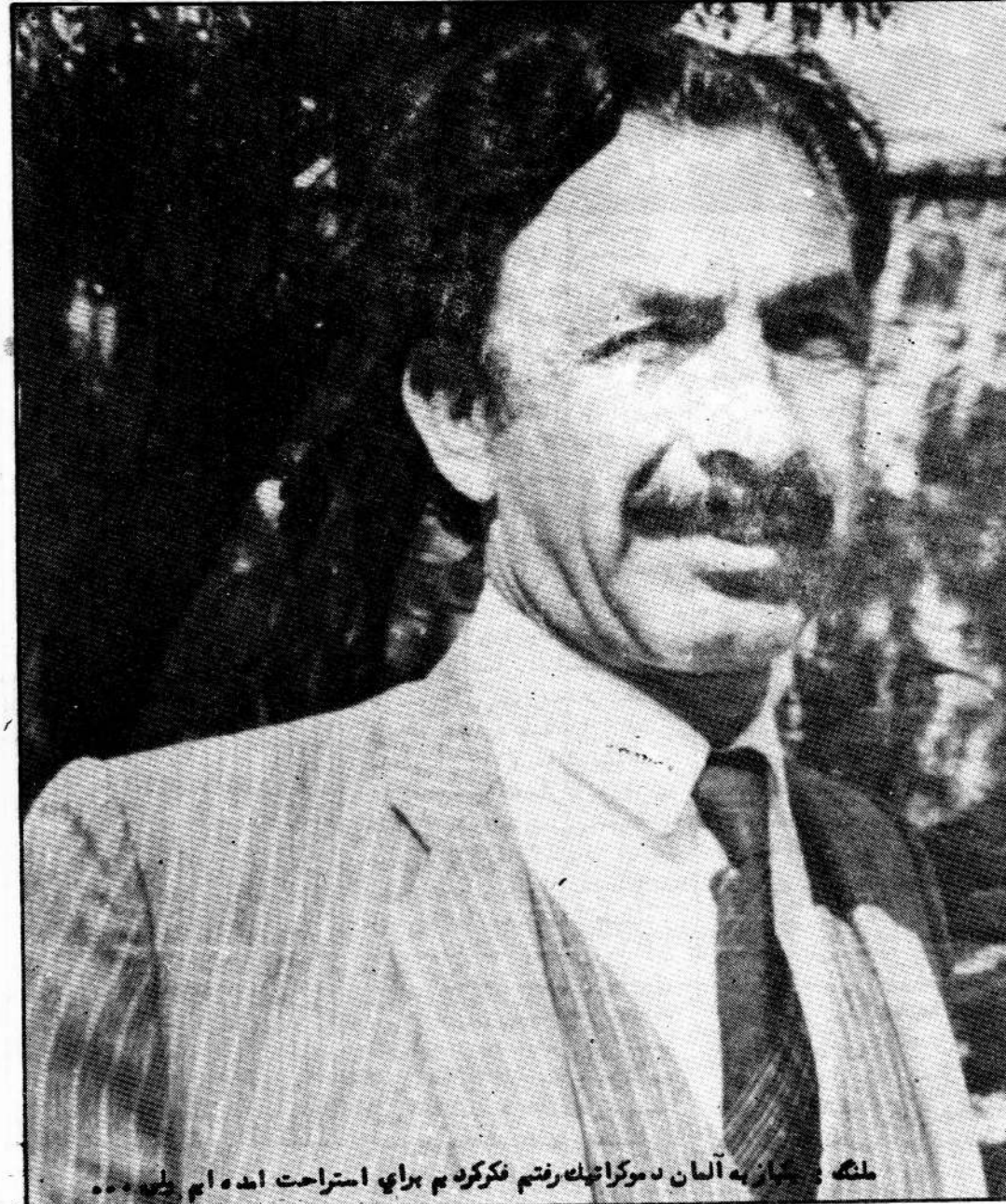
# سرطان زبان کو دید

# نصور سبب



# سجده طرایی

# افغانان



واين بزرگترین دستاورد هنري لم  
محسوب ميشود ؟  
- : ضمن کارهاي هنري  
تان سفرهايي هم بخارج از کشور  
نموده ايد يا خير ؟  
- : بل من سفرهاي زيادي  
در خارج از کشور براي اجرائي  
کنسرت ها داشته ام. از جمله  
به کشورهاييکه سفر نمودم با  
اتحاد شوروي، چکوسلواکيا  
المان دموکراتيک، سه چارماتيه  
پاکستان، ايران، چين رانم گرفته  
ميتوانم .  
- جالب ترين وير خاطره  
ترين سفرتان در کدام کشور جهان  
بوده ؟  
- جالب ترين سفر هنري لم  
در سال ۱۳۵۹ به المان دموکراتيک  
بوده که مادرين گروپ ۴ نفري  
بدون دانستن اينکه در کدام  
فستیوال موسيقي شرکت مي کنيم  
بنام تفريح ويک ديدن از المان  
هانم انگشور شدیم در آنجا بود که  
دانستم هنرمندان افغانسي را  
براي شرکت در فستیوال خواسته  
اند وما بدون کدام آماده گی قبلي  
خوب درخشيدیم و زياد هم تشويق  
شدیم که جالب ترين سفر  
از جمله همین سفر بوده است .  
اگرچه در هر کشور که کنسرت  
اجرا نمودم ام تا حدود معين تشويق  
وتحسين شده ام ولی در پايان  
همين فستیوال لقب ( پنجه طلايي )  
بقيه در صفحه ( ۹۴ )

ملنگ و همکاران به آلمان دموکراتيک رفتيم فکر کردیم براي استراحت آمده ام ولي ...

صاحبه کننده : پلدا

## ملنگ نجرابی زیر بغلی نواز بی رقیب از کارهای هنری و خاطراتش قصه میکند

هنري ام به جز کاکام، رهنماي  
ديگري نداستم ولي نواختن زیر  
بغلی را صرف در محافل فاميلي  
وشخصي خود ما وقتيکه کاکام  
مي نواخت ومن هنوز طفل خورده  
سال بودم با حيرت به  
انگستان اود تيق شده و سرانجام  
توانستم روزي زیر بغلی بنوازم .  
- بزرگترین دست آورد  
هنري تان چه بوده است ؟  
- بهترين دستاورد  
هنري ام عبارت از: آموختن  
هلر، هنرمورد نظم براي شاگردانم  
ميشاد .  
يعني خوشبختانه توانستم  
در مدت کارهاي هنري ام شا -  
گرداني داشته باشم . از جمله  
غلام محمد بسم رانم گرفته  
ميتوانم .  
جاي خوشبختي است اينکه  
مدت سه سال به اين طرف  
من در ليسه موزيک تدريس ميکنم

هزاران هزار گل دست رنگين  
وزيبا که سراپايش را صيانه  
در بر داشت برهاند . . .  
در پايان همان فستیوال  
بود که زیر بغلی نواز با استعداد  
وي مثال افغاني با انتخاب  
لقب " پنجه طلايي " را که مردم  
نثارش نمودند کسب نمود .  
واما ملنگ کيست ؟ چه رمزي در -  
انگستان هنر آفرينش نهفته  
است که اين همه شور و آفرينه و -  
دلهارا گم گم ميکند ؟ با پس  
برش ها به محل کارش رفتيم  
\*\*  
از انجاييکه من اگاهي دارم  
شمانواختن زیر بغلی را از کاکاي  
تان محمد اکرام خان در فاميل  
اموخته ايد ، ايا به غير از آنها  
رهنمائي کس ديگري شعل راه  
هنر تان بوده يا خير ؟  
- خير من در زمينه کارهاي

سکوت فضاي تالار را که  
در آن ۵۰۰۰ بيننده ام از پسر  
وجوان و کودک منتظر افاز  
کنسرت بودند ، صيانه در سر  
گرفته بود .  
بعد از اعلام آغاز کنسرت  
بوسيله اتانم زها ي المانسي  
ملنگ با سر انگستان سحرآميش  
( ( زیر بغلی ) ) رابه نوازش در  
آورد . چنانکه ديوارهاي سنگي  
تالار به لرزه افتاد و هيچ ان  
وصف ناپذيري بيننده ها را گرفت .  
صد اي زیر بغلی که با پنجه هاي  
ملنگ چون ارکستري روان هزاران  
تن را تسخير کرده بود ، در فضاي  
تالار مي بيچيد و باک زدنها  
همراهي ميشد . ۵۰۰۰ نفر  
به باخاسته بودند و کف مي زدند  
وشور برمي آوردند و هنرمند  
عزيز افغاني را براي ادامه کنسرت  
دعوت مي نمودند . اما ملنگ ديگر  
قادر نبود که خودش را از زمينان

هنرمندی که ۱۳  
طفل دارد، دوبار  
عدوسی ننموده و صد  
ها شاگرد در داخل و



# هورمون‌درمانی

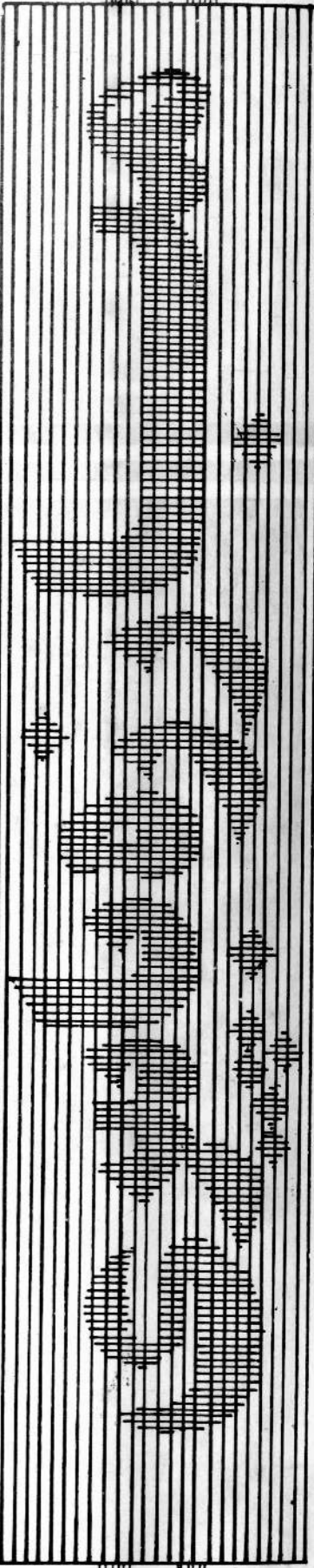
**آنانیکه در کشورهای پیشرفته زندگی دارند نسبت به آنها نیکه در کشورهای فقیر زیست دارند زیرا هورمون‌ها می‌کنند**

در میان عواملیکه سبب بحران در کار قلب میشود ، میتوان از - بلندی انداز ' کولوستول ' - بلندی فشارخون ، مرض شکر و تشنجات متواتر عصبی نام برد . همچنان عادات و آفات اجتماعی مانند تدخين يا استعمال دخانيات ، نوشيدن زياد الكول و سيمت نادرست تغذيه را ميتوان در بين شمار آورد . هكذا اشرايط و فشار زندگى امروز عامل عمده ، كوتاهى عمر حساب ميشود . قسط علم وجود تحولات هورموني را در اشخاصيكه در برابرينج هاي زندگى واجتماعى استقامت ندارند كشف مينمايد .

سال دو هزارم به نه ميليون نفر تقسيم نمايد . عامل هورموني :

نظريات علما را در مورد عوامل مربوط به پيري بايد فراموش نكرد . در جمله ، اين عوامل يكي هم وراثت است كه حيات انسان را طبع ريزي مينمايد . در تجربه هاي جديد ثابت گرديد كه هورمون ها در ميان عوامليكه طول عمر انسان را - تحدي مينمايد رول عمده بآزي ميكند . طفل مذكر كه امروز متولد ميشود احتمال دارد هشتاد سال و طفل مؤنث شصت و سه سال عمركند . يك عمده دانشمندان معتقد اند كه هورمون هاي زنانه ، زنان را از خطراتيكه مرد ها در درجه اول با آن روبرو اند حمايت مينمايد . اين خطرات كه از امراض قلبي ناشى ميشود در واقعيت - زندگى تجلى نموده و يكي از عوامل عمده دشمنى با طول عمر است . به نظر بيولوگست ها ، زنها ميتوانند در صورت داشتن قلب خوب بيشتر از يكصد سال عمر نايند . تكليف هاي قلبي در اكثر موارد حد معين را براي زندهگى تعيين مينمايد .

امروز ديدن افرادي عجيب به نظر نمى آيد كه در سن متجاوز از ۷۰ سالگى مانند جوانان بازي مينمايند و تا هنوز مصروف - تمرين انواع ورزش استند . پيكن مهندس متقاعد را مثال مي آوريم كه در سن متجاوز از ۷۲ سالگى هر روز صبح اسب سواري مينمايد و خانم هشتاد ساله ي را كه مصروف تمرين بازي جود است . . . بايد خاطر نشان ساخت كه طبابت و علم نقش مهمى را در جلوگیری از وفیات در سنین پایین و طول عمر انسان ادا نموده است . در کشورهای پیشرفته غرب - انفجار نفوس به علت درازی عمر متجاوز از (۶۰) سالگی مشاهده ميشود . اين انفجار ناشى از - جلوگیری وفیات در سنین خورد و جوانى نيز گرديده است . در اینجا سوال مطرح ميشود آیا - غریبان غالباً معمراند ؟ طور مثال در فرانسه از مجموع ساکنان آن کشور اشخاص سنین ۶۰ و مانوق آن در آغاز قرن بیست درحدود - شصت درصد بود . امروز به اثر ترقی طب و ارتقای سطح معیشت اين احصائيه به هشت درصد (درحدود هشت ميليون نفر ) ميرسد . توقع ميرود اين عدد در



# درافسه را بیگانان ننداد



نماینده ولی در کشورهای عقب مانده و فقیر مسأله برگشت نیست چون در این گونه کشورها مردم به علت عوامل مختلف پروسه عمر طولی را بیاموزند نمیتوانند . بعد از آنکه رول ورزش را در رادری عمر انسان نیز یاد آوریم به این موضوع اشاره میکنیم که امروز در اکثر کشورهای پیشرفته جهت رفع آثار پیری به استعمال و تزریق يك نوع مواد طبي در زیر جلد روي مبادرت ميوزند . طبع امروز سهم عمده را در رفع نمودن مشکل انسان كه در نتیجه پيري دامنگير انسان ميشود ايفانموده است . در این مورد از يك نوع پروتئین استفاده بعمل می آید كه نقش آن در علاج پيري براي مدت دراز ثابت گردیده است . در بين نوعي معالجه هر هفته براي مدت نه ماه ماده مورد نظر ، در زیر جلد تزریق و بعداً ويتامين هاي لازمي به اندازه حاجت شخص به وي داده ميشود . ميتوان گفت كه شرايط حيات بهتر و همچنان طب نون امكانات انارمها ساخته كه بشتر نسبت به قبل عمر طولانی را نصيب شود .

اگر امکانات بهتر استفاده از طب نون در کشورهای عقب نگاه داشته شده ، آفریقای سیاه و جنوب آسیا میسر گردند امید آن میسرود در این کشورها نیز مانند کشورهای پیشرفته جلوگیری از وفیات اطفال در سنین خورد و همچنان جلوگیری از وفیات جوانان و دیگران قبل از وقت گرفته شود . يك مسأله دیگر را كه علمای دراز یاد عمر انسان ها و جوانان مانده موثر میدانند همان است که با تزریق يك نوع مواد طبي در زیر جلد روي مبادرت ميوزند . طبع امروز سهم عمده را در رفع نمودن مشکل انسان كه در نتیجه پيري دامنگير انسان ميشود ايفانموده است . در این مورد از يك نوع پروتئین استفاده بعمل می آید كه نقش آن در علاج پيري براي مدت دراز ثابت گردیده است . در بين نوعي معالجه هر هفته براي مدت نه ماه ماده مورد نظر ، در زیر جلد تزریق و بعداً ويتامين هاي لازمي به اندازه حاجت شخص به وي داده ميشود . ميتوان گفت كه شرايط حيات بهتر و همچنان طب نون امكانات انارمها ساخته كه بشتر نسبت به قبل عمر طولانی را نصيب شود .

نام کشور	سرانه امید طول عمر (سال)	نام کشور	سرانه امید طول عمر (سال)
اسرائیل	۷۳	اسپانیا	۷۳
دانمارک	۷۲	آلمان	۷۲
ژاپن	۷۲	سوئد	۷۲
آلمان	۷۲	فرانسه	۷۲
سوئد	۷۲	ایرلند	۷۲
فرانسه	۷۲	ایران	۷۱
ایرلند	۷۲	ایتالیا	۷۱
ایران	۷۱	آلمان	۷۱
ایتالیا	۷۱	سوئیس	۷۱
آلمان	۷۱	سوئیس	۷۱
سوئیس	۷۱	اسلواکی	۷۱
اسلواکی	۷۱	اسلواکی	۷۱
اسلواکی	۷۱	اسلواکی	۷۱





پوي نېغی ترلاسه کول او د شهوتواضا نه وه . داسی تصور کولای نه شی چی په لاتینه امریکای چی د خلکو خیال مونتمار تراوند لیدی په یوه اروپایی هنرمند ه کی خه جاد و اشاعرانه احساسات پراته وي . د هغو په نظر یوه فرانسوي ښځه یخنی پخپله پارسی اسپانوي ښځه یخنی لویل یا فرناطه د لمرهولو د ښتوکی د ملخو ا پتگاري د اول ټول توضیحات زموږ د خلکو له پاره د پیر تب جن روانی محرکات د ی چی یونکی بدن یی په خپلومان ښودلونه کوي .

سه نیمه شپه وه چی د ۲۱۲ نمبرتکت ور ونکی چی د شبی کالی یی ا فوستی وو . او د تکنونود خولی شاته یی یی له شگه فرهرای مستی وه اعلان کسه .

ور ونکی ته د ټولو مترگی څکی شوي . ښځو چی چی کړی چی ورو . نکی څکی له د ی چی د پردی شاته د چیه لیتوسره ولاړ شی باید د مستی پرخ وډ ریزي چی ټول یی وویښی .

چا عیوب ورته کړ اوله انتظاره پک سکوت پری حاکم وو .

یوه تماشاگر چی گڼه یی ور ونکی ته د یوه نژدی وه په څنگل یی خپل گارنډی چی په ۲۱۲ چوکی ناست وو . وواژه او پزوریسی له هغایه پورته کړ .

ولاړ شوي سر یی د پیر قوی او په رنگه تور پوستی ور لکه د (( اېنوس . د لریږی ټوټه )) داسی و . د جنوی امریکا لومړی پوځانجانود د ده په ښیر کسان (( توره گناه )) بلله او ښی یی نری ښځی هم په د ی ناهه یا دوی . تور پوستی په ارامی له هغایه پورته شو . او په پیر مانت او ملنډوسره یی چی د تور پوستو هانگر نه ده د فرورنه پکه خندا اسی په شونډو وه او د جمعیت د ملنډو وډوگر خپروته یی عیوب ور کسا وه قهدا . په سر ه سینه یی په بکس کی خپلی تکت ولتلو او بیای پیدا کړ شمیري اوتوی توی یی کړ او د هغه توی یی هوا ته د جمعیت پر سر وښکند لسی .

د اکار د بخت او طلعود کارد نه منلو ښکاره او څرگنده ښه ده . خلکو باورنه کاوه چی هغه به د اسپانیاد پیرو ښکلو گلونو په سینسه یخنی چیه لیتویانډی لاس وهلی وي .

خو هغه په خپلو مترگواوسر سره خپل عزم بیا تاکید کړ خو څرگنده وه چی له خپلی کرکی او څنگان څخه یی خوند اخستو .

د ټولو بند ی نژاد ونوکرکی او د هغه د پلرونو ټولو رنجونواو محرو . میشتونو چی د گمپو په پیښی سر یی له دنیا تللی وو . د هغه په تن او وجود کی لمبی وهلی .

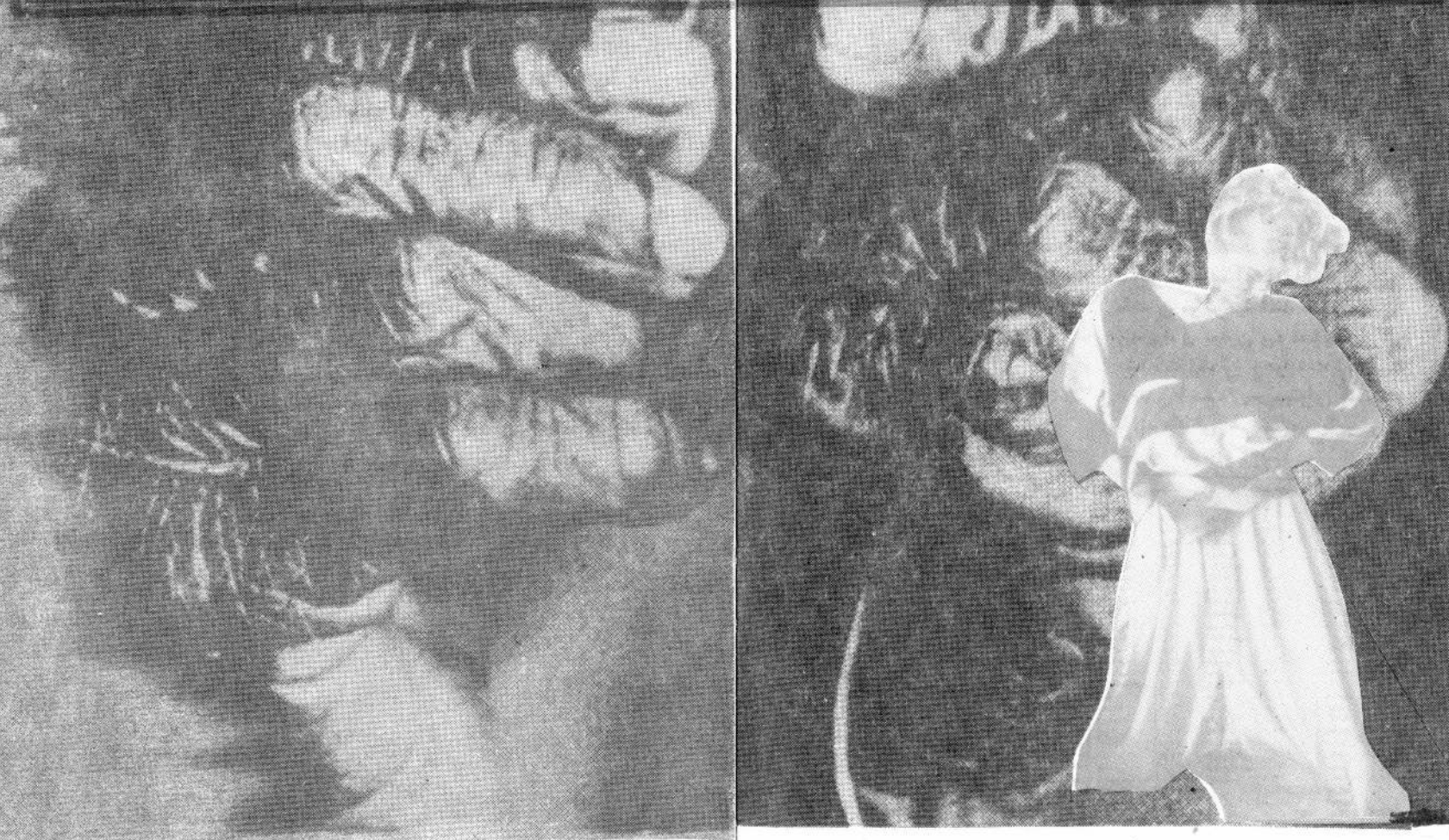
په داسی حال کی چی ټول سپین پوستی سر ونه چی په خیال شوق یی لیدل نفره یی تری کاوه د پوراوند له اور د هغه په توره اوسکرو په ورته څیره کی لمبی کولی . وروسته په هماغه ټول چی چیه لیتولای . په ملا ایښی و یوه اسپانیایی په ټول قهراو غضب شوم او کرکی سر ه د هغه په لور تفت وکړ . خو تور پوستی خپلی اوزی پورته وهورمولسی او په باور او هانته په ارزښت کا پلید وسره یی پرېکړه وکړه چی لسه هغه نند ارحای نه وویښی .

خو د چیه لیتوا شاری ته اړه نه وه . ټولو تماشا چیانو د تور پوستی په لور پرتل راوړی . او هغه یی د سختو لغتو اوسوگانولانه ی ونډو چی هغه گویاد اسپانیایی له غواری دانه لاس له فرایزوخ اړ وي او . هغه کوچنی کوي .

یی څکی اهدام . چا باورنه کاوه ان په مقده ایالاتو کی نابلده و . کسانو هلته هم هڅو کله تور پوستی په د ی جنم چی په یوه سپین پوستی مېرمن له تیری کولو پد ه کوي سزا ورکوي .

خونم مات وروسته د څنگنډ نه حال کی سر یی یی روغتیو کسه ووړی . چیه لیتوله پاره قرمه کس یی وماندوله او د نوموړی نند اری ښود لو د هغای د ښایښی په ښودلوسره تاسوته نور حسته نه درکړم .

# د بخت ازمويلو ټکټ



ایا د اکیسه مود څه هم اړیدلی ده معمه نه ده . بیایه یی هم وواچم بکه یواخلاتی ټکی ته یا ښه ده وواچم یوه روانی حالت ته گوته ښول دی .

یوه نڅا گره چی چیه لیتوی بلله ښاعلس کاله د څخه د یوه ښکلی نڅا گره وه . خود ماد رید د ښاره د ود چی د ښخو په باب د ترکانسو په څیر ذوق لری یعنی جافه او جمنده ښاخه خوښه وي . چیه لیتو د مد پچی د اثرونوس ته ورته وه نه د میلو د اثر ته . یعنی د ملاند ازیم ی د ری منډه او پولس انچه وه .

په یاد به موي چی چیه لیتو او مبارا څرنگه ونڅیده .

میخ به یی آسان ته و او د ښو د گوتو په څو کو په نڅیده او څنگ به له هغایه راپورته کیدل . شوره یی کاوه چی هغه یواریا وویښی او . هغی به هم د برښتی په څیر چی له گناهونو په پک ښاریانډی را . نازله شوې وي یوازی د یوی شمیی له پاره به یی خان ښوده که د . رومیای چیه لیتو نڅا مونه وي لیدلی . نود وچو سیمو په مینه نه بو . هیڅ ی چی خه رنگه وي د هغی د رومیای نڅا یوول غریزي لویه وه چی د لیدونکو شعوت به یی لمسول اویایه یی هغوی د شهوتوسه ښجوکی همداسی برښودل . د ایرانی ښنگانویه څیر په چور لیده چی د اور سره لوی کوي . خو هڅو کله نه سوزی .

چیه لیتو په لوید میخ هند کی یعنی هغه هغای کی چی د اکیسه په ښه شوه نڅا زده کړه . د (( خیتی )) نڅا د بوروازانو یو ټول خپل منځی ننداری ته ورته وه . چیه لیتوله دغه حرکت سره خپل خان . تاوه وله او د تیونو غورمورل زیا ټول . تیونه یی د ښکلی برښیدل . تا په ویل چی له هغو ښکلی جام جوړ شی پایوه جوړه کورتو ته ورته وي چی د لاس را کښلو او نوازش وړ وي . په دغه نڅا کی د هغی شوخ اویی خوند ه شال . د تیونو نڅا خو هڅید نه تعقیبوله اویایه په یوه لند ه خونه هیږد ونکی شیبه کی پری خواته فورجیده ه .

کله چی سر یی د چیه لیتو په باب خبری کوي له هغه یی خانه . شی او د ی تعجب نه کوي . بکه چی په ټوله نری کی داسی ښځی نه پیدا کږی چی نارینه له هغه ښه وپیژنی .

یو څخ چی کویاکی له یو هغایه بل ته تلله په یوه ننداره کی یی میړ ونه په داسی ټول یی خوده کړه چی د هغی سره د ناستی له پاره یی پیچه واچوله د اکار د پیر عجیب برښیده . نه په لاتینه امریکا کی چی هرڅه بخت او طالعوته سپارو . ان د یوی زړه ور ونکی ښځی ښول .

یو وار د شاتوا وگینو په دغه لیری جزیره کی یوه شپه نندارجیا نو د د ی له پاره چی له ننداری وروسته چیه لیتوله هغه سره پوستی د ننداری د تکت په رسیده یی د بخت ازمویلو ټکټ هم ترلاسه کړ . خو البته د نندارجیا نو څخه یوازی یوتن ور ونکی گڼل کیده . ټول نندار . چیان چی د تکت پلورلو کرکی ته ولاړ او هر یوی د دن ژوان ته ورته وه چی خپل احتمالی رقیب ته چی ورسره په څنگ کی ولاړ وواړسو تکت د پیر نیکرته کسانو حق وواخیسته په کرکه یی کتل .

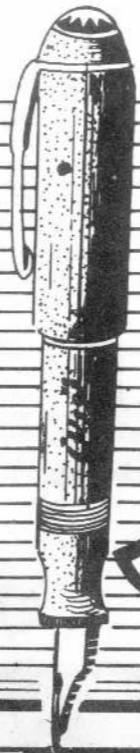
ان چیه لیتو هم کله چی شپه شوه لږ څه حیوانه او اوتره وهیجان وهلو کسانو د هغی له ننداری پرته بل هیڅ شی ته نه کتل خود هغی په سترگو کی یوازی باکی او معصومیت لیدل کیده . ټولو ننداری په

وخت کی د خپل شورا احساس او بیلابیلو اوازونو په ترڅ کی چیه لیتو غوښتله کله چی د هغی نڅاه پای ته ورسیده . بیا چا د هغی د پروگرام د زیاتولو یا نڅاه کولو غوښتنه ونه کړه . ټول په چټکی سره د بخت ازمویلو کار ورو په حقیقت کی هملته د ستمیچ پرسرد بخت ازمویلو عادی کار هم باي ته ورسیده .

د بخت ازمویلو تکتونه یی په یوه خولی کی واچول . او د نندارتون د مد پرد قرمه کس ناظروو . چی په الوتی رنگ او خرابو اعضا یو ولاړ و بکه که د یوه لږه بد گمانی پری شوي وږی چی گویا چل کوي . نو سزای لیده او هڅ جاد اټکل نه کاوه چی اخره د د ی کارغا قبت څه وي په داسی حال کی چی له شهوتولیبونی اوی بیژوانه کسانو یوازی په یوی ښځی سترگی ښځی کړی دی . باوروی چی هدف د



# مرزا قلم چیست؟



## مصاحبه با

## امان اشکری

بانام امان اشکری همه ما آشناستیم و اگر کسی میگوید - اورا نمیشناسد، وقتی از (میرزا قلم) یاد میکنم حتماً بالبخند میگوید: «میشناسمش!»

میرزا قلم هنرمندی که محبوب همه خانواده هاد رکابل و ولایات است، زیاد تر کارهای هنری این وقف اهداد اجتماعی شده است. در اثر تقاضای علاتمندانش صاحب بی رابا و ترتیب داده ام که اینک برای خواننده گان ارایه می شود. از پیشینه هنری اش میسریم:

- ۲۵ سال قبل از امروز باراد یسو افغانستان همکاری را آغاز نمود تا بحیث معاون پرود یوسر برنامه اطفال وظیفه اجرا نمودم. وقصه هلی را که مرحوم مهدی ظفر و مهدی پناگویی

و مرحوم عبد الرحمن بینامی نوشتند به اطفال باز میگویم. البته در آن زمان قصه گویی اطفال در کرکتر (کاکا - منجانی) فعالیت میکرد، سپس مدت ده سال بامیمونه غزال، - محبوبه جباری، زینت و فریده شایان در کرکترهای ((نجیب)) و ((نسرین)) دیالوگهای صبحانه برنامه کورنی ژوند را که شنوندگان زیادی داشت و از ویژه گی های رهنمودی و قابل قبول برای خانواده ها و فامیل هابر خوردن بودند اجراء کردم. بعد از در کرکتر ((میرزا قلم)) که اوج کار هنری ام بود، برضد کاغذ پرانی های اداری به فعالیت پرداختم و در سال ۱۳۵۶ بحیث متصدی برنامه ((راد یوسد ای سردم)) مدت دو سال کار کردم در نشرات (وطن غیر) در کرکتر (میرزا کاکا).

به تشیل پارچه های دیالوگ پرداخته، از سال ۱۳۶۰ ابد یوسو بحیث رئیس برنامه های نشرات نظامی راد یوتلوویزیون و سینما تو گرانی، مامور رسمی وزارت اطلاعات و کلتور میباشم. تلاحال مجموعه ۲۱ سفر به خارج کشور نموده ام. طی این مدتیکه گفتم تا همین دو سه سال قبل همیشه بعد از امور



دیگر نیز باراد یوهمکاری داشته ام. بعد از فراغت از دارالمعلمین عالی کابل، از سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۸ معلم ادبیات بودم. بعد از آن امر شهرک جوانان و مسوول شعبه فرهنگ کمیته مرکزی سن د ج ۱۰.

- محترم اشکری! مامعتقدیم که شما بعد از آمدن در قالب کرکتریک جور و کرات اداری (و تئیکه میرزا قلم شدید) خوب درخشیدید و زیاد استقبال شدید.

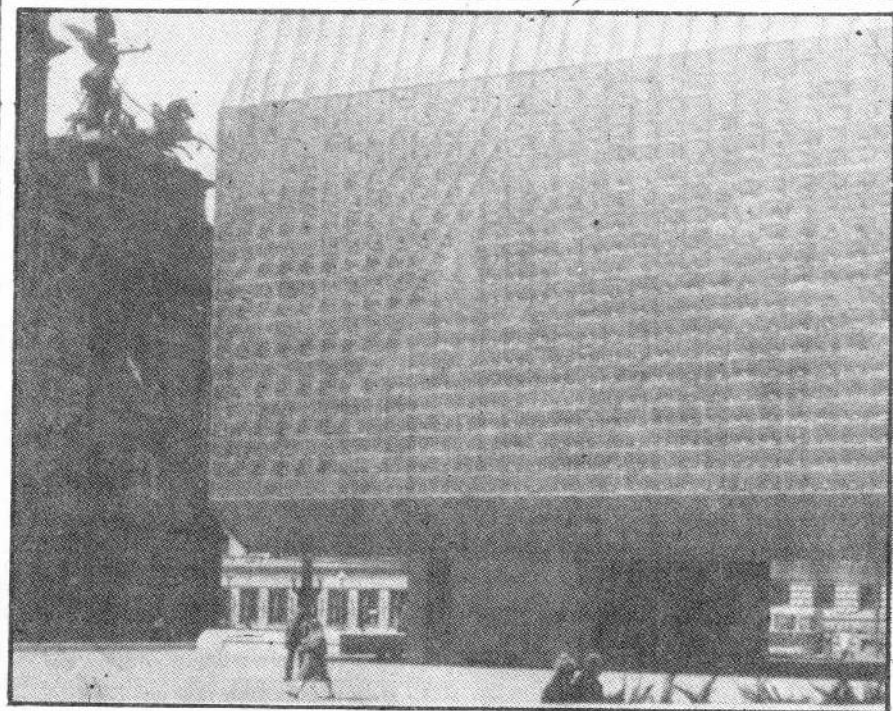
آسیا تأیید میکنید که این دوره دوره بود که شما از طرف خانواده هان بنم ((امان اشکری)) بلکه بنم ((میرزا قلم)) زیاد تشویق شدید و آیا در این جریان سمت اصلی هنری خود را یافتید، که در بیان و تشیل شما اثر گذارده بوده باشند؟

- بلی من این دوره راد و ره اوج هنری ام میدانم. تا سال ۱۳۵۵ یکمعداد پارچه های ((میرزا قلم)) را ثبت نوار های راد یو کردم. خانواده هابنجشنبه ها بعد از جمعه هابرنامه رامسی شنیدند.

و تئیکه در روزهای پنجشنبه بعد از ظهر پارچه های میرزا قلم بقیه در صفحه (۱۶۶)



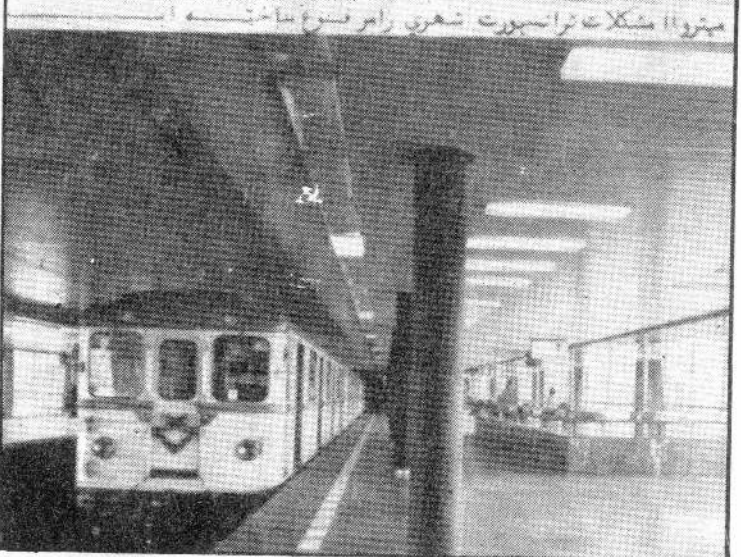
# یادداشت‌هایی از سفر چکوسلواکیا



براه طلایی، ((غزل آفرینش دست انسان  
 است)). شهر از نفس‌های سحر جان می‌گیرد و  
 وقتی که شب فرامیرسد می‌بنداری که ستاره‌ها را  
 مهمانی دارند.  
 چقدر، چقدر ستاره‌ها که شبانگه پیرا که  
 را طلایی تری سازند.

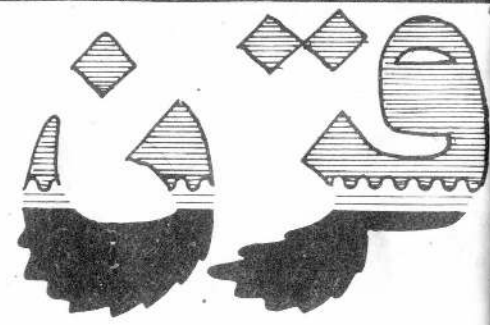


هرخانه باقی است که از نظر گله‌ها و درختان  
 مشبوع است. هر جاده شهری است در دل شهر  
 که بازیاترین گل طبیعت؟ انسان، رنگین است.  
 تماشای انسان‌های شاد در کنار هم وقتی که  
 عاشقانه اند، وقتی که مهربانی را تا نهایت در قلب  
 گرم خود دارند و وقتی که آهنگ صدایشان نیز مهربان  
 است، وقتی که برای کار عجله دارند، وقتی که  
 برای خدمت همدیگر صمیمیت دارند، وقتی که کسی  
 می‌گردد اندک، انسان را آفسون می‌سازد و در دل صمیمیت  
 بزرگی نقش می‌بندد، چنانکه از روی کتی همیشه این  
 دیدار شهر طلایی را چون خاطره بی باخود داشته  
 باشی، و همیشه در آن باشی.



شب است، فقط چند ساعت پیش از میدان  
 هوایی به هتل "انترنشنل" آمده‌ام، خواب نمی‌آید،  
 شهر هیچکس را بخواب نمی‌خواند، شهر بی‌سدار  
 است. من نیز جاده‌های سنگ فرش راهبوری کشم  
 تا ستیشن (میترو) میرم، میترو مثل باد تند بی‌ساز-  
 تونل فرامیرسد و در دل زمین تا نفس شهر نفس  
 می‌کشد.  
 در ایستگاه موزیم که قلب شهر است، پیاده  
 می‌گردم، موزیم شهر در شب نور باران است، اینجا  
 افتخارات تاریخی مردم جاودان شده، در برابر  
 عمارت بسیار بلند و بزرگ موزیم قامت سنگین مرد  
 اسپ سوار زانوزده است. این نماد سمبولیک  
 استواری، آزاده‌گی و سرفرازی است که هر نماسل  
 چک و سلواک در باره آن میدانند و می‌بالند.

بقیه در صفحه (۲۲)



# روز در جستجوی چندان

آصف معروف



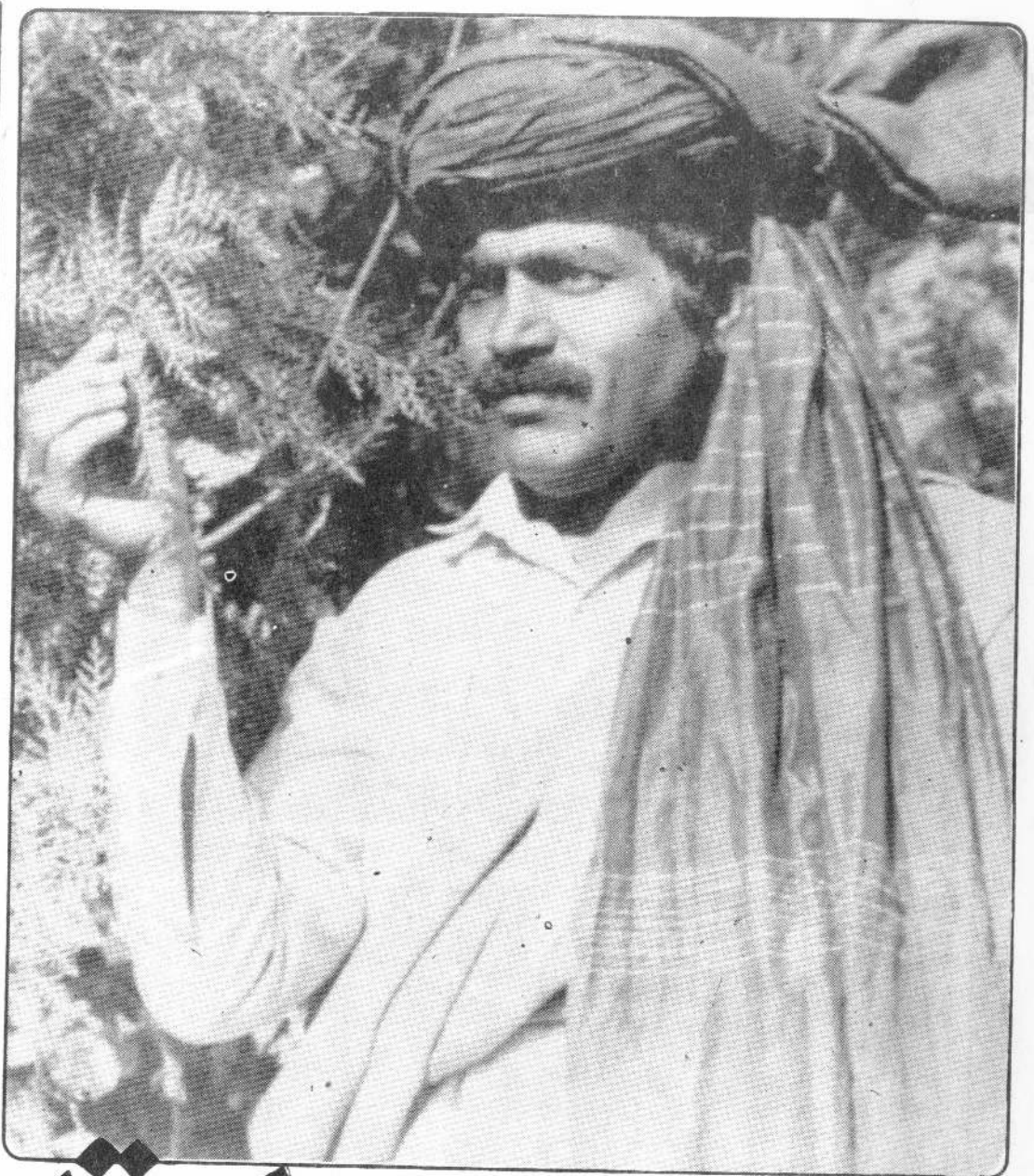
استواری از شهر پیرا که در رنگین است



مرکه کونکې: د لاسم

# عبداللہ مقری د کلیوالی موسیقی په باب اندیښمن دی

## په طالبی کی می له سندرو ویلو سره مینه پیدا شوه



د شپې اته بجې کیدونکی د یو د واده محفل مخ په ختمیدو دی. میلانه کورته د تکه بند ویست کوي. د بلازایسه هویل کی د سند زغاري په خور غز کی مسته سندره (( هسی همزولوته ژپړي د واده شپه یی ده )) انگازي کوي. د یو سندري سره محفل پای ته رسيزي. خو کله چی سندره مخ په ختمید وشوه. زوم ستیو ته راخی او د میکروفون ترشا د ژپړي او وایی (( که د سندره دوه واري ونه وایی په الله می د یو قسم وي که ترسهاره د هویل خخه د با ندی روغم ))

اود اوارغوار و د همدی سندري سند زغاري سره چی د پښتنی تنگ تکور تکر او پیژندل شوي خیره ده او تاسی به هم حتما پیژندلی وي. مرکه وکړ و. د هغه دفتر ته ورخو. د تل په شان یی

# هسی همز ولو ته ژپړی

# د واده شپه کی

اده جاسی افسوس او په خندا. شپې د خونتو سره به پیر. صمیمیت خبري کوي. داهر یو د واده په هکله غز پيزي او د عبداللہ مقری خخه غواړي چی د دوی د واده محفلونه پخپل خور غز اوستو سند روتاو ده کړي. کله چی هغوي خي ده ته د مرگي بلنه وکړم چی به خونسی سره یی منی او په مرکه پیل کوو:

تاسی له هر یو تن سره واده ته د ورنگه ورغ مشخصه کړه ولسی د حق الزحمی په هکله تاسی هیخ هم ونه ویل. په خندا اسره وایی: کله چی پیوسند زغاري د خپل غز مینه وان پیدا کړي او زپړونکی بخاي ونیسی او د هغه هنر خلك ومنی او بیاخون هیله ولري چی د یو د هغوي په خوښی کی گلون وکړي نویدی وخت کی هنرمند ته ضرورده چی برته د پیسود مقدار په نظر کی نیولو سره د خلکو هیله ترسره کړي او پښی وخت باید پرتسه د پیسویا هم په پیوي عادی تحفی قناعت وکړي. ما د دوه سوو کړشو خخه زیات برته د حق الزحمی له اخیستلو خخه د خلکو په خوښی کی گلون کړي چی پښی وخت صرف د (( تشکر )) کلمی سره او پښی وخت د یو عادی تحفی سره بیرته کورته ستون شوي هم. د د یو جملی خخه به زه تاسی ته د یو واده قصه وکړم یوڅه موده د مخه یونفرخوڅو واري راغی چی باید د هغه د واده د محفل سندره غاري اوسم. واده یی په کورکی و. سره له د یو چی مایوڅه نسور مضر و نیت په هماغه وخت کی درلو د خوښیام ورسره می ومنله. د سهار د نهو بجو خخه مو تر دوه بجو پوري کسرت وکړم. واده ختم شو. میلنولناوي او زوم سره خدای

زه یی کلک په غمز کی ونیولم. د موسیقی تر پیدته موڅه د ول گام کښینود؟

زما پلار پولوي و او فونتنلیسی چی زه باید د یو تعلیم وکړم. د کوچنی والی خخه یی زه مسجد ( جومات ) ته بیارولم اود پښی کتابونه به یی راپاندی لوستل.

د کلیو په جوما غونکی طالبان اوسيزي. او هر وخت چی د طا لبانو زپړه و غواړي میله جوړ وي او د منگی او کاسوسره سندري وایی چی مابه هم د سندرونه ویلوکی فعاله ونډه اخیسته اود هماغه وخت خخه می د سندرونه ویلو سره مینه پیدا شوه. خود پنځو کالو رابد پخواه می سندرونه ویلو ته

پامانی کوله. پدی وخت کی اښین راغی او زوم ته یی وویل زما بیسی چی (۱۳۰۰) افغانی کښي را کسره هغه ورته وروشاننی وویل (( اوس ما سره بیسی نشته. سباته به یی هر کړم )) خواشیزونه منله او بیسی بیسی وښتی. کله چی د اصحنه ما ولیده اښیزته می وروغز کړ او (۱۳۰۰) روسی می وکړي. بیا زه ناوي اوزوم ته وروغز دی شوم اود واده مبارکی می ورکړه او ورته می وویل (( ما وښتی چی ستاسی واده ته می گلان ندی راوړي زما د سندري د خپل واده تحفه وگسی او تاسی ته د خوښی نه پک شریک ژوند غواړم )) چی پدی وخت کی د زوم سترگی د اوسکو پکی شوي او



داسی وچه کلکه ملا تر لید او د راد یوتلویزون سره می همکاري پیل کړیده. چی تراوسه به تقریباً (۷۰) سندري په رادیو او (۴۰) سندري په تلویزون کی لاسم.

تاسی خپلوسندرونه د کومشله مرانو شمرونه او کوم ډول شعرو خوښوي؟

هغه شعری په ساده ژبه او د خلکو د ژوند واقعیتونه او دردونه پکی منعکس شوي وي زما خوښيزي. مابه خپلو سندرونکی د لایق صاحب، باجزي، گل باچا الفت، افترا صاحب او د عینو نورو شاعرانو شمرونه ویلی دي. پخپله هم کله کله د عینو احساس اود درد تر اغیزی لاندی شعر جوړوم. لکه یوه ورځ هد یوې ته تللی م هلته دري بنعی اود ری غلور سر بېري ماشومان یو قبر ته راغلل. بنهوه په ژپړ الاس پوري کړ او یوې بنعی چی د ژوند ناخوالو ورته بڼه ژپړه او سترگی مر اوي کړ یوې په سر خاوري یاد ولن او همدایی ویل چی تاخو به د جمعی په ورځ ما شومان سیل اوساعتیری ته بیول. او همیشه د یو هغوي تازول. زه اوس بچوته څه حوای ووايم. او پدی کی ماشومانو هم د (( بابا )) ویلو سره په نارو اوډرو اپیل وکړ. د د یو غمجنی صحنی لیدلو زما په احساساتو پره اغیزه وکړه. پداسی حال کی چی زما د سترگو اونکی بهیدلی قلم او کاغذ می را واخیست اود اشعر (( بابا )) بابا نارې وهی تارانه غواړي. د شعید ماشومان ژاړي )) می ولیکه.

کله چی مقری صاحب خبره دی بخای ته راوړسوله په سترگوکی یی اونکی تاري راتاوي شوي. ما ژر د شب د لکر اویله پوښتنه می دل پاتی په (۶۲) مخ



# آیا

# مردان

## باید

# تجسس کنند

مترجم: ستانه

اگر موضوع تبدیل جنسیت مورد علاقه  
تان است این گزارش را بخوانید!

بطنی مرد و تلقیح تخم ماده به او  
شده درین رحم زامورد بحث  
قرار داده است.  
متخصصین طبی در مورد  
این پیشنهاد هیچ احساساتی  
ارزیابی های گوناگونی بعمل آورده  
مجله شترن المان غرب مقاله  
ای را تحت عنوان (( آیا مردان باید  
کودکانی بدنیا بیاورند )) به  
نشر برده درین مقاله امکان  
تعویض رحم در داخل جوف



آپارهای های یاد رشدن او بحقیقت  
خواهد بیوست متاسفانه پاروی  
ممنوعی هیچگونه تضمینی بعد نیال  
ند آرد

با روزی مصنوعی تخم ماده در  
داخل تیوب آزمایشی

## نشوند؟

این دوگانگی هاد را فوش پروفسور  
لیونوف زنده گی شانوار در داخل  
تیوب آزمایشی آغاز کردند

آورده شود که در عمل بعین تبدیل  
گردد .  
در واقعیت امر، این یگانگی  
راه حل برایم است. از نقطه  
نظر آمیند و کرا نیولوجی، ارگانیزم  
مرد نسبت به ارگانیزم زن خیلی ها  
مقاوت است که بدین ترتیب  
جنین قادر به رشد ونمو عادی  
در یک محیط غیر طبیعی از نقطه  
نظر کیمیای حیاتی نخواهد بود.  
خون زن و مرد مخلوط هرمونهایی  
جنسی (( مخالف )) عمدتاً تیمتو  
سترون و استرواد یول می باشد .  
توازن این هرمون ها مسلماً در  
مردان بطرف هرمون جنسی  
مردانه و در زنان بسوی  
هرمون جنسی زنانه کشانده  
میشود . علت اینکه چرا مرد را برای

اند زیرا این پیشنهاد نه تنها  
مشکلات طبی را در بر داشت  
بلکه برایم های اخلاقی و روانی  
رانیز بد نیال دارد .  
بعقیده من، زن و مرد باید  
کاملاً خود را متکی به قوانین  
طبیعت بیندازند . گرچه بعنوان  
یک دانشمند، میتوان اظهار  
نظر کرد که جراحی، کیمیای حیاتی  
طب داشته جنین شناسی نه  
در آینده های خیلی دور قادر  
خواهند شد جنین انسانی را  
در خارج از محیط طبیعی آن رشد  
دهند که ممکنست این محیط  
حتی جوف بطنی مرد باشد ولی کاملاً  
مخالف عقاید عمومی، این کار  
مستلزم است تا مرد به طریقه ای در



# سه لحظه در سه تصویر



چنین (یلاستا) بازی میکند و این عضو خاصیت که بعضاً به میانجی روابطه میان ارگانیزم مادر و سیستم های کاملاً مغلّق بیولوژیکی چنین در حال رشد عمل میکند. در طول نه ماه آستانه این روابط بصورت دینامیک یا بالقوه تغییر می یابد. در چند سال آینده هم امکان آن میسر نخواهد بود تا چنین يك ساختمان مغلّق و پیچیده ای را بوجود آورد که دارای ارتباطات مستقیم و رجعت پذیر باشد.

هرگاه شوهر عقم باشد طب امروزی تا يك حد و دمعیین می تواند زن و شوهری را که امکان کند. بعضاً در چنین وقایعی می توان با مداخله جراحی یا - تدای هورمونی به آنان یاری رساند. در حالت عقامت مطلق یگانه پاسخ القاح اهدا شده مصنوعی است. در نتیجه، کودکی که در چنین يك خانواده بدنیا می آید از نگاه ((ارتباط خونی)) صرف با مادر وجه مشترک دارد که در جریان رشد ونموی کودک - موجب ایجاد يك سلسله برابلم های روانی، اجتماعی و قانونی خواهد گردید. ولی تجربه نشان می دهد که در چنین موارد (کمک های طبی) اکثریت همچو همسران با برابلم های غیر قابل حل روانی و اخلاقی مواجه نمیشوند. طب امروزی به زنان و شوهران بی کودک بیشتر از این کمک کرده نمیتواند.

- در واقعیت امر، بیولوژیستها نظریه ((تکوین خودی)) را به بازی میگیرند. هرگاه تخمه ماده تحت تاثيرات مشخص فیزیکی - کیمیاوی قرار گیرد، در مطابقت خودش - با محیط عمل میکند و با گذشت زمان به يك ارگانیزم جدید تبدیل میشود. همچو ((آبستن)) بدون یاروری آزادی تجربه درد و جنسه ها، خزندگان و برندگان حاصل شده است ولی تا امروز در باره همچو وقایع در دست اندازان هیچ بقیه در صفحه (۹۵)

ناشی از التهاب لوله های رحمی ممکنست موجب بسته شدن آنها گردد. بعد در حالت آستانه خارج رحمی زن معمولاً لوله های رحمی را زدنست میدهند و علت اینکه چو در واقع حمل خارج رحمی را به نازائی غیر قابل معالجه کشاند، همین بود. اکنون دیگر طب قادر است در چنین وقایعی کمک کند.

باور شدن تخمه ماده را در خارج جسم به خاطر دام که از خود بیدار گرفته شده بود هنگامی که تخمه ماده القاح شده یا باور شده به برانگه شدن افزاز میکند، به رحم منتقل میگردد. در آنصورت، مرحله بعدی حاملگی بطور نورال مطابق خواست طبیعت به پیش میرود. در سن روش اغلباً ۲۵ فیصد پیشرفت حاصل شده است. این تحقیق و افکار عالی بایست ادامه داده شود زیرا در سطح جهانی در حدود ۱۵ فیصد همسران نسبت نازائی از داشتن کودک محروم اند و در اکثر موارد علت نداشتن کودک را بیماری های زنان تشکیل میدهد. ممکنست در بعضی حالات، آستن برای يك زن ممنوع قرار داده شود، طور مثال بعلت بیماری قلبی. در اینجا نقش (( مادر موقت )) توسط يك زن سالم میتواند مطرح بحث قرار گیرد. همیشه چنین وقایعی قبلاً وجود داشته است. خواننده شایسته تعجب کند که ساده تر نخواهد بود چنین زبانی تمام دوره ماهه در میان شیشه آزمایشی در لابراتوار رشد داد. متأسفانه این مسئله هنوز هم خواب و خیالی بیش نیست. ما بخوبی میدانیم که کامل میدانیم که کدام مواد و چه مقدار و ترکیب برای رشد ونموی عادی چنین لازم است ولی با آنهم طبیعت نسبت به آنچه دانشمندان دریافته اند به مراتب مغلّق تر است. در مرحله رشد ونموی داخل رحمی، نقش عمده را برده بیرونی

انجام وظایف مادری باید اما نه ساخت، اینست که این کار مستلزم اصلاح هورمونی یا بعضاً رت دیگر کشیدن بیضه ها بشکل طبی یا مستقیم است که در نتیجه ان خواص ثانوی جنسی و طرز تلقی فکری و نیز دستخوش تغییر خواهد شد. در واقعیت امر، تولد کودک بوسیله يك زن انجام خواهد پذیرفت.

گرچه ساده تر است تا تخمه باور شده را در جوف بطنی زنیکه نمیتواند بطور طبیعی کودک بدنی بدنیا بیاورد، برورس داد، ولی در آنصورت ضرورتیست ارگانیزم زن را اصلاح کرد. کافی است جای مناسبی را برای گذشتن چنین آینده انتخاب کرد. حتی درین مورد نیز برابلم کاملاً بشکل مغلّق باقی می ماند، زیرا در يك جا زمینه برای رشد ونموی چنین مساعد نخواهد بود و در جای دیگر چنان رشد خواهد کرد که انقسام حجروی غیر قابل کنترل مانند تومور خبیثه اعضای حیاتی مجاور طور مثال، مجاری خون را - متضرر و مختل خواهد ساخت. اینکه این برابلم بالاخره راه حلی پیدا خواهد کرد یا نه، البته تنها علم طب در آینده قادر خواهد بود به آن پاسخ ارائه کند.

برای آنکه مردانی که قلب شان به خاطر مادر شدن می تپد تمام آنچه را که بایست برای آنها توصیه کنم اینست که نیازی به تدای اندک ندارند. معالجه بیماری های نامعی امروزی در زمینه کمک زیادی می تواند انجام دهد. در غیر آن بایست راه حل ((تغییر جنسیت)) مجله ششترن را در پیش گیرند.

از جمله انکشاف تازه و نوید بخش طب می توان روش جدید معالجه انواع مشخص نازائی زنان را نام گرفت. ما این برابلم را در لابراتوار خود تحت مطالعه قرار داده ایم. غالباً، بعد از يك تعداد بیماری های معین زن نازا میشود. طور مثال، تغییرات





ترجمه از: فیاض

# استادان تاریخ پاکستان





چگونه میتوان در چینه‌ها نماند و مقلد مد نیت بشری را بازگشتود  
 جریبشینه مد نیت بشری هنر ز  
 هم اسرار امین باقیمانده است  
 آیا انسان ایجاد کردار بر سه  
 امارتدن بسیار عالی گردیده بود  
 که بعد ها آرام آرام در نتیجه  
 حوادث و تصادمات طبیعی و یا  
 فیر طبیعی شیرازه آن از هم  
 پاشیده باشد  
 امروز هر چه درباره گذشته  
 بسیار دور انسانها بدست آمده  
 است اگر کاوش های باستان  
 شناسان رایه یکسو بگذارد (بزرگ  
 ازمنه بسیار قدیم را احتوائی  
 نماید) بنا پاتخیلی و فرضی است  
 و یا انسانی که جز متجلی از  
 اسطوره های پیشینان انسان  
 نیست

بی حرکت می بنداشتهد بحیث کتله  
 که در میان در حرکت است و آنرا  
 (( کره شناورد راعاق اسمان  
 خدا )) می نامیدند  
 در کتاب عهد عتیق گفته میشود  
 که تمام زمین در حال چرخش  
 است. عده از باشندگان آن در  
 پائین ود یگری در بالا قرار دا  
 رند. همزمان در یک ناحیه شب  
 و در دیگر روز است. زمانیکه در  
 یک بخش مردم سپیده دم را بده  
 نظاره میگیرند در قسمت دیگران  
 آفتاب افول میکند ((  
 آیا این خود منبع فکری افلا  
 طون نبود که بگوید (( زمین جسم  
 کرویست که از چرخش آن روز و  
 شب پدید می آید )) و در یهوه  
 آمده است که زمین جسمیست  
 معلق در خلا که بالای هیچ  
 چیز قرار ندارد

مردمان امریکای لاتین نیز پده  
 میشود. در آسانه های مکسیکو  
 ها آمده است که (( انهاییکه  
 پس از طوفان عظیم جان بسه  
 سلامت بودند. برودد د خویوش  
 افزودند و برج های بلند بنسنا  
 نهادند. ۰۰۰ ولی زبان واحد  
 انها از هم فرورخت و دیگر نتوا  
 نستند با هم بیک زبان حرف بزنند  
 بنا به اطراف پراگنده شدند ((  
 در عصر ما دانشمندان این نظر  
 را تایید مینمایند که سه فامیل زبانی  
 اروپا، آسیای - هند و اروپایی  
 اورالی والتایی دارای یک ریشه  
 مافوق زبانی بوده اند و مردمان  
 واحد بان تکلم مینمودند که اجداد  
 انسانهای معاصر محسوب میشوند.  
 ولی توسیع این مساله نیازمند  
 پژوهش بیشتر است.

انتراکتیکاموجود است که در سال  
 ۱۵۲۲ تهیه و تدوین شده بود.  
 حالیکه این خشکه پخندان در  
 سال ۱۸۲۰ مکتوف گردید. و یا  
 نقشه ترکی سالهای ۱۵۵۹ (کاپی  
 از نقشه های باستان).  
 بسیار دقت تمام طرح و تدوین  
 شده و جالب اینکه امریکای  
 شمالی و الاسکا با تمام خشکسنگی ها و  
 عوارض طبیعی آن برجسته گردیده  
 است و بل خشکه که الاسکارا پسا  
 سایبریا متصل می ساخت دیده  
 میشود و چنین استنباط میگردد که  
 آسیای ها از همین قسمت خشکه  
 به امریکا هجرت نموده اند و لسی  
 باید اظهار نمود که این قسمت  
 خشکه ۳۰ هزار سال قبل از بین  
 رفته است. یکی از دانشمندان  
 مشهور امریکای پرونیسور ها بگوید  
 پس از جمع آوری نقشه های در  
 پانوردی عهد باستان اظهار  
 نموده است که بشریت دارای  
 تمدن خیلی عالی و پیشرفته بوده  
 که بدلیل گوناگون شیرازه آن از  
 هم پاشیده است و در غیر آن  
 تدوین تهیه نقشه های مکمل  
 جهان از عهد انسان فاقده  
 آگاهی از علوم امکان پذیر نیست.  
 انسان باستان و فلزات  
 قسمیکه معلوم است برونز  
 از مرکب مس و سرب است با قلمی بسه  
 دست می آید و هزار سال است  
 که انسان دستکاری های زیبا و  
 پر نقش از مس پدید آورده است  
 ولی در ارتباط برونز باید اظهار  
 نمود که استفاده و ترکیب این فلز  
 نیز در نزد انسان باستان روشن  
 بوده است باشندگان مکسیکو  
 هزاران سال قبل فرآورده هلی  
 برونزی را بدستان توانای خویش  
 ایجاد نموده بودند.  
 تمدن مصر باستان که نشانه  
 از نخستین مد نیت انسانیت  
 برای تولید برونز، قلعی لازم را  
 از کوه های برینه و قفقاز وارد می  
 نمودند و فنیهی ها برای این منظور  
 راهی دیار انگلستان گردیدند.  
 زمانی اسلها فلزکاری را نومی  
 معجزه و کیمیاگری میدانستند.  
 در سالهای هشتاد و بیست و  
 پلاتین تصفیه شده کشف گردید  
 دارای قدمت چند هزار ساله.  
 قابل یاد آور است که پلاتین میتواند  
 در حرارت ۱۷۳۰ درجه و بیا  
 تکالوژی پیشرفته دوب گردد.  
 همچنان کاشفین در امریکای  
 بقیه در صفحه (۷۷)

# در امریکای شمالی قطعات فولادی دریافت شد که ۷۰۰۰ سال قبل تولید گردید تاریخ باستان از موجودیت سلاحها مخرب حربی مانند امروز حکایه میکند

الحق تاریخ بشری چنان  
 قدمت طولیل است که به سادگی  
 نمیتوان از کاران گذشته بلکه  
 باید با تیزبینی و اندیشه فرمای  
 بالای آن مکت نمود.  
 انسان متفکر از دیر باز  
 بدین سوگوشهایی رادرباره  
 محیط ما حول خویش ام از جهان  
 و طبیعت افاز نهاده است. دل  
 کوه ها را شکافته، در اعماق  
 اجبار غوطه ور گردیده و به نظاره  
 کیهان نشسته و تحقیقات خویش  
 را در این راستا پایه گذاری  
 نموده است که ۳۰-۳۵ هزار  
 سال دور در بر می گیرد.  
 پنداره های پیشینان ما از زمین

چگونه نلفه جهان باستان  
 پدید گردید؟  
 دانشمندان معتقد اند که دقت  
 در ایجاد نقشه های در پانوردی  
 در قرون وسطی و شباهت های آنها  
 تنها از طریق کاپی نمودن نقشه  
 های بسیار قدیم عصر باستان میسر  
 بوده است. که اصل آنها در  
 دسترس ما قرار ندارند. هر چند  
 بعضی از خشکه ها در این اواخر  
 کشف گردیده اند ولی در بعضی از  
 نقشه های وضاحت تر رسم و منشا  
 عده میروند.  
 به طور مثال راه امریکا رانسه  
 تنها از طریق بحر اتلانتیک شناخته  
 ختند بل چینایی ها هزاران سال  
 قبل از کریستف کولمب در راه  
 ان آگاهی داشتند. حتی نسخه  
 هائیتسی ماقبل تاریخ حکایت های  
 در این راستا دارد و با نقشه

آیا زبانهای جهان دارای  
 یک ریشه میباشند؟  
 در انجیل آمده است که تمام  
 مردم زمین دارای یک زبان و یک  
 لهجه بوده اند (( و آنها گفتند  
 که شهری بسازیم دارای برج و  
 باروی بلند سربه افلاک کشیده.  
 و خدا گفت: این است بنده گان  
 من دارای زبان واحد و این است  
 عملی که افاز نموده اند تا انرا  
 بدین وقفه به انجام رسانند ((  
 هر طرف بگردی زبان آنها واحد  
 لغت و شعر آنها بجزیل و خدا  
 نام شعر آنها را بابل گذاشت  
 تا هم بیک زبان حرف بزنند و این  
 همان شهر است که خدا بنده  
 گانرا از انجا بروی زمین  
 پراگنده ساخت ((  
 شباهت نظر درباره زبان  
 نزد سوری ها و اسطوره های

امروز اگر برسد و شود که آیا  
 زمین کرویست ا حتی کودکی که  
 جد پدها یا به جهان علم گذاشته  
 باشد با تعجب خواهد خندید.  
 اما در سال ۱۶۲۳ کلیسای انگیز  
 اسون روم بزرگ با نشند سالمد  
 گالیله را که گفته بود زمین کرویست  
 و در آفتاب میچرخد پای میز محکمه  
 کشانید.  
 آیا نظریه گالیله واقعا ابداع  
 در استرانومی بود امدت ها و  
 هزاره ها قبل در کتب و نسخ مقدس  
 هند، مصر، شرق نزدیک و امریکا  
 از کرویست زمین سخن رانده شده  
 است.  
 مصریان می گفتند که  
 زمین مثل سایر سیارات: زهره،  
 زحل، مریخ، عطارد و غیره از زمین  
 قوانین متابعت مینماید و آفتاب را  
 که اروپائیان تا دیر زمانی جسم





کارکوي . هغه له سينما څخه د -  
 خپل تقا عدد خبرد تايد او يا رد  
 د پوښتنې په جواب کې داسې  
 وايي : ((زه لا تراوسه دويمزه  
 زور شوي نه يم چې تفاعد وکړم  
 هرچا چې دا خبره کړيده يوازي  
 ډيرواځي ويلې )) هغه د  
 مخکې خبرې په دوام داسې  
 زياتوي :

((زه فوارم يوازي اوسم او د  
 روحانيت په لټه کې اوسم . يوازي  
 په سينما کې کار پو حماقته دي . زه  
 زيات د (( يوگا )) په باب فکر کوم  
 هرما بيا مېمان د خوب په خونښه  
 کې بند يم . د خوښې د کونې څلورو  
 لورونه مې هنداري اېښودل شوي  
 دي او زه خپل مېمان په هغو کې وينم  
 د خوښې فضا خوشبويه کوم او ننم بوتل  
 وېسکې په سر راوړم . گډ پيژم او

((زه بايد تاسې ته ووايم چې د  
 کليوالې بنسټونو نقش له لوبولو څخه  
 مې حوصله تنگه شوې ده . تاسې  
 پوهينې څوک چې له بڼه څخه  
 مويي فلا کوي . گټې خوري او د -  
 ستگر محکمه وال په وړاندې يقا -  
 وست کوي څه حال او روزگار -  
 ولري ))

خبرې اتري دوام موي او هغه  
 تينگارکوي چې يوازي د فېنټلواوډ  
 د رنوکسانونو نقش اجرا کوي او وايي :  
 ((زه نه فوارم چې د د پکړو پيوه  
 برخه اوسم ))  
 هغه په ناخوښۍ سره زياتوي :  
 (( سره لدې چې د پيسو -  
 اندازې مې نه پوهينم خوښې  
 کېدای چې مينه په پيسو واخيستل  
 شي ))  
 (( سري د يوې )) خپلو خبرو ته

# څوکوي

د کوانگ فو تيرين کم . څرنگه چې  
 زيات څښم نوهيمشه مست يم او د ا  
 مې عادت شوي دي . لکه څرنگه چې  
 مې ورته وويل فوارم له مېمان سره  
 اوسم ))  
 د بهالگ په هوټل کې د ورځني  
 مهال وېش له عملې کولونه وروسته  
 د دلېپ کار . د پوانند او راج کېور  
 په شپوه کارونو ته ورسيد . پس د  
 بهيرکې د ايرکټر (( انيل شرما ))  
 د (( حکومت )) فلم په بري سره -  
 داسې په خپل روښل وکړ :  
 (( د ايريزم چې سينماونکولاي  
 شي . د روښانفکرانو لپاره د هنس  
 مواد برابرکړي . يوازي په سلوکي -  
 لس ليدونکي شته چې فلمونه په  
 کورونو کې له ويد پوڅڅه په استفادي  
 سره گوري . زه داسې فلمونه هم  
 جوړم چې د هغوي خوښ شي ))

اسې دوام ورکوي : (( بنايي د  
 نورو بنسټونو لپاره کاروکړم -  
 وروسته بيا واده کوم او د ماشومانو  
 په روزنه بوختيم )) هغه -  
 فيلسوف ډوله دوام ورکوي : نه  
 (( هره بنسټه بايد د خپل ژوند ا  
 يوې برخې ته سرو سامان ورکړي ))  
 (( سري د يوې )) چې له خپل کار  
 او وظيفې سره خاصه مينه لري د -  
 هغې په باب داسې څرگند وي :  
 (( تاسې هم کولاي شې تشييل  
 وکړي . تشييل د الفبا په څېر  
 نه زده کړي . زه به هېڅ تيوري او  
 ميتود باور نلرم . زه باور لرم چې  
 تشييل کول د ساه اخيستلو په  
 څېر اسان دي ))  
 اوس (( سري د يوې )) په خپل  
 حال پوښت او وپوښت (( رجسټر -  
 نټ )) . هغه چاپسي همو چې  
 په فلم کې له هغې سره يوځاي

زيات ارزښتناکه ښکاري . د خلکو په  
 گټه گونه او تيل ماتيل کې د پوما -  
 شوم د سيند لوري ته زغري د -  
 زغورنې عمله هغه نژدې رښتوون  
 ته ليز دوي . خو بدې حال کې  
 هم د ماشوم کورنۍ له (( سري د يوې ))  
 څخه فوارې چې له هغوي سره -  
 يادگاري عکس واخلي . رامنس پيوه  
 شپه له ليونتوب څخه ليري شو .  
 کشمير - د هغې ښکلې شنيلې . د  
 هغه جهيل . د کاج هسکې ونې مې  
 او د سرو انځورونکي خلک مې - د  
 سينما په پرده تصوير کړو .

د ( Farishtay ) د قلم  
 کارکونکو د خلکو د خوښۍ لپاره په  
 موقتي توگه له شوخې او جگړې -  
 څخه لاس واخيست او د هغه پسر  
 معاي د نجونو او هلکانو فېرگې سنډرې  
 اوڅخه پيل کړي . گټه گونه زياتيزي

په تير اوږدې کې کله چې د -  
 کشمير د فونو د هسکو څوکو اوږدې  
 اوږه کېدې . او په درو تير کښت -  
 کېدې او د ميلې معاي ته بهيدي  
 شپونځيلې رښ پوولې او سونه د  
 ماشومانو په څيرله پوي خوايلسې  
 خواته د انگوتو وهل او اوازونه  
 مې په دروکې انگازي کولې . د  
 د فلم جوړولو په پوه واحد کې  
 شپز تنه فېنټلې کسان ترسترگو  
 کېدل چې معانونه مې (( گوريل ))  
 بللې . د هغو په مينځ کې خوا سونه  
 اونوري بيلگې چې د توبک د ډزاويا  
 د لاسې مې د جاودنې په وخت  
 کې کولاي شول پروت وکړي . هم  
 پام معانته وراړوه . د هغولسې  
 ليدلو څخه انسان داسې گومان  
 کاوه چې گواکې تول مې بيسره -  
 لري .

# د کشمير په

د ذبح الله نهاره

او ورپه د آسمان نيلې فضا پوښې  
 د تودونې درجه لوړېږي (( سري  
 د يوې )) د ساپه بان لاندې اوسېده  
 کښينې او د د وروښونو د پستې ل  
 مينځه د اراز ملخري را باسي :  
 (( ايا پوهينې ما چې تراوسه په  
 دوه سوه فلمونو کې کار کړيدې دي  
 نتيجې ته رسيدلې يم چې خلک  
 يوازي فوارې چې څه جگړه اوڅخه وگوري  
 هغوي هنرنه فوارې سره لدې -  
 چې زما خوښيزي چې د يوې بنسې  
 نقش د هغې په واقعي مانا ولوبوم  
 خود اکار امکان نلري . که چيرې  
 زه فوارم د پوه بڼه نقش لپاره -  
 خپل چپ مټ (( ستيا جيت راي ))  
 ته ورکړم . خو ستونزه پدې کې ده  
 چې هغه هېڅکله نه فوارې چې  
 داسې يو نقش ماته راکړي . محکمه  
 د هغه فلمونه نڅا او سنډرې نلري  
 )) ( سري د يوې )) ادامه ورکوي :

خود هماليا پراخه آسمان مې له  
 ستورو څخه مفهوم لري . سره لدې -  
 چې د ( Farishtay ) د قلم  
 په آسمان کې لکه د درمند راو -  
 ويند کښه په څير ستوري ترسترگو  
 کيزي . خو زمونږ د بحث موضوع  
 (( سري د يوې )) د دغه آسمان  
 ښکلې او طناز ستوري دي . (( سري  
 د يوې )) جگړه کوي . ناخسې  
 او خپله رښه لرونکې لمن څرخوي  
 او د ساحل ترڅنگه کښينې . که  
 لدې موضواتو تير شو . هر څوک  
 چې په هغه سيمه کې ژوند کوي .  
 څه دوکاندار او څه د ادارې امر  
 څه سوداگر څه کسبگر . څه کار -  
 دار څه بيکار د ټولو سترگې په  
 (( سري د يوې )) پورې گټه شوي  
 دي . دا وري په تاو د موسم کې  
 د مويي د سر و او پوښايي د خلکو  
 په کتابچوکې د سري د يوې لاسليک



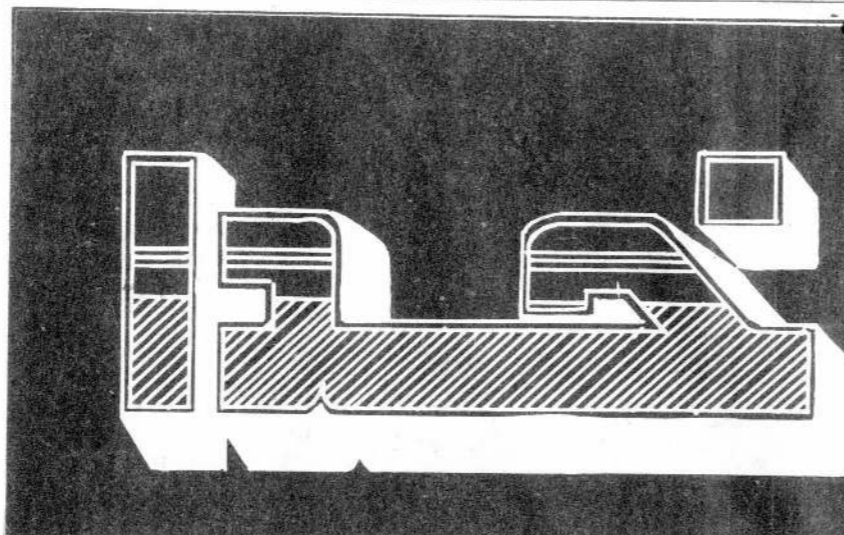


نشیب نهاد . پشتش خمیده بود .  
(خدا یا ! بار تو بردن چه سنگین است !)

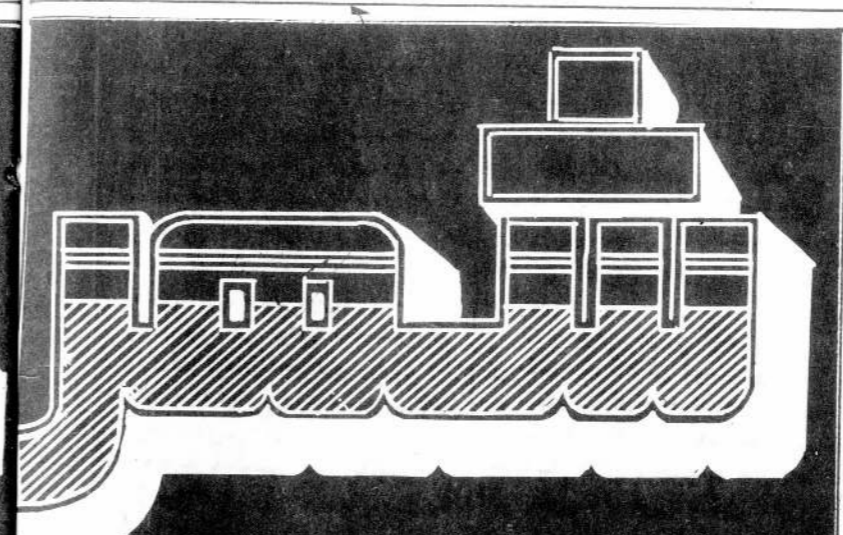
\*

زمین زن بود - دست ورز میخواست و تخم . جزاین یاد او همه فراموشی بود . از نوزاد میشد - در فرداهائی بی دیروز . . .  
و در نواوی اش هر روز زایشی دیگر بود . زمین دوشیزه مادر بود پیشانیش پاک از هر گناه که برداشتمش نشست . و اینک بود تی ها در جهان بود ، هر زمان انبوه تر و رنگین تر و بلند تر ، و مرگ با زندگی آشناتر ، دمسازتر . زمین بارور بود و شکیبای ، فروتن . و نوح را فرزند زادگان رسیده بودند - دختر و پسر . و خدایش گله ها بخشیده بود و خرمن های گندم و دانه سوار زن و هرگونه سبزی و میوه ای در مالیزه گرد آگردد چادرها که بر تپه بود ، تا فرود دست و این شهر خدا بود ، هر سال اندکی گسترده تر و مردم در او افزونتر و نوح پیر بود ، - درونش واریز مرگ و گناه . و ترسو نفرین که یاد داد او زنده بود . و آن پتیاره عالمگیر ، آن چل روز و چل شب هول که بهلوی چشمه ها شکافته بود و روزن های آسمان گشوده . و پیشانی بلندترین کوه ها را آب تا پانزده گز فرو بوشانده . و زمین در خشم خدا هلاک شده ، با هر چه از جانور آدمی و درخت و گیاهش که بر پشت و کشتی که بر آهای بند - گسسته می غلتید ، سرگردان ، پامشتی بلا زده مرگ اندیش که در پناه رحمت خدا بودند . و سوارنداشتند . و چه ناروائی ها در این کشتی امان میرفت و ستم ها ، - که زمین اگر در کشاکش مرگ بود ، نفس آلوده اش زیر سقف قیر اندود و همچنان میوزید . و نوح میدید و پیش از همه بر خود می نفست . شرم داشت . میترسید - بر جان این تنی چند زنهاریان که اینجا و هر جا زندانی سرشت خود بودند .

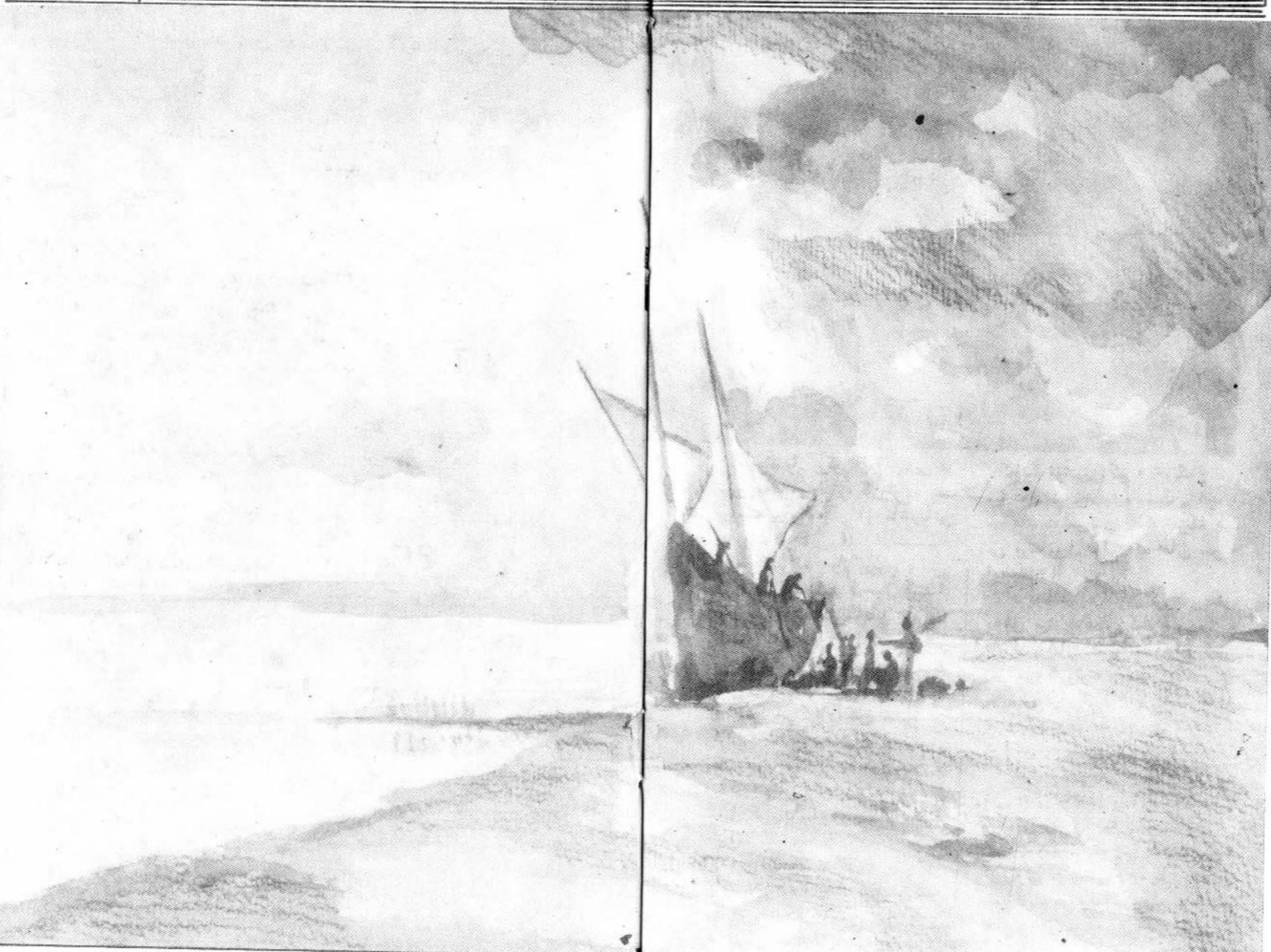
(خدا یا ! خدا یا ! تو خود خاک را ستکار آفریدی . بسسه هرستش مگیر !)  
و خدا در خشم خود خاموش بود ، و در غرش باد ها و خیزاب ها و نوح را در دل ازگشته ننگ بود ، که بوی درماندگی از آن می شنید و همد استانی . و نیز فریاد داد خواهی غرق شدگان : چرا ؟ چرا ؟  
و مرد خدا چه میتوانست کرد ؟ به خدا پناه میجست و رهائی میخواست - نه چندان از طوفان و مرگ ، که از اسداری زندگی - این بد لگام تو سن هرزه بو ! و خدا این آخربه فرخوش رهایی فرمود - خجسته باد نام او ! - و زمین زیر پای فرزند آدم زنده کرد و باروز و اینک نوبت همه نعمت ها که نوبت نداد بود . و نوح آن روز میدید که زمین در رماش خدا آرمیده است ، با همه زیبایی باز یافته اش - خشنود و فرمانبردار . و آن روز . . . آن روز زندگی سرود خوان خواهد شد و آسمان را با زمین پیوند خواهد افتاد . و خدا در خلوت فرزند آدم خواهد نشست ، چون آفتاب از روزن این پیمان نوح بود با خدا ، و او استوارش میداشت و بی دغه هزار امروز را ندای آن خواست کرد . همچنان که دیروز را ، با چنان سردی و سنگینی . . . اما ، پس از شصت و اندی سال که برون گذشته بود ، میدانست که با خدا ایمان بسر بردن هم کار خداست ، که راسینه تنگ است و نفس کوتاه . و چه توان دانستن ، بدین فرزندان که گول بودند و فراموشکار ، و راه های خدا که بر پیچ و خم بود و یاریک . . . نوح این نبود . میترسید و ناهی جز به خدا امیدید . و بدان که خدا این دریابد ، بسر نماز و قربان می افزود :  
هر روز در بر آمدن آفتاب ، شهر خدا بوی کند و عود می شنید  
لطفاً صفحه برگردانید



نوشته ۱۰۰ بهائین



داستان کوتاه



برهنه پیش رخسندگی هموار آفتاب ، زمین غریقی بود از آب رسته . و روزه نشیب سوگوار دست ، نوح ، بیخبر خدا ، تنها نگران به خاموشی بیکران .  
اینک پیروزی د بیروس او . اما چه میتوانست کرد ؟ چشم پسرش به ویرانی خود خواسته امختگاری نداشت . دم به دم ، در گریزی سرکش ، اندیشه اش او را به گذشته نفرین شده میبرد ، - باغ و کشت و شهر و روستا ، مشغله مردم ، گله های در چرا ، کاروان های در گذر . همه جا سرود ورق و جنگ و ترس . خنده و خون و فریاد و سوز زایش و مرگ . زندگی . . . فرزند آدم در خود ریشمه میدواند و در زمین . و زمین او را پس بود وستان پر بارش . و خدا وند خدا که در آسمان غیرت میبرد . . .  
نوح قم را به یاد آورد ، و آن ریشخند و از سالها و سالها . همه چون خوابی براو گذشته بود . و اینک بیداری ، هولناکتر از آن خواب .

(خدا یا ! جزیه چشم توام تاب دیدن نیست . دریاب !)  
و چشم خدا چشم کینه بود ، این دم سیراب گشته و لکها به هم آمده . و نوح در هراس خود تنها مانده . میدید و به دیده باورنداشت . (کاش فرزند آدم کور بود !)  
و نوح ، بیخبر خدا ، برخورد لرزید . پشیمان بود ؟ نه - خدا داری میجست ؟ - هرگز . خدا خواسته بود و او هم - که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . (تورات - سفر پیدایش) اما خدا بر جاود انگاری راه میبرد و او ، فرزند آدم ، یاد روزکاب زمان داشت - این مرکوب لنگه . و نوح اینک تنها بود ، تنها با زمین برهنه بیسوه مانده ، که نفرین و ریشخند بر لب ، او را به خود میخواند . و نوح را بر این روسی دشمن داشته ، که زمین پس از آن او بود ، دل میسوخت چه سبز و بارورش دیده بود - آرزو خیز و کام بخش ! وجه آگسوس بیکش میدید و خاکسار ! و ناخواسته ، لعن و دشنام دیرین بر زبانش لعن برکت مییافت . و هم از یاک دل بود اگر برکت خود بد و سباز میگشت :

(خجسته باد نام خدا ، که از همه تبار آدمی نوح و فرزندانش را بر ستگاری برگزید و وارث زمین کرد !)  
و نوح بر راست خود به چادرهای روی تپه نگرست . سه پسرش با زنان خود آنجا به کدخدائی بودند ، با کودکانی گرسنه ، ترسان ، و حشی خو . و از دام ها هر یک جفتی ، لافر ، باستان های نیم خشکیده و پهلوهای فرورفته . و این شهر خدا بود ، میبایست باشد - اگر چه امروز حقیر ، چون دانه آرزو . و این پیمان او بود با خدا ، و نوح استوارش میداشت ، که او مردی عادل بود و با خدا راه میرفت . اما پسران ، پسران ! . . .  
(خدا یا ! امانتدار تو این جوانانند ، خام و ناتوان . تا چه کنند و تا چه کنی !)

و نوح در دل برایشان میترسید ، که فرزند آدم غافل نبود و دشمن بیدار . و نوح میدیدش ، آن رانده را ، زیانکار و ناگوار - همچنان که از آغاز در هشت خدا . و باز ، با دم افسونگرش ، در دشمنی چه نزدیک ! بسا هم نزد یکتا خدا در دوستی !  
(خاکم به دهن ، اه ! . . .)  
و نوح سراسیمه گشت . شیاردردی بردنش دوید . سر به آسمان برداشت . روشن بود و گنگ - خنده کار . به کوه و دست نگرست . خاموشی . نوح در تنهائی خویش خود را غریب یافت ، - برسان کودکی کم کرده مادر . چشمش به اشک نشست . رویه



بقیه از صفحه گذشته

و به گاه نمود رفتن با سرود انابه در خواب میرفت. نرزد آتم گناه  
بر خود میگرفت و به عدد ریاضی آمد.

\*

زمین گرمای آفتاب بود و بوی آشنای پستان ماده گربه ای تن  
به آفتاب داده و چکان در او آویخته ...

و اینک پستان زمین به هزاران رگ روان بود. زمین در نرزد  
آتم میگذاخت. خاک خون میشد و خون دیده به روشنائی خورشید  
میگشود.

و خورشید بر شهر خدایه دوستی بر میخواست. آسمان بخشنده،  
روزها پر همه و تکابوی کار، کارها بر میمند و خرمن های دشت  
زین. بازی شناخت بدختری و آینه ای.

و دختران شهر که چون گل بردن زمین بودند، روح بند برای  
زمین بودند. و ساکه در نرزد خواب زده یا مهتاب شبان، گوش  
بیشه و کشت و کساری شنید:

(( لبخند تو، ای بسه، شکوفه سیب است و دانه خوشبوتر  
از سیب ))

(( به چشمان درشت سیاهش هر اسبان نگاه میکند. پوست  
پرشانه ها و سر زانویش میلرزد. و تنوع، آهوی دشت، بسه  
آبش خورشید من می آید ))

(( پیشتر راه ناخن شیارکن، تامل، نیشم بز، انگینت را  
شیرین تر خواهم مزید ))

و تنوع و بسه و تامل، رفقه و سازای و دیوره، و باز بله و محبت  
و داده و دیگر دختران شهر خدای، هر یک زینده و بدرام نواز دیگر،  
چون میوه های نورس باغ بودند، - نته دست و نگاه رهگذر و  
نوح، رهگذر بیکر که چشمش در مه غروب من نشست، نیز میزید شان  
در حاله ای دور و شفق گون. و مهربی حسرت آلوده در دلش  
میجوشید که تلخی کوکب و استنطین داشت. و مرد خدای، جانفش  
در تلاطم آشوب من افتاد:

(( به خدا میگرم از شما، دختران شهر، که رخنه دیوار  
دین خواهید بود و معبر سیل آتش ))

و نوح روی میگردد - از تاب آتش - ، که میدید و میدانست.

همچنان که آب را دیده بود و دانست، و یادانش خواسته  
اما - وجه دردی و درخشندی [ دانستنش امروز همه برهنه بود  
و پروا و ترلز، که مرد خدایه نرزدیش از دیروز میگذاشته و دیروز  
شکستی کلان بود سدر نرزدی بیوا و بر بیجوده، که زمین ناچار  
جزیه راه خود رفتن نمیدانست. و شکست همچنین در جان او سوده  
که دیری بود تا از حضور خداسترون مانده بود و از سخن شکست  
هندش. و اینک زمین بود که با جایی وی سخن میگفت، - ایمن  
شمارها که سینه خاک میکشافت، این گندم و جو که دانسته  
میست و این شاخه رز که لبخند خورشید در جام میکرد. و نوح  
به همه تن خویش بدان دل بسته بود، و به دیوارها که در شهر  
برس آمد، و بر چین ها که بیکران دشت را در چانه می کشید،  
و آغل ها و اصطبل ها که ملکوت خاکی نرزد آتم را بنیاد میکرد.

\*

(( دینه، دینه [ خون من و گرمای غروب من ] بیستداری  
بامداد دور من [ خدایا، بدان لبخند خورشید دارو نگاه  
گهزان، چه زود میگردد ]

(( خوشاتو، دینه، که من شتابی و شتاب نمیدانی [ و نمیدانی  
از شتاب تو، دینه [ خوشایان گم و جلال تو، و آن گب  
زدن و زود گذشتن و فراموش کردن : نسیمی در برگهای چنار  
افتاده، چین بردن آنگیز نشانده و رفته در آفتاب سیزه ها خفته.  
(( دینه، زیبای من [ خرد در تو زیبایی است و هر چه بگویی  
و یکی خرد گفته ست و کرده، بی آن خود بدانی. و تو، همایه که  
ندانی.  
(( در تو، ای دینه، مهربانی است، و نرس و بخشندگسی  
شکونه های بهار. و من بر تو میترسم از این مهربانی، که یاتو نریسد  
یاتو باور نیایی. و آن روز، دینه، چه دردی مرا چه بینوائسی  
حهان را ]  
(( دینه، شب یاتو بر من میدمد و میدانم که خواهم فسرد  
برد، و تو اختر آسمان خواهی بود. خجسته باد نام شب ]  
خجسته باد نام تو، دینه، خون من و اشک من [ ]  
سره آسمان در خلوت سنگها، نوح، پیغمبر خدای، میگرم  
به درد. و در درش راستگین نبود. چه میشد او را، مرد بزرگتر  
آزمون را؟ کار فرمای مرگ و در هاند ز زندگی را؟  
اینک هر آنچه - دست در دست خدا - خواسته بود زمین رام  
و به هنجار، نرزد آتم با او در خدا، و شهر به آهنگ نماز و قربان  
در تلاطم ریش. و - یاد آوری هلاک گنهکاران را - توده فیروان بود  
کشتی بر کوه، چون کرکسی گرسنه که رویه نشیب دارد ...  
همه چیز، همه چیز آن بود که میبایست، سیاس خدای را در  
هفت آسمان [ و باز نه آن بود - آه، که دل نبود و آن بساور  
خدایی.  
(( کجایی، نوح؟ پای بر چه داری؟ سنگر، برونیک روان [ ]  
و نوح، پیغمبر خدای، میگرم، که هرگز چنان نگریمت  
بود به درد. و در درت تنهائی بود و شکسته تنه ای فریب خورده  
سراب. و بلعجیبی ها و درخشند دیو. و این دل ناتوان گشته  
که در هر سایه ای می آویخت. و این دلهره کار ناتمام و فرورختن  
چاره یاری که به دست بر آورده ای.  
و باز هیچ از این همه نبود، مگر آن یک - تنها همان، خدای،  
که نوح از او میماند بود.  
(( جز تو ام هیچ نمی باید، خدایا، باز منم باز مگذار [ ]  
و نوح میگرمت. اما نه همین گفتن زبان بود و گریستن چشم،  
که در هفت دل کار دیگر بود. زمین، خواه ناخواه، در اوی نشست  
و نوبت شدن ها و بر شدن هایش و بر آمدن نرزد آتم بر هوش خاک،  
و راکندن دود و به گناه، و گسستن آسمان ترس صلابی پاکسی  
و بالودگی، - آیشی، آزادی ...  
و نوح به یک دم فرقاب و سوسه می بینود، و زان پس باز او سود  
و پایب آشنای بندگی :  
(( کدام آزادی، خدایا، کدام؟ یا این هزاران بند اشکیار  
و نهان که بر تن خاکی نهاده ای [ ]



مرد خدا بوسه من انداخت. برده ها در او به يك سوزده  
ميشد، و گاه آنچه ميديد همان بود که، انوس [ديري بيمن  
از آن به آب مييايست داد. نوح مي شکست و سر بزرگي انگسد،  
از سرساري. خود را، نوح از من بزرگ را، بازمي شناخت.  
يادها در او ميزيست، - خفته و بيدار، که هر يك سخني ميگفت  
بزبان او، که ديگر نه سخن جان او بود. ليکن قم، از آنچه ديده  
بودند و شنیده، همچنان به سرا برده، انسا نه اس ميبردند و سا  
خدای نشاندهند. و در داکه به چنان خلوت فروغانک، نوح راه  
نمی یافت. روزها بر او ميگذشت، در نماز و نيايش، که نه حتی يك  
بار دلش يا خدا بود. روز و شبش را شهر فرو ميگرفت، که همه  
دفعه بود و تکاپو و ماندگي، و باز خشنودي سرشار آنچه به دست  
خود بنياد کرده اي و بر آورده. و زان پس، چون آسمان روشن گشته  
ايرش ناگهان پيوشد، بدگمانی بود و ترس و سراسيمگی. او ايمن  
همه نام خدا داشت، که هيچ نميگفت و خشمش پنهان بود، شايد  
هم که نزد يك. و شهر که آسوده ميزيست، يا خدا به آشتی، بر اعتقاد  
نوح که سب و سايمان قم بود. و نوح رادل از ترس ميگشافت، از اين  
خوشباوري، که او خشم خدا آورده بود. - آب [آب نوح را  
خده بود و خطر، بين از آتش، بين از صافه، بين از شمشير.  
بر کاره آسمان، هر سايه اي ابر نوح را نگران ميداشت، و زان  
بيشتر، هر ريزش باران. و اي بسا که مرد خدا، جوی دراز  
گست. آب چشمه ها انداره ميگرفت و جاه ها و کاريزها. که آب  
اگرچه زندگي بود، ميتوانست مرگ باشد و تنگ عذاب. و باز چون  
باران گشت ها سيراب ميگردد و آفتاب بدوستی بر شهر برمي آمد،  
نوح را نيشيشماني به دل مي خليد، از گمان بد که داشته بود:  
( خدا يا، توهمه بخشاييش [بر اين پيروي گشته ميگير،  
که نعمت ميدهي و از نشان خده و خشم در آن ميجويد. )  
و نوح اشک مي ريخت و باخ نميخواست، که ميدانست که  
تتهاست.



( کس آهوي رنده بودي، دينه، تا به دست مي کشيدم  
و توصيد من ميگشتي، بيس روي خدا. ماء دينه، تو زميني، شخم  
ناده، که مرغ چاريا در تو ميچرند و فرزند آدم را نصيب از تو نيست.  
( نوب بدوستي است در چشمان تو، دختم، همچنان که در آب  
دريا. و مرا از تو نم بايد داشت، مباد که چون آتش و آب دشمن  
ترياشي آن را که نزد يکيري.  
( سخنت آوازي باد است در دشت: به گوش مي رسد و بفهم  
ندارد. چه کند يا تو، فرزند آدم، که تا از بهشتش رانده اند،  
هر دم انتظار بيم است، از هر چيز، از هر کس.  
( انوس، دينه، مهرت بر من تمام است، بدين شير و  
شراب و نان که بر سفره ام مي نهي. گوش بره ام تو را، که به علف  
من بروي [مرا، دينه به برد باري و خشکساري مهان کن، و درد  
يديري، - که دردها در من است و خم ها، و بار اميد و دستگاري شهري  
با من، بدين پشت و بازي ناتوان که مي بيني.  
( فرزند آدم بر زمين مي رود، اما روي و ايس دارد، که  
او را گله حسرت سرشته اند. دست يامن دار، دينه، که و ايس  
نگران از راه دور مي آيم، و تو در آغاز راهي.  
( اِه [چه ميگويم ترا، دينه، که توتاب من نداري، و نه  
بقه در صفحه ( ۱۲ )

مرد خدا، نيايش را، پيشاني برسنگ تفته مي سايد و اشک  
ريزان خاک را نرين ميگفت، به غرور که در سرداشت - ايمن  
حياب [و کار نه هين بود، که به هر سايش تن مستي خاک در او  
ميدويد، - همان که درخت را به ديدار روز مي کشاند و آدمي را فراتر  
از خویش.

اما فراتر بنا چار نوح را - بيخبر خدا - بپراه بود و بيگانگی،  
که او صبري خوشتن را با سدار مرزها شناخته بود و خواسته و اينک  
سرگشتگی، که هم در او مرزها مي شکست. نوح به خدا ميگريخت  
و راه نمی یافت. زمين به هزار دست در او مي ايخت، - خانه  
و خانمان، کشت و کاريز، خون و دود قربان، نماز و آئين گشت،  
و قم که او در او نشان بود، و در او نش بودند به هر چيز که ميگفت  
و ميکرد. و نيز آن سوز درون، آن شادي چشم و آن انتظار  
جان، - دينه، دختر شهر، که بر ستار او بود پس از مرگ زن.  
نوح بدو از نوزاده ميشد، - به اين دختر نروس که مينش هايمنش  
ميدوشيد و تا کس هرس ميگردد و به شراب و دس رخته اش مي برورد.  
( برکت بردست و زيان تو باد، دينه، و بر قدم ها که بر خاک  
مي نهي، - و من آن خاکم تو را، دينه، به برد باري و شتافسي.  
و مينداز دينه، که با من هين رنگ و بالا و خوي و خرم است که  
ميناشي، که آن مي بينست من که نيز بر خود پوشيده اي.  
( و تو، اي کودک من که مرگ مني، مرا ياد دار، که زندگي  
در من به دوراهي سر نوشت مي رسد، - همچون بيله که بردوراهي  
کم است و بر رانه. و بدان، دينه، که راه بر رانه شدن زمان تا زمان  
حيرت است و گيجي و و ايس زدن و به يعلو غلظيدن، و يك ته در کار  
خود تشيدن، و در خود چله نشستن.  
( و من چله نشين اين روزم، دينه، و ميترسم به تمام تن از آن  
که رود روي من خواهد آمد بنا شناخت، و او مرا سخت ترين آزمون  
ر خواهد بود و بي پروا ترين دار. ليکن مرا ايس از آن که در او زمين  
باشم، دينه، که شدن نمي بايدم اکنون، نه بودن.  
( و چه روزگاري مرا، دينه، بدين پيرانه سر، که در پوسته  
شدن نهاده اند و چنين به آتش تو گداخته [وجه خوش آتش  
تو، دينه، که بهمين گواراست مرا و من تا جاودان جامه سيب  
خواهم داشت. و ايمان، اين نعمت زده، - فرزند آدم. )



شهر زنده بود و من باليد، - نه بر چند و چون زندگي نرسد  
و خواست و ناخواست او، که شهر به خدا زنده بود و بازي بلندش.  
و شهر بيمان و بيوند بود و بنا، اميدي در او، هر دم بر آورده و ساز  
دور تو برده. و شهر بپرم بود، بدگمان، که بنياد بر ترس داشت.  
و ترس سايه خدا بود که فرزند آدم ميرفت، - اين به خطا گرفته  
بر التزام بخشوده. و ترس آئين شهر بود، که ياد زمين دانست  
و از زمين بریدن ميخواست. و در اين دوگانگی درد و دروغ، فرزند  
آدم گناه مي آسخت و نه انگاري. روي در مردم، هر کس به بگر بود  
و با خوشي ديگر. و نوح نيز، - بيخبر خدا، بي آن که خود  
بداند. و نوح آن روز دانست که شراب خورد و در خواب برهنه ماند.  
و بيد ايرش از ردل بود و شگفتي و خشم: آن بس که بر او خنديد،  
از چه خنديد؟ و آن دو ديگر که شم داشتند و ايس روان بر -  
هنگيش پو شانده، از چه مي بايست شان شم داشت، که  
خدا آدم را - پدر ما، برهنه آمد و جفتش را، در بيگانه سي.  
و او نيز، نوح، بنا که کدام معاك دروغ و نفاق در خود يافت  
که فرزند را بدین اندک بازيگوشی نرين گفتم؟



# اشک و مرود

د قبايلو شاعر فيض احمد فيض  
د هره شمير بينتو ژباړه

## موسکا

گلونه له خپلې سر اوي شوي دي  
د آسمان اونکې نه را تويي دي  
د شمعورنا ورکه شوي ده  
اوهنداري ماتي شوي دي  
سازونه له غزید وروسته ورک شوي دي  
پاي زيوونه ستري شوي او بيا ویده شوي دي  
اود دي وروغوخت شه  
ليزي د دي شپې نازولي  
د دردونو ستوري  
پر قهيزي  
مخلا کوي !!  
اوسوسکا !!

۱ -  
در ((ارهو موي))  
د فصل ميعاد  
چون بود حالت ؟  
آواره مردا  
دریا روانا  
دریا نوردا  
۲ -  
اي از نژاد نورو و تيريز  
اي حبيبي از صبر  
افراخته سرتاج تاجر  
اي از تبار پولاد وارن سز  
د پيشه سبز  
چون شد که ره يافت ؟  
شبخون با پيز  
درد اورد ا

## غزل

تاوي مخ و ته مي کوره ، ما وي سترگي به ليمه  
تاوي ما وره له پيغوره ، ماوي سترگي به ليمه  
تاوي تينگ شه که عاشق يي ، ماوي خه دي به د عاشق کي  
تاوي غم دي لورد لوره ، ماوي سترگي به ليمه  
تاوي د واره زلفي خه دي ، ما وي هر خه چي ته وايي  
تاوي شپه ده تکه توره ، ما وي سترگي به ليمه  
تا وي بولي دي فرياد کا ، ما وي درد د بيلتانه دي  
تا وي مه کره آه به زوره ، ما وي سترگي به ليمه  
تاوي واوره که عاشق يي ، ماوي واپه زما غوز دي  
تا وي وينی اوي اوره ، ما وي سترگي به ليمه  
تاوي خه حال دي يونه ، ماوي پروت م ستا په درکسي  
تاوي مه خه له دي کوره ، ما وي سترگي به ليمه

## دو غزل از محب باشر

### موايلو ناوله

بناه عشق کد امين تن است آفتوشت  
زلم سبزکي برگشته دفتر هوشوشت  
به هر کجا که نظر ميکنم ، توي تصوير  
بياکه سوختم از دوري برو دوشوشت  
شريك نم خودت کن ، شريك خوشبختي  
مرا ، اگر چه که هستم دگر ترا موشت  
هزار قصه ناگفته در زبان من است  
کجا ست بخت بلندم ، که بشنود گوشت  
مرا بخوان که شرح سبز گوي دستت  
تلم شوکت و بختي ومن سيبه پوشت

۳ -  
آواره مردا  
دریا روانا  
دریا نوردا  
د پدي که آخر  
طوفان چها کرد ؟  
نه از خدا بيم  
نر نا خدا کرد  
آتش که بنواخت  
باخشم سلی  
بروي ساحل  
زان ناود برين  
صد تخته باره  
از هم جدا کرد  
وانگه به ناگه  
زند يق د برين  
- نخل سترون -  
روسوي مغرب  
سر بر زمین بود  
پاد خدا کرد

### با تو به شوشت

بايي نمانده ام که عصايم نبوده اي  
د ستس نبرده ام که دعايم نبوده اي  
هر جا که شعر بود و سخن بود و سرنوشت  
حرفي نگفته ام که صدايم نبوده اي  
هدد کي بود ؟ آنکه بيلم د روغ گشت  
شعري نرفته ام که سبايم نبوده اي  
اين خنجر از کجا ست که آماج اونم  
دردي نجسته ام که دوايم نبوده اي  
جز دست تو نبوده مرا حجله اميد  
جاي ندیده ام که کجايم نبوده اي  
آه اي بهار رفته در آفتوش باد هوا  
بايي نمانده ام که عصايم نبوده اي

۴ -  
آواره مردا  
د پدي که طوفان  
آخر چها کرد ؟  
د رناود برين  
ني لنگري ماند  
ني باد باني  
دریا نوردا  
دریا نوردا  
اکون چه مانده است  
از باد شرطه  
جز آه سردا  
دردا و دردا  
دردا و دردا

نمونه اشک  
ميد هد تعلم دل با دروس الفت بود ما  
گينه جويي نيمت در طبع وفا تخمير ما  
مصرفت دادم از کف اي جنون خاکت بسر ما  
د ريبان تو کم شد نسبه اکبر ما  
تا مگر صوت بند بود منفي آفتوشت  
ميجورد نقاش خون و چکند تصوير ما  
بسکه راه زندگي را پيچ تصوير ما  
ما و دل در هجر گاهي اب و گاهي آتش  
بي دوسه ها کجا ني شد قامت چون تو ما  
خاک بر سر باد ما را اين بود نقد پر ما  
جهت تحکم بناي خوش جز سمس خود ي  
نور ما کي نيمت با اند د ربي تمير ما  
مايل از صغري هستي تا نيمت ان عد  
خواب برغم و نيد اند کسی تمير ما  
محمد امين عامل



# کمار! باتوام ...

## بیوش از اسطوره

ستاره های گلابتونی • بر مخیل تاریک  
 و دود نشوده ای که نسیم کلافه را کم می کند ؛  
 شب هنوز به نیمه نرسیده بود  
 با این همه پیرترها که دیرتر باور می کنند  
 در کوچه ها کوچک باغهای ما  
 صدای دیو شنیده بودند  
 و تو صد دانستی ، ای والا ترین کلمه ، ای روشن ترین  
 که بیخوابی شبهای مرا چه ستگرانه تاراج می کند  
 زیرا گوشهایم هنوز هم به سکوت عادت نکرده اند  
 و هنوز هم فراموش نمی توانم کرد  
 که درین نزد یکها ، در میدان سحله ما ،  
 هر روز چند بار صدای انفجار شنیده می شد .

\*  
 ای دریاچه روبرو ، کوچه سلام ،  
 می دانم که توبه تر ازین می بینی  
 چه بیدادی وزیدن گرفت وجه بیرحم ترازمهیب سیل  
 دریاچه هامان را بستند و نامهامان را  
 از دیوار کوچه های ناشی ، بائین آوردند  
 اما هنوز هم گل و شکوفه را چون میوه باور دارم  
 و می دانم که روشن تنها کلمه نیست .

\*  
 ای کوچه روبرو ، دریاچه سلام ،  
 می دانم که تونیز فراموش نمی توانی کرد  
 گردن در آن راههای روستایی و روزهای آفتابی را  
 که مساسایه هامان را با خود نمی آوردیم  
 و آن کوچه باغها ، با همه سحله های شداد شان  
 بازم بیعالم غم و ترتم قهرآمیز ما را به کوهها می رساندند  
 و خنگای نسیم برف را ، از قلل مه آلود و نمناک  
 در برگ برگ لحظات انسانی ما  
 - هر چند نمناک تر از نمناک -  
 چه پاک و روشن زمزمه می کردند .

پرتو سلام !  
 آهای ! باتوام ، دریاچه بیدار !  
 از کوچه همیشه ترین هرگز و هنوز  
 آهای ... باتو ... می شنوی ؟ بازم سلام !  
 وقتی هوا بزرگ فنا ، تیره تنگاشد ،  
 بر خیز بازم جامه های گل آلود و چرک زده مان را  
 در جویبار ستاره های آفتابی و آبی ،  
 از غلظت شبهای بلند و شبانه های باور نکردنی  
 پاکیزه بشویم و من کسم  
 روی درخت زنده ترین یاد و زیباترین فریاد  
 بی شک نسیم کوهساران خورشید ، خواهد وزید  
 و دستمال آبی شب ، وقتی بر از گلای شد ،  
 حتی در تراکم تاریکتر از خواب محمل ها ،  
 گل های دور و نزدیک آسمانها و زمین  
 برای هم چشمک های روشن  
 و بوسه های گلابتونی پرواز خواهند داد .

مهدی اخوان ثالث  
 (م . امید)

## شرحچه

از صفحه بوغیا را با طبر سیرون می شوم  
 از همه مدارهای به خواب رفته  
 سونوت دودمانم ، روزگار دوستا نم برانستم مجبور می کند  
 به سوی وظیفه ام می روم ، قلمم جوان نیمه بر تقال است  
 به انگشتی می بنستم که می شنود و استوار است  
 کوهی را می بنستم که می شنود و استوار است  
 به سوی وظیفه ام می روم ، چنانم بنا میارای خوانده  
 ای چشم سیه ، ساکت باد  
 - شمشیر من شمشیر طلائی من ! -  
 آیا می توانم از صفحه بوغیا را با طبر و عروسکان بدو آیم ؟  
 نوبت من است ، در زمینم ، می بنوم ،  
 از بارانی که بگرد زیتون و نخل جمع شده است  
 آیا من بوغیا نواده و دوستا نمستم درختی رو داداشتم ؟  
 در تنوای چشم سیه ای ، چون گندم تازه  
 درختهای تو گلبرگهای آزادی می خند  
 توبه مرگانی چون جریب زینتی  
 من در چشم تو جاری شدن رودخانه ها را می بینم  
 من بر قوس و قزح را از چشم تویی خوانم  
 بیرون می شوم ... نمی ترسم ... نمی میوم  
 تو در برگ من توان و غیرت جاری میکنی  
 وقتی رودخانه ها و ریزگی است  
 تو مرا ، به دیدار تنگهای فرسنی  
 با تونه ای از تونه ها و زینتها  
 ۲۰ ... ای چشم سیه ... ای رویوتانده !  
 خیابان ، شوری خون مواسی چند  
 از کنار من " ماهتاب " کودکی می گذرد  
 پشت دروازه ها و زندانهای ،  
 زندانیان ابد مدت  
 پشت دروازه ها ... گنجشک نام را توست لکشم

ملا به دقت سره - ستاره های -  
 نه دی کوستلی ،  
 اول پسر لک - ده توبه زسه -  
 بوهیترم ،  
 خوب و خست بیه - له هسدی لاری -  
 ستاره ته در نترسم ؛  
 اول غه کونگه مینه به خسرور اولم  
 ل . خاموش





# جینا لولوپریوید او نقش جدیدش

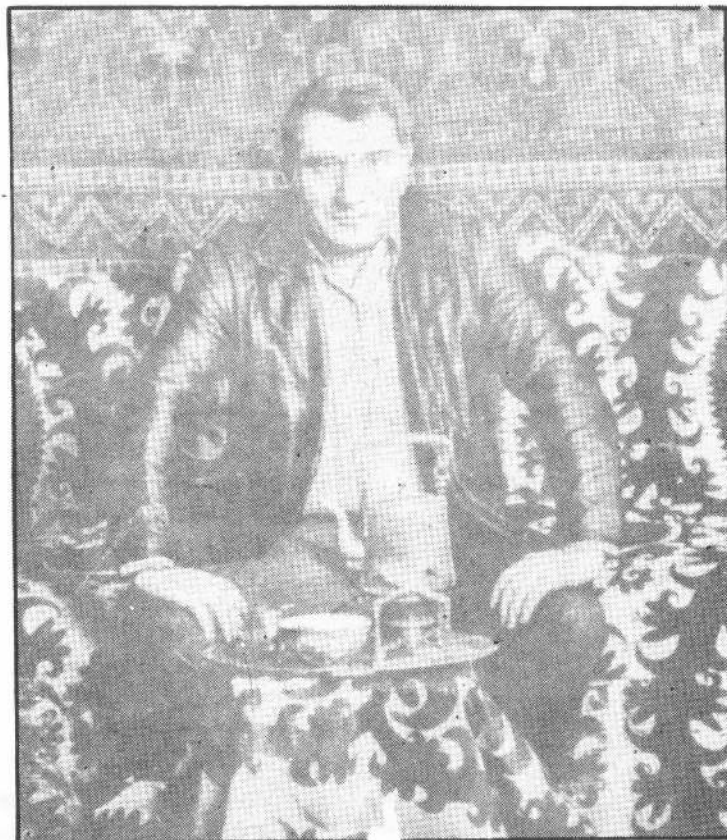
جینا لولوپریوید که زمانی از محبوبترین و زیباترین هنرپیشه‌ها ی جهان بود، چند ی بیش شصتین بهار عمرش را جشن گرفت و از نسو شوق بازی در فلم بسرش زده . جینا بازی در فلم (( دختر از روم )) را قبول کرد . ناگفته نباید گذاشت که او در سال ۱۹۵۴ در همین فلم نقش (( ادریانا )) جوان هوس برانگیز را بازی نموده بود .

در فلم جدید (( دختر از روم )) جینا لولوپریوید ا نقش مادر را بازی میکند او در مورد نقش جدیدش چنین گفت : چیزی که مسود د ل جسمی من است، اینست تا معنویت خود را نشان د هم نه چهره و تنم را . در بیست سالگی گناه نیست تازیبایی فزیک خود را به نمایش بگذارم ! در فلم جدید از نقشم خوشم من اید و اگر راست بگویم خود را تازه کار احساس میکنم .

در فلم جدید (( دختر از روم )) نقش ادریانا را اکثریس زیبای بنام فرانچسکه ویرا بازی میکند .



# ارمن جگر خانیان شوک دی ؟



ارمن جگر خانیان د شوروی د ی یرو لویو هنرمند انوشخمد ی چه به نری کی او د هفی جملسی خخه به افغانستان کی د یومینه وال لری . او د ده برجسته اوپه زر یوری اولونه به سینما کی لکه د (( ملاقات بحای بایسد : بد لون ونکری )) (( تهران ۶۲ )) (( سلام د ازه به )) او د اسی نور فلمونه د ی یروخت د باره - د هنرد مینه والوپه زرو نوکی بحای نیولی دی .

ارمن جگر خانیان بیله سینما خخه به تیاتر کی هم د ی یرو لویو لیکوالو لکه تنسی ویلیام خیمائیل بولگاکوف ا د ژارد راوز نیسکی به راهو کی رولونه لویولی دی او اتلس کاله کیبزی د مسکو و مایاکونسکی د تیاتر سره همکاری لری . وارمن د ی لوی او قوی رول د (( سقراط سره د یالوگ )) به نامه یاد یبزی اولوی رول شی د غروب به نامه یاد یبزی چه د بایبل اثر دی .



# آیا رینارای جهان فلم را ترک میکند ؟

رینارای د خترینارو، هنرمند سابقه د ار سینما ی هند میباشد . وی در سال ۱۹۲۳ برای اولین بار در فلم (( ضرورت )) با راکیش روشن ظا هرگز دید و بعد از د ر - سال ۱۹۲۴ در فلم بنام (هد هو - تن) حصه گرفت . این د وفلم موفقیت چشمگیری را نصیب وی ساخت و رینارای برای تمام علاقه مندان سینما و د ایرکتران فلما بحیث یک چهره جدید شناخته شد . فلما زان هنرمن را قدر میکردند بقیه در صفحه (۹۷)



# برای معلومات شما برگزیده ایم

## در رقابت با تلویزیون

در سالهای اخیر ریزش تعداد زیاد از کشورهای جهان سینما نشووناسختند رقابت تلویزیون رقابت نمایند ، همان بود که در اوزدهای تعداد زیاد از سینماها بسته شد .

ولی سینما داران مبتکر برای بقای خود دست به ابتکارات جدید زدند تا برتری خود را بر تلویزیون ثابت نمایند .

از آن جمله در ماه سپتمبر سال جاری در بروکسل کمپلکس جدید سینمای افتتاح گردید که بنام بلند (( کینوپولیس )) یاد میگردد ؛ تا آتش خاموش شده تماشاگران هنر هفتم را دوباره شعله ور سازد .

در این کمپلکس مجموعه بیست و هفت سالون با ظرفیت هفت هزار چوکی وجود دارد . یکی ازین سالونها بنام (( ایماکس )) نامیده شده که دارای برده بسیار بزرگ بطول سی متر عرض بیست متر میباشد و انقدر

به تماشاچی نزدیک میباشد که تماشاچی خود را در داخل تصویر احساس میکند . سالون دیگر این کمپلکس بزرگ بنام (( شوسکن )) نام دارد

در این سالون به برد بزرگ آن فلم های شصت فریم ( کدر ) در تانیم ( بجای ۲۴ فریم ) نمایش داده میشود تا نکت سه بعدی بدست آید .



## فلم جدید

چندی پیش از طرف افغان - فلم فلمبرداری فلم جدید افغانی بنام غیرت آغاز گردید . سناریوی فلم غیرت را کارگردان سابقه دار کشور عباس شبان به همکاری فلم سدید نوشته و کارگردانی انرا عباس شبان بدوش دارد .

کارگردان فلم در مورد فلمش چنین گفت: فلم هنری غیرت بشکل سیا و سفید ۳۰ میلی متری شوت میگردد . تم اصلی فلم

بر واقعیت عینی جامعه ما استوار بوده که يك تعداد محدود مردم استفاده جو صرف بخاطر منفعت شخصی شان با آوردن مواد مخدر وارد داخل

کشور جوانان ما را معتاد میسازند در این فلم چهره های عبوس چنین اشخاص برملا میشود . در فلم (( غیرت )) نقش های مرکزی را ابراهیم طفیلان اکرم خرمی ، جانمحمد حیدری وکیل نیکبین ، ماری امیند فرید فیض ، نازی بهار ، نادر وصال بدوش دارند . فلمبرداری فلم رانورها شم امیر بدوش دارد .

## کارهای منتاژود

# قدیر رشیدی

## وساخته های جدیدش

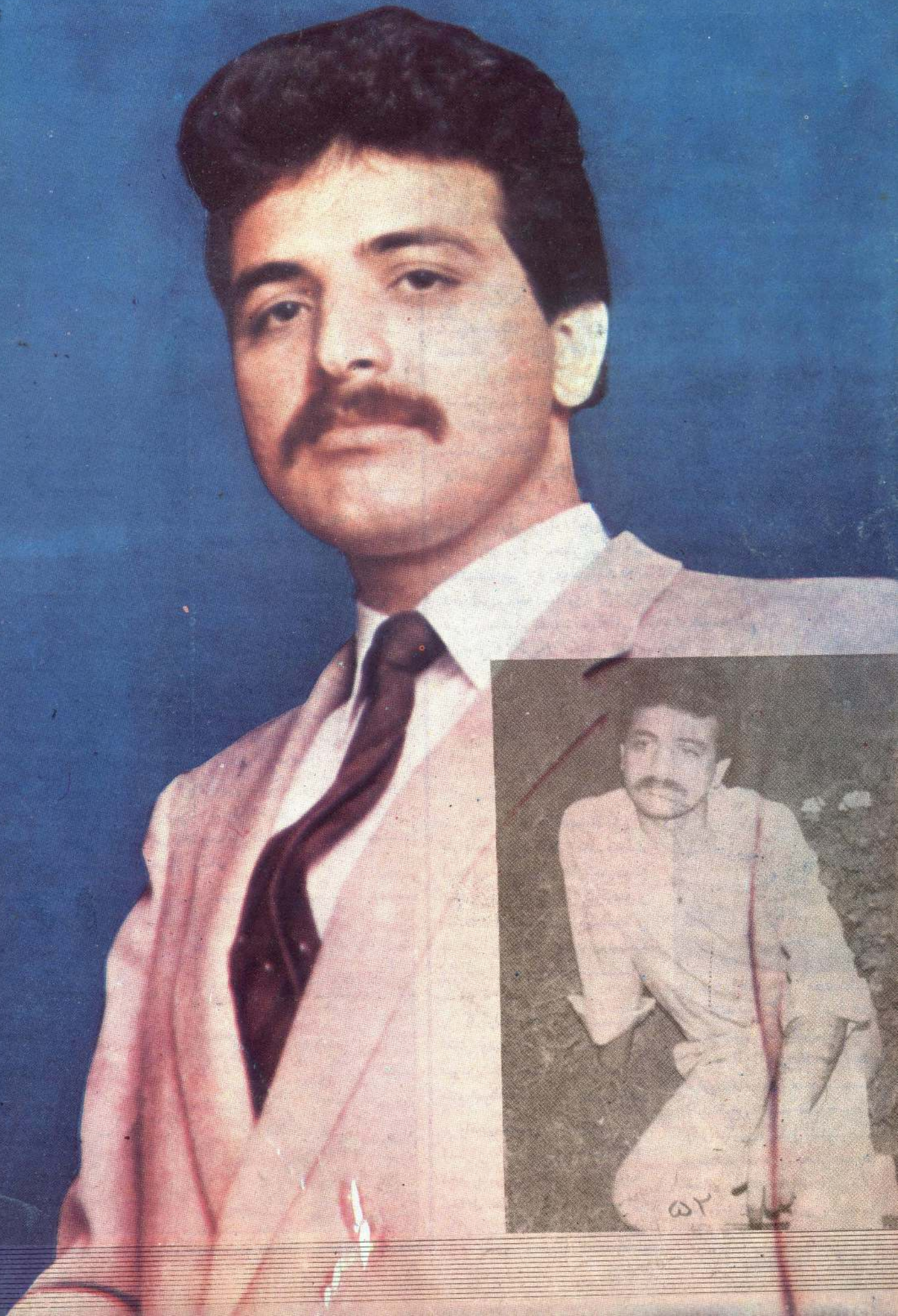
از فلمهای هنری که امسال در افغان فلم زیرکار است از آن جمله فلم هنری رنگه بزبان پښتو بنام (( آخرین ارزو )) به کارگردانی واحد نظری و فلم هنری رنگه سفر به کارگردانی سعید و رکزی و فلم هنری سیا و سفید بنام غیرت به کارگردانی عباس شبان بمن سیرده شده . قبل ازین مونتاژ فلم هنری تلاس از موسسه قهس فلم و فلم هنری غارتگران از موسسه ابارسین فلم را به پایان رسانیدم

هر فلم هنری نظریه روال فلم منتاژ میگردد که قبلا شات از طرف کارگردان در شوتنگ سکرت بر اساس سناریو و پد خود منتاژ میگردد که بنام منتاژ داخلی یاد میگردد . کارمنتاژ و ايس از فلمبرداری با لای میزمنتاژ آغاز میگردد .

در فلم های بیکه از ماستر شاتها و شاتهای طویل استفاده شده باشد کت کردن با انترکتها امکان ندارد . زیرا فلم از ریتم درونی خود میفتد . بطور مثال فلم آخرین ارزو و همین فلم تحت منتاژ منازم محترم واحد نظری میباشد . منتاژ این فلم با فلم اولی بر صوف (( لحظه ها )) فرق دارد . چون لحظه ها ، يك فلم روانی و روشنفکرانه بود در آن اکثر از ماستر شاتها استفاده بعمل آمده بود . در فلم آخرین ارزو بر عکس اکثر شاتها نیا و یک منتاژ میگردد و من باد ست باز البته باد رنظرد اشت خواست کارگردان و سناریو انرا منتاژ مینام .









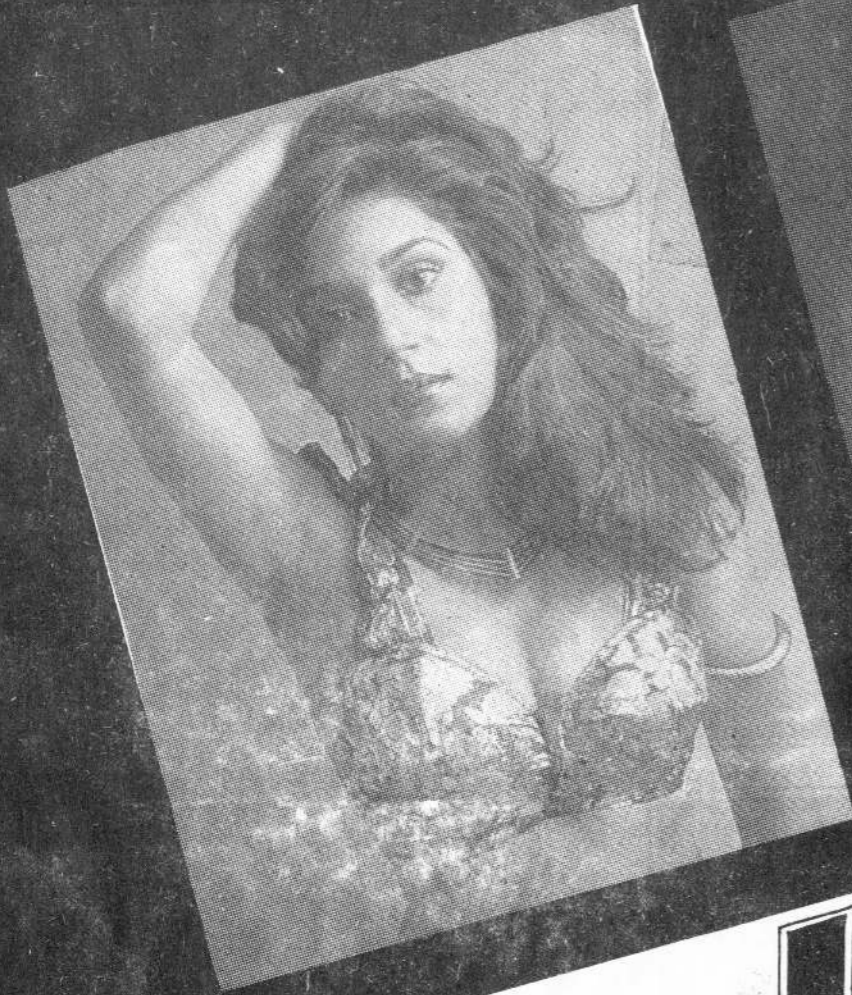


Bhanupriya: The latest contender



بھانوپریا و جیا پرادا دو چہرہ بونف سینہای ہند  
مصاحبہ عبد اللہ نعم نطاقی بونف یاد رستمہ • ۲ مطالعہ ناپید





از منابع هندی

# راه جدید اخلاقی

## عقیم سازی جنایتکار، ستکاری برای قاتلین، عدالت و پریدن گلواین "راه های اخلاقی" را بعضی فلمها پیشنهاد میکنند

دختران تازه کار آرزوی درگیری در این بازی سیاه را بدل می پروراند. قمار ادمه دارد اگر فل به مسایل جنسی، عشق و کینه جوی های خانواده کسی لای می آورد. علت اساسی آن بیایگی قه نویس را بتکسار و موضوعات جالب دیگر است. هر کس در اتاق تاریک سینما در جستجوی چیز نیست. فلم بروی برده با تمایلات جنسی آغاز و انفریاد های پیاپی میاید. اینگونه فریاد ها را میتوان در فلم (زخس اورت) سراغ داد. موضوع فلم را تجاوز به یک زن تشکیل میدهد. خواست فلم ساز چنان است که دیو وحشی شهوت را از راه عقیم سازی جنایتکار از ما در آورد. آیا موضوعی چون تجاوز به یک زن و انعکاس دادن آن واقعاً وسیله سرگرمی و تفریح شده میتواند؟

عقیم سازی جنایتکار، تامین عدالت از راه ستکاری، عقیم سازی و گلوری شیوه ناشایسته. روزگاران ما است. حرم، مخموم، جرم جنسی، سینمای ما را فر گرفته است. ظرافت مرده و داستانهای عشقی تنها شکل آتیکار سازی افراد بی شرم را به خود گرفته است. قه نویسان و دیگرها از اندیشه های بیرونی میکنند که خواست های ما بیوس کنند. ربا باز شستی و ترس به همراه دارند.

# در فلمهای هندی

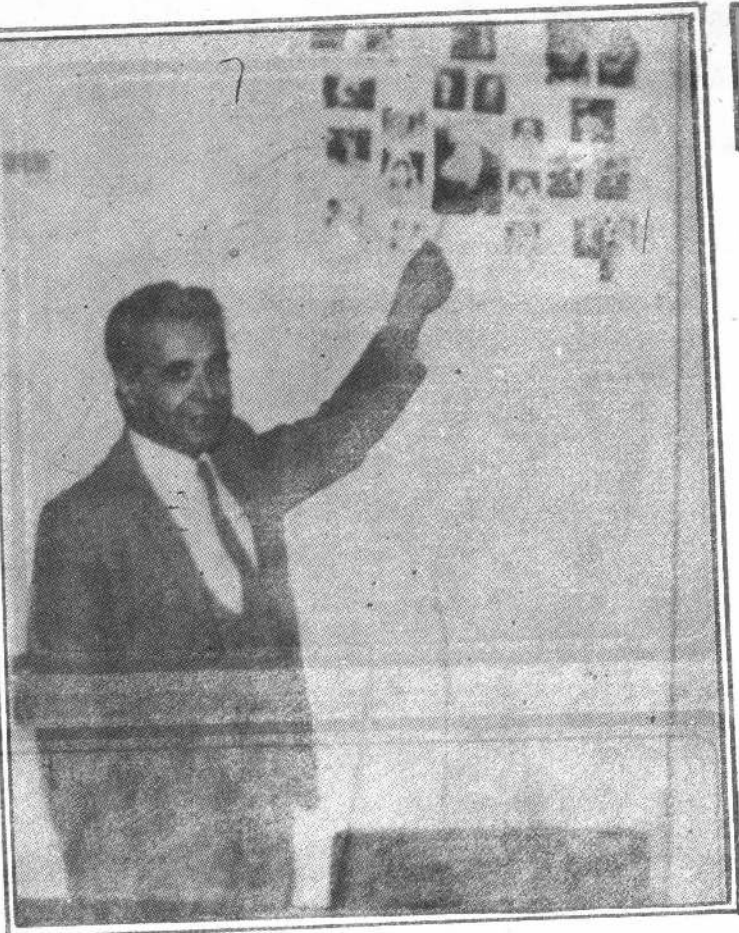
ترجمه از ذبیح الله



انتباهات وارد است داد آنها برای قربانیان تصورات درستی است. اما فلم ساز با وجود سانسور بعضی مطالب، برای تیرش خود باج سیل میبرد از متأسفانه اینسان فلمها بهانه پیشرفت درین جهت را بدست دایر کتران ن یگر مید هند. آیا کسی گفته میتواند که، آنها خوب به پیش میروند؟ اگر چه سکس را نباید یک موضوع ممنوعه شناخت اما فلم سازان همیشه سکس را بدون در نظر داشت خواست زمان به شکل زشت و وقیح آن یا زتاب مید هند. در مورد یک و لگرد چه میتوان گفت (فلم شکستی مستثناست)؟ بقیه در صفحه (۷۲)



مصاحبه با داکتر شریف شریفی



اولین عملیات جراحی پلاستیک

# چه وقت صورت گرفته است؟

مجله سباوون چندی قبل مصاحبه‌ی راتحت عنوان اولین عملیات جراحی پلاستیک در افغانستان را موقوفانه صورت گرفت، به نشر رساند که داکتران سرویس گوش و گلو در نفاخانه میوند در زمینه اعتراض داشتند ...





# خواب شما

طرز رفتار: شامخ کلاه  
از خواب بومیخیزد، نشاننده  
شخصیت نماست.

۱- کسیکه از تخت خواب  
مهربد اساساً شخص خوشبین  
است در مورد همه چیز مطمئن  
است و عقیده دارد مسایل و مشکلات  
همه حل می شوند به شرطیکه همه  
با هم اشتراك مساعي داشته  
باشند.

۲- آنکه فریاد می کشد که همه  
برخیزند، شخص فعال و پرکار  
بیظرب و مخالف مزخرف گوی است  
دوست دارد در امور و قایم  
شرکت داشته باشد و آنها را  
سریعاً به گونه موثر انجام دهد.

۳- آنکه بیحال و بی حوصله  
از خواب بومیخیزد بالباس  
خواب دل تنگ و افسرده به رخت  
خواب میرود و مایل نیست در باره  
کارهایی که در پیش وارد فکر کند.

۴- آنکه هر روزی گویند:  
فقط پنج دقیقه دیگری خوابم و  
بس استراحت را دوست دارد و  
زنده گی راتکه، تکه می گذرانند  
و از فعالیت های منفی لذت  
میرد همه چیز را اسان میگیرند  
و تماشای تلویزیون، غذا خوردن  
را دوست دارد.

ارسالی: سیما امید از جوزجان

عملیات ها، اگر کوك ها توسط  
جراح معالج بد نمود زده می شود  
و نقصان دیگری به وجود می آید،  
جهت زیبایی توسط دکتوران  
جراحی بلاستیک اصلاح می گردد.  
این دیارتمنت در کشورمان نیز،  
عنقریب با سرویس جراحی عمومی  
یکجا اجرائی وظیفه خواهد کرد.

**سوال:** نظرشان در مورد  
فعالیت نخستین دیارتمنت  
جراحی بلاستیک در کشور و همکاران  
آن چیست؟

**جواب:** ایجاد ایمن  
دیارتمنت برای طبایب کشورمان  
غنیمت بزرگ است. زیرا قبلاً  
عملیات های طور متناوب توسط  
دیارتمنت های مختلفه مثلاً  
گوش و گلو، یورولوژی صورت میگرفت  
ولی حالاً توانده به حیث پیک  
مسلك تیارز کند.

در مورد همکاران آن باید  
بگویم که تلاش و جدیت آنها  
نوف العاده درخور توجه است.  
همین اکنون دکتورس نیلاب  
و دکتور غفار باور، خیلی صمیمانه  
در مسوئله با مریضان و مسلك شان  
برخورده می کنند که آینده های  
روشنی استقبال شان خواهد  
کرد، وهم در مورد پرونیسور  
فایروالت باید بگویم که کمک  
و معاونت شان در ایجاد دیارت-  
منت جراحی بلاستیک خیلی  
موثر بوده است و من از ایمن  
هم مسلك مهربان خویش، بخاطر  
کمک به هموطنان ما تشکر می کنم.

- شافلی دکتور شرفی، اگر  
گفتی دیگری داشته باشی  
بفرماید.

- در اخر می خواهم بگویم،  
آرزو مندم این گفته هام طوری  
توجه نشده باشد که گویا ایجاد  
دیارتمنت جراحی بلاستیک  
ناسازگام قطعاً و هرگز چنین  
نیست. من در حد توان، در جهت  
رشد این دیارتمنت همکاری خواهم  
کرد.

فقط هدم از این صاحب  
آن بود تا یک بار دیگر، بخشی از  
گذشته های بر افتخار طبایب  
کشور عزیز ما معرفی بدام.

کشور ما سابقه چند ساله دارد؟

**جواب:** نخستین عملیات  
جراحی بلاستیک را که خودم انجام  
داده ام ۲۱ سال پیش از امروز  
بود و تا کنون در هلهوی هزاران  
عملیات معالجه ای، تعداد رساحه  
جراحی بلاستیک بیش از (۷۰۰)  
عملیات را انجام داده ام.

در هلهوی من همین اکنون  
همکاران عزیزم چون دکتور حیدر  
افغان، دکتور لیزاده، دکتور  
عمری و دکتور آرزو معروف ایمن  
بخش اند.

**سوال:** پیش از شما آیا این نوع  
عملیات ها در کشور صورت گرفته  
است؟

**جواب:** بلی، این که تا به  
می کم افتخار این بخش جراحی  
را نباید به دیگران منسوب کرد  
از همینجا نشئت میکند.

زیرا پیش از ما، در حدود  
۲۰-۳۰ سال قبل پوهاند دکتور  
نوروز علی خان، پوهاند دکتور  
محمد حسین نصرت، پوهاند  
دکتور عبدالواحد رشیدی  
پوهاند دکتور خیر محمد ارسلان  
که استادان گرانقدری بودند  
و همچنان دکتور مسکینیار، ایمن  
عملیات ها را به دهها هزار اجرا  
کرده اند.

**سوال:** آیا واقعات جراحی  
بلاستیک گوش و گلو را پس از ایمن  
شما عملیات خواهد کرد یا خواهید  
سپرد به دیارتمنت جراحی  
بلاستیک؟

**جواب:** واقعات مربوط  
سرویس خود را، خود ما عملیات  
خواهم کرد.

**سوال:** پس ضرورت ایجاد  
دیارتمنت جراحی بلاستیک  
در چه بوده است؟

**جواب:** اصلاح ایمن  
دیارتمنت باید در چوکات  
جراحی عمومی فعالیت کند و بعد  
از عملیات های معالجه ای سایر  
دکتوران، وظیفه زیبایی  
(Pecons) عملیات هارا  
انجام دهند. مثلاً پس از یک  
واقعه سوختگی با عملیات شکم  
(یا سایر



**سوال:** پیش از اصل سخن،  
لطف نموده بگویند که جراحی  
بلاستیک چه مفهوم را رایج  
می کند؟

**جواب:** جراحی بلاستیک  
یا جراحی کاسموتیک (زیبایی)  
عبارت از آن شاخه طبایب است  
است که کمبودها و نقصان های  
ولادی و کسی را که در یک قسمت  
عضویت به وجود آمده به شکل  
طبیعی یا نزدیک به آن ترمیم  
نموده، زیبایی دوباره شخص  
را اعاده می کند.

همچنان می تواند علاوه  
بر زیبایی دادن به شخص، آن  
اعضایی را که توانایی کارش را از-  
دست داده دوباره به کار  
ببندازد.

**سوال:** شافلی پوهن سوال  
دکتور شرفی، شما با گزارش  
(اولین جراحی بلاستیک در  
افغانستان ۱۰۰۰) موافق نیستید،  
چرا، با رایج کدام دلایل؟

**جواب:**  
بلی، آن صاحب جنان  
توجه شده که گویا اولین  
جراحی بلاستیک در افغانستان  
در سال ۱۳۶۵- آنهم به وسیله  
یک پرونیسور خارجی محتسب  
فایروالت - صورت گرفته، زیرا  
در آن گفت و شنود از پیشینه  
این عملیات در کشور ما هیچ تذکری  
به عمل نیامده است.

هدم اینست که نباید  
افتخارات علمی کشور را به  
دست خود به دیگران نسبت  
بد هم.

**سوال:** پس این عملیات در



# مسئله حل شده حیات در مریخ



اکاد میسین والبری بارسوکوف پروگرام سفرا اتحاد شوروی رابه مریخ ضمن محاسبه بانمایند ایزوستیا تحت مباحثه قرار داد .

مترجم : محمد نذیر (دریزا)

## موجودیت حیات در مریخ ممکن است یا نه ؟

نوری نه تنها گرفتن تصاویر ویدئو را ممکن میسازد بلکه ترکیب معدنی صخره های سطح سیاره و ترکیب اتموسفر مریخ را نیز واضح خواهد ساخت . در یافت ارتباط بین اینزوتوهای مختلف هایدروجن مورد دلچسپی زیاد قرار دارد این مسأله ممکن خواهد ساخت تا معلومات درباره تاریخ آب در سیاره خودمان بدست آید .  
دو بخش حقایق و مواد ی که از تحلیل سطح مریخ توسط دو عراده وایکنگ آمریکایی بصورت جداگانه بدست آمده است همدیگر خود را تایید مینمایند . این نکته اندکی حیرت آوراست که خاک و طوفان میتواند به

مریخ چگونه پیشنهاد می نمایند ؟  
جواب : ماود انشمنان آمریکایی فرستادن اتمار مصنوعی رادر - مرحله اول تا سال ۱۹۱۰ تحت غور قرار داده ایم که آن یک مسافرت جهانی به سیاره مریخ (مریخ) خواهد بود . در حال حاضر موضوع تحت مناقشه و مباحثه اینست که چگونه وسایل تحقیقاتی در آنجا ضرورت خواهد بود و مسافرت اکتشافی در یک مرحله انجام داده شود و یادرد مرحله واضح است که باید چندین کامپلکس تحقیقاتی در قمر مصنوعی که به مریخ میبرد جا داده شود که از جمله کامپلکس نوری چاپز اهمیت فراوان است . کامپلکس

بوده است . اقلیم مریخ نیز نسبت به گذشته تغییر کرده به قسمیکه زمانی اقلیم آن گرمتر بوده حتی در سطح این سیاره دریاها وجود داشته و قسمیکه ما میگویم جایی که آب است آنجا حیات است بنا . شاید اشکال ابتدایی حیات در مریخ انکشاف کرده باشد ولی پاسخ به این سوال که (( آیا فعلاً در آنجا حیات موجود است یا خیر )) مشکل است . ولی اینهم غلط خواهد بود . اگر موجودیت حیات را در آنجا از امکان دور فرض کنیم باید علاوه نمود که نقاظی از قشر مریخ که گرمی خود را حفظ کرده امکان بقای حیات در آنجا موجود میباشد .  
سوال : شما آغاز مسافرت را به

(( اگر هدف ما اقماع تجارت باشد ما میتوانیم تا سال ۲۰۰۱ به کره مریخ برسیم )) استروفرنیست (فریگ ان کیهانی) آمریکایی کارل سگن اعلان کرد : (( قبل از آنکه کوزمانا تاها خیلی دور از زمین (سیاره مریخ) فرستاده شود یکسلسله تدارکات در زمین تکمیل خواهد شد ))  
سوال : چرا برای مسافرت مذکور سیاره مریخ را برگزیدید ؟  
جواب : برای اینکه در گذشته موجودیت ساده ترین اشکال حیات در آنجا ممکن بوده است .  
مریخ دارای اتموسفر است با وجودیکه اتموسفر مریخ نسبت به اتموسفر زمین شفافتر است ولی زمانی این اتموسفر نسبتاً متراکم

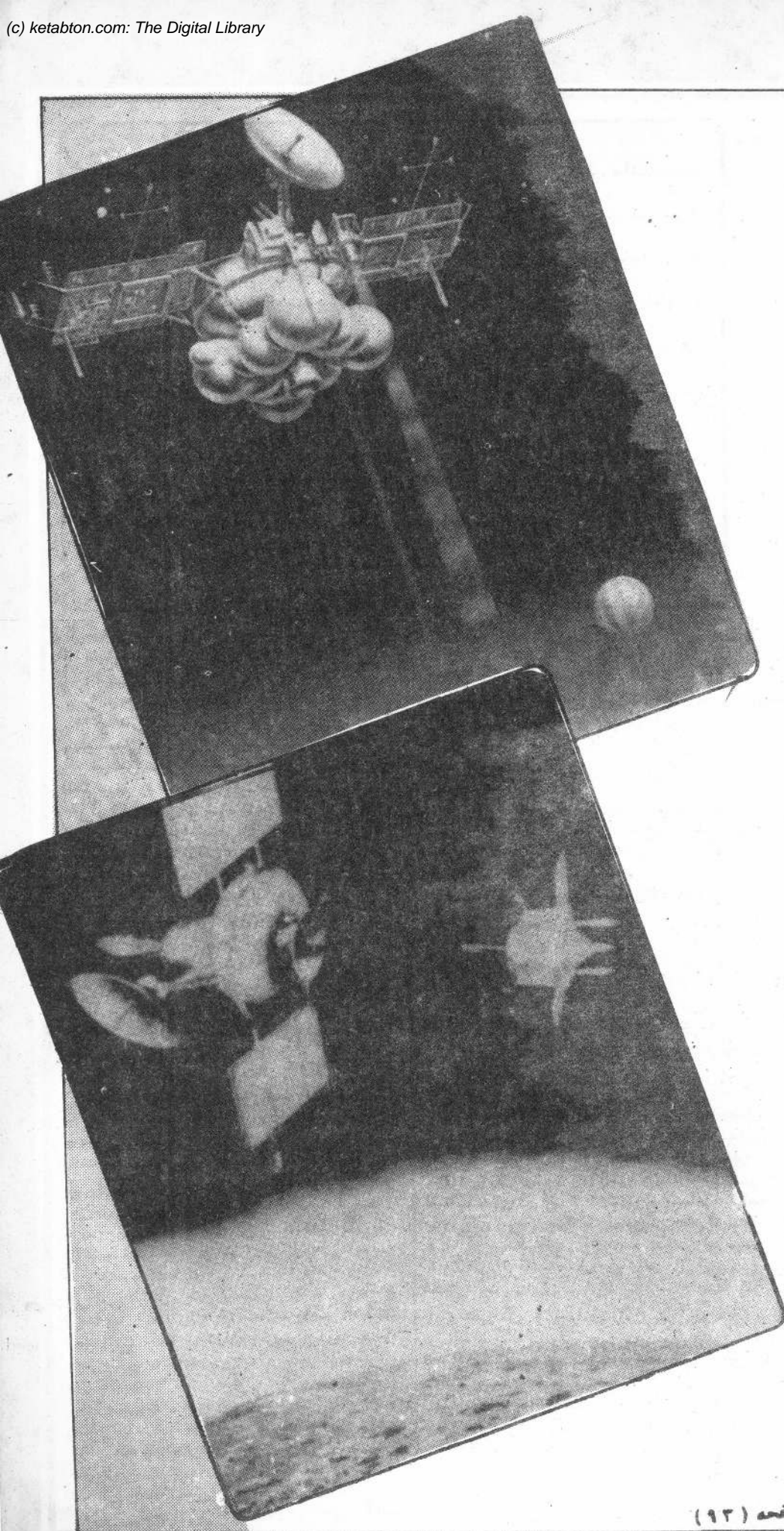


مدتی به درازای چهارماه زمین  
در سیاره مذکور دوام کند و تمام  
سطح سیاره توسط خاک پوشیده  
شده است.

یک راد ارتصا ویرمفصلی از -  
برجستگی ها و موقعیت دریاها و  
وادی های سابقه ارایه خواهد  
نمود . همچنان این رادار -  
معلوما ت عمدتاً در مورد محلی  
پایین شدن ( فرودگاه ) سفینه  
ها تقدیم خواهد نمود . همچنان  
رادار مذکور امکان اکسری X-Ray  
رادار سطح مریخ تا عمق یک کیلومتر  
مساعد خواهد ساخت که به این  
ترتیب میتوان عمق خاک و موقعیت  
صخره های دارای عمق کمتر از یک  
متر را تعیین نمود . البته از صخره  
های مذکور میتوان معلوما ت راجع  
به ترکیب پیکتری سیاره دریافت  
نمود .

در عین زمان میتوان راجع به  
طبقه همیشه یخ زده که در تحت  
طبقه خاک قرار دارد نیز معلوما ت  
حاصل نمود . محل طبقه یخ زده  
دلالتهای جریان حرارت از داخل  
سیاره خواهد کرد . محلاتی که  
در آن جریان بیشتر حرارت موجود  
باشد مورد علاقه بیشتر جهت  
مطالعات بیولوژیکی خواهد بود .  
این مسأله که دو عراده وایکنگ  
امریکایی موفق به دریافت اثری از  
حیات در محلات فرود آمدند  
نباید بحیث دلیل نهایی تلقی  
گردد که گویا در مریخ حیات  
وجود ندارد . اولاد و محل کوچک  
که دو عراده وایکنگ در آن فرود  
آمدند بودند قابل اهمیت نیست .  
دو عراده فوق به فاصله ۴۰۰۰  
کیلومتر از هم دور فرود آمدند  
برعلاوه موجودیت حیات در سطح  
احتمال کمتر دارد . ثانیاً وایکنگ  
خود پروسه کار نامکمل بود . بطور  
مثال در قطب زمین کاملاً غیر ممکن  
است که اثری از حیات را با گرفتن  
یک یاد و نمونه مجزا کشف نمود .  
اما اگر نمونه در یک محل گرم نگهداری  
شود میکروها در کالونی ها اجتماع  
ها انکشاف کنند موجودیت حیات  
کشف خواهد شد . حال امید اینهم  
که قطب زمین با وجود شرایط  
شدید ( مشابه مریخ ) گوشه  
های پنهان حیات رادار آمیبا شد .  
به استناد به این دلیل میتوان  
گفت که دور از امکان نیست که  
بعضی اشکال ابتدایی حیات در  
مریخ کشف خواهد شد و چنین یک  
کشفی از اهمیت خارق العاده ای

کشفی از اهمیت خارق العاده ای (بقیه در صفحه ۹۳)





بهم خواندم که :

زیلی واول هولند دودل داده وشفته همد پگر که در شهر وین آلمان زنده گی داشتند نسبت به همد پگر بی نهایت رومانیتیک می اندیشند . هولند که شغل روزنامه نویس دارد بزودی آهنگ سفر مینماید و برای انجام مأموریتی قصد سفر را به رید و جنیور مینماید . زیلی نگران است که مبادا هولند اسپردام خوب رویان شود . اما هولند برخلاف وید سید همد که به عشق آتشینش فرادار ماند . وی که در راه سفر به رید و جنیور و یکی از ایالات کشوری است کوتاهی را اقامت می گذراند ملول و غمگین رحتی به پستری می افتد . . . . . زیلی خود شرا بدن ایالت نزد هولند میرماید . سرانجام هولند مصمم میشود که به سفرش ادامه دهد . هولند پس از انجام مأموریت و نه روز اقامت در آن شهر در راه برگشت به وین ، در دوسلدورف و برلین اقامت گزید . . . . . او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشت . وضع را دگرگون یافت . او که تحت بازرس پولیس قرار گرفت . خواست از دوستان و آشنایان زیلی راز ناپدید شدنش را جوی شود . باول هولند ، سرانجام با مری بنام روبرت فرید من آشنا شد . روبرت همسنگ بنیچ ایتالوی را بنام های تینوزاد با من ، همپولیتزی ، ماریوتلینو ، گیزاری نوو و کارلو سامیا معرفی کرد . هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بدست آورده است . باول پس از تحمل مشقات زیاد خود شرا موقعی به همپولیتزی رسانید که وی نقش زمین گردیده و جسد بقتل رسیده اش روی اتاق افتیده بود . و اینهمه دنباله سریال :

خیابان مشجر عکاسی سم ، بهیون بارش .  
 - دوباره به شهر بر میگردد ؟  
 - دقیق گفته نمیتوانم . . . . چرا ؟  
 راننده غریب :  
 آنجا د بیرون شهر . . . من دیگر سواری نمی

یابم .  
 - من این شهر را فقط در بهاران دیده بودم ، انهم در مخانه (( روتل )) فروشنده آثار متبقیه . یکا میرواز کنار یک دریای سیاه که توت های پخ روی آن مرقصید ، در مقابل یک قبرستان ، دروازه های منازل و در کان و هوزل های قفل بسته رسیدم . شب از راه رسیدم بود و فقط تعداد کمی از لاتین های کاسار جاده بل بل داشتند . در راه کوتاهی برف بشکل برج ها در آمده بودند . دلنجا فقط دمای در سال میشد زنده گی کرد . تکسی فروشکان از میان غبار و دود و برف راهش را میبشود .

در آمدن یک سرن ملوان برف شهر کهنه (انتیور ۱۱۲) بر بالای یک تپه افتیده بود . اکنون دمه و - شبارکاملا شهر را بیجانیده بود . راننده جا بجا توقف کرد . برسیدم چه خبر است ؟  
 - شما مجبور استید اینجا بپایه شوید . بداخل (( خیابان مشجر عکاسی سم )) نمیتوانم داخل شوم .  
 - چرا نمیتوانید ؟

می بینید که دیگر سرن صاف وجود ندارد . از پنجو موتر سم را بهیون کشیدم . حق با او بود . دیدم که بداخل خیابان سه بولد و زبیکه خاک را بیرون کوت نموده بودند ، رول ها ، جرقتیل ها و کلیه های ساخته شده ، راه را بند کرده بود . راننده در حالیکه سگرتی روشن کرده بود برگشت و من بداخل بر فها رفتم . تا دروازه باغ خانه شماره سوم راه باریکی وجود داشت . ناگهان در یک جغرفی برز آب و بخ که اطراف آن جنگلات نور ریخته وجود داشت ، سرازیر شدم . آب بداخل بوتها رفت . احساس میکردم با ی چیم رانهایت پخ زده است . باغ شماره سوم یک دروازه جویی داشت . شاخهای درخت برای همد پگر آغوش باز نموده بودند . در هلسوی دروازه ، یک کنار امتداد داشت که انهم نهایت قدیمی و کهنه بنظر می آمد . چشم به یک زنگ برفی که زیر آن لوحه ای برنجی نصب بود ، افتید . آنجا

کوتاه قد بریدم ، از شانه های من حکم گرفت و در میان برف ها راهش کردم . ناله و زوزه اش بلند شد . یک احساس نامی ، بمن حالی میساخت که در ناپدید شدن زیلی این مرد مقرر است . خون از سرم جلوی بود . مردی را که اکنون روی برف کام زانو زده بود ، قاپیدم . خواستم بیکاره به قیافه این فراری ملمسون خیره شوم . تازه متوجه شدم که او یکمردنه بلکه یک زن بسود !

موهای ترفسید ، در گوشه پیشانی اش افتیده بود . زنی بود در حدود ۳۵ سال ، اما موهای کامیلا سفیدی داشت . رخسارش باخون و برف گل آلوده کثیف شده بود . وقتی نگاهش را بسوی دخت ، جز وهم و ترس را نمیتوانست در آن خواند . در زنده گییم ابتدا چنین آثار ترس را در چهره یک انسان نخوانده بودم . راهش کردم ، بچاره تخته به پشت با پایوش پاره پاره مندرستی روی برف ها غلتید . او که با هایش را در رموزه ها فرو کرده بود زیاد بد قیافه بود ، تکان نمیخورد و نگاه هایش راهش از من بر میگذشت . برسیدم : بگوئی استی ؟  
 یک مشت شرا روی دهنش فرسود . گفتم :  
 بیش ازین لت روکت میکم ؟ بهتر است جواب بدهی . او همچنان خاموش و بی صدا بود به صورتش کوبیدم . نفسش در فشان از میان دندانهای فرسوده شده اش بیرون شد . باز هم چیزی نگفت فریاد بر آوردم : ایستاده شو . او یک کله از من کوتاهتر بسود

بد نبال ترنتی به مقصد صحبت با او آمده ام . آقایی ترنتی را می شناسید ؟ سکوت آبی وجود شرا در دویاره سرش را شورداد : سکوت آبی سکوت بسان سکوت برکشیده بود . به بیکاره در اتاق سکوت بسان سکوت برکشیده بود . در بالای اجاق سرد میک عکس آویزان بود که یک صحنه شکار انگلیسی را نشان میداد . در آن شکارها را سیاهی زیادی دیده میشدند . شکارچی ها جاکت های سرخ به تن داشتند .

فریاد زدم : آقای ترنتی کجاست ؟ دود مشتش را بلند کرد بسوی دروازه کاراجاق ، اشاره کرد . او را رها کرده ، بسوی دیوار نزد یک شد . در خانه با بین برق میدرخشید . آنجا یک کتابخانه بود ، بالباری های کتاب یک چراغ مطالعه سبز رنگ ، و یک چوکسی با زودار کنار پنجره گذارده شده بود . آقای ترنتی مقابل چوکسی بازو در روی زمین قرار داشت . لباس کاملا به سود فریب به تن داشت . ترنتی دست را ستنش را بسوی گلویش برد . بود تا تکلی اش را صست کند ، اما نتوانسته بود . چون او دیگر مرده بود ، کسی به او فیر نموده بود . دود کبک با پیش از خون سرخ میزد .

من در یاد داشت ها و نوشته هام بربک سألده تاکید میکنم ، که زیلی لوید و در زنده گی من یک آغاز است ، آغاز سعادت آفرین . محبتش برایم لایتناهیست و چنان موجودی است که همه اعتقاد در وجودش خلاصه شده . چون من زنده گی را دو

# خدا با ما سخن است

با دستان کوچکش بالا پوشش را تکان داد . صدا زد : آن نور کرمگرم رنگر میتابید . منزل یک طبقه داشت . و چنین بنظر می آمد که پس از جنگ ساخته شده است . سبک معماری آن صنعت د لید بری نداشت اندکی ناراحت شدم ، که هرگاه کسی در منزلت بیس چرا در بر رانگیشاید . باردیگر لغزیدم و بیلو تلسو خوران بر جام ایستادم .

وقتی دروازه گشوده شد ، مردی ظاهر گشت که یخن های بالا پوشش را بلند کرده بود . با هیجان لحظه افزایسویش دیدم . دروازه بسته نمیشد . نور خیره با بسیار تلاش خود شرا به بهیون یخن میکرد . مرد در دروازه راهمانسان بازگشود . بی صدا اوخیالاتی مستقیما بسوی من آمد . تا چشمش به چشمان افتاد ، برق زنان جرخ زد و برگشت و بسوی کرد های گل شتاب مرد در دروازه راهمانسان بازگشود . بی صدا اوخیالاتی مستقیما بسوی من آمد . تا چشمش به چشمان افتاد ، برق زنان جرخ زد و برگشت و بسوی کرد های گل شتاب

را بهیچا بد زله ام سازد . ایستاد شدم . اما کجا بود که توجه باز هم فریدم : ایستاد شدم . اما کجا بود که توجه کند . همچنان بد نبالش دیدم . ناگهان باهام در وسط انبوه شاخ ها گیر افتادم و بیلو میان برفها بر تاپ شدم و در ران خود ، درد عجیبی احساس کردم . اشک بچشمان حلقه زد . اما سرد کوتاه قد همچنان میدوید . . . . به امتداد دروازه باغ از گودالی که افتیده بودم با حکم گرفتن از شاخه تیره بیرون آمدم . بایک جهش به سوی سرد

باقیافه رنگ بریده ، با انبوهی از اشک به جسد بیرونی خیره شده بودم . دهن همپولیتزی بیاز بود . دندان های طلایی اش در تاریکی شامگاه کدام درخشش نداشت . صدای زن جوان که به دنبال من آنجا حضور یافته بود و لحن آرام داشت مرا بخود معطوف داشت . او که بالا پوش ساخته شده از پشت شترتین داشت معلوم میشد بستان های بزرگی دارد .

زن جوان آهسته بیخ گوشم گفتم :  
 - وقتی اینجا آمدم ، او مرده بود .  
 - شما چه وقت آمدید ؟  
 - لحظه ای قبل از شما .  
 - در صورتیکه او قتل رسیده ، بود چه کسی در رب منزل را بر روی تان گشود ؟  
 - زن جوابی نداد .  
 - قیافه جسد را کثیف و پوستال یافتم . کسی خون اطراف دهنش که دیگر خشکیده بود ، دیده میشد .  
 - لحظات طولانی بسوی هم بدون یک کلمه تبادل سه سخن ، نگریستم . یک سکوت مطلق در اتاق مستولی گشتم .  
 - باز هم برسیدم : چگونه مستقیما اینجا آمدید ؟  
 - در حالیکه اولین پرسش را بر زبان آورد :  
 (( شما چرا آمدید ؟ ))

در قیافه اش مجددا جان تازه دیدم . بر سکوت مستولی شده قالب گردید . و آنکسی در د فاع از خود برآمد :  
 آقای ترنتی میخواست با من صحبتی داشته باشد .  
 آنگاه بسوی جسد دید . بعد نگاهش را بسوی من برگرداند .  
 بلا فاصله از نو پرسیدم :  
 - دقیق نگفتمید . اینجا چه میخواستید ؟ . . . .  
 در حالیکه سرش را بیزانگشده بود . شمرده شمرده شمرده گفتم :  
 خود شرا بمن تلفون کرد . بلی بعد از ظهر دیروز ، در وین . . .  
 - در وین ؟

- بلی . اساسا من در وین زنده گی دارم .  
 به من تلفون کرد و گفت که کار اجلی با من دارد .  
 - و انمود نساخت که پیرامون کدام سألده میخواهد با شما صحبت کند ؟  
 - او در خلال صحبتش فقط بربک نام اشاره کرد . به زیلی لوید . . . .  
 با شنیدن نام زیلی لوید وضع من دگرگون شد . تیز تیز بصورتش خیره شدم .  
 او ساکت و بی حرکت ایستاده بود .  
 تکرار کردم : زیلی لوید ؟  
 - بلی . مگر شما با این نام آشناستید ؟  
 حرفی نزدم .

زن قشنگی بود . زیاد زیبارو . در حقیقت زیبا تر از زیلی . وقتی زیلی را برای بار اول شام یکسروز در محله (( مانیزون دی فرانگه )) در برلین دیدم هیچ زن دیگری برای من لطافت و عظمت او را ندانم . نگاه هایش مانند و این مراسم مینمود . او - یکبارچه شراب بود . پس از مدتها ، باناشاسی این زن ، نیز همان حالت بمن برگشته بود . انگیزه اش برام روشن نبود . همه چیز او در من تاثیر افکند بود . او یکسوز آن یتیم میکرد و آرامش را بهم میزد . . . .

حالتش . . . . قیافه کوچک ، پت رشته موهای سفید غیر طبیعی اش ، چشمان آبی نیلگون ، پستانها . . . . بلی بلی .  
 مگر چرا بعضا موجودیت ناگهانی آدمها اینهمه تاثیر بخشند . . . . .

کوشیدم کمی بخود پیام و احساسات را کنار بگذارم . دریافتم که این زن حسادت و اشتیاق مرانست به زیلی تعجب میبخشد .  
 او بلتفت شد که زیلی لوید چه مناسبتی با من دارد . من پرسیدم :  
 آقای ترنتی را از کجا میشناسید ؟  
 او دندانهایش را از فرط هیجان واضطراب جویید . بلا معطلی گفتم :  
 - نه میخواهید چیزی بگویند ؟  
 باز پرسیدم :  
 نامتان چیست ؟  
 - پترا ویند ؟  
 - پترا ویند ؟  
 - . . . . نام شما .  
 - مرانمی شناسید .  
 - فکر میکنم در گذشته شمارا دیده ام . اما کجا ؟  
 - راستی شما اکرا سینما میروید ؟  
 - بلی !  
 من مشاور و منتظم لباس هنرپیشه های سینما ام . در وین مالک سالن بزرگ مود بوده و در - سرفلسی نام مرا با حرف درشت می اندازند .  
 - خانم ویند . شما چرا از جسد گریختید ، چرا به پولیس اطلاع ندادید ؟



چونکه آرزو داشتیم بای مراد لین ماجرا بیجانند .  
 - از چی ؟  
 - خودم هم نمیدانم از چی . آباشما هیچگونه ترسی در رینبار ندارید ؟  
 - چرا ؟  
 در لین میان چشمانم به میزی که آنسوی جسد قرار داشت روی آن تلفونی گذارده شده بود ، افتید . شتافتم و از کتاب رهنمای تلفون که بعلوی تلفون بود ، نمره ای انتخاب کردم .  
 - پیترا سراسیمه پرسید :  
 - شما کسی میخواهید . . . . تلفون میکنید ، کجا ، برای پولیس ؟  
 - از آنسوزد ای م مردی بگویم رسیدم :  
 - بفرمایید . دفتر پولیس زالسبورگ .  
 - اسم باول هولند است . لطفا ماورین تانزابه خیابان مشجر عکاسی سم بفرستید . اینجا یک قتل صورت گرفته است .  
 - نشود . مست بود . زیاد نوشیده باشد ؟  
 - نه . اینطور نیست . بشنویید . . . . یقینا اینجا مردی بقتل رسیده است .  
 - صدای آنسوی گوشن لحن جدی تر گرفت :  
 - پس آدرس را دقیق دیکته کنید .  
 - . . . . وین آدرس را تکرار کردم .



# قد کوتاه‌های شهرما



بقیه از صفحه (۱۲)

چه مشکلاتی: (در شعبات مابه فرزندانتاب نرسید آف - نداری، جای کار تنگ است، در طول روز در بارنل آب دارد و گاهگاهی هیچ ندارد و...) (۱۰۰۰)

تخته های سایر قد کوتاه ها هم از همین حرفه‌های یاد داشت اما با به دارد، مرد قد کوتاه به حیث مستخدم در (۱۰۰۰) بیان می‌آید که کار میکند در مورد انواع قد کوتاه ها چنین گفت: (۱۰۰۰ بیان می‌آید که قد کوتاه ها هم از هم فرق دارند، آنایکه قدشان از حد زیاد بخت است، صد مرده نام دارند، بهمین ترتیب قد بلندترین ماکه کمتر از یکمتر و نیمه سانتی است ۱۰ مرده، ۸۰۰ مرده، ۷۰۰ مرده و تا ۳۰۰ مرده و ده مرده میرسد.)

خودت چند مرده هستی؟

(من ۶۰ مرده هستم.)

قد کوتاه ها در هر جایکه هستند همیشه اطرافیان شان از آنها راضی اند، اینها آدمهای متحمل، شکیبا، وظیفه شناس و مودب اند. زنه گن شان در دامیل های شان نیز آنگونه است که در محل کارشان.

پایه د (۲۲) مخ

چای مطرب کرده

تاسی د بنه سندر، تاسی د پاره د بنه غز د درا، تاسی د بل کم خصوصیت لار، گت اوزکنه، که چپری یوه بیخله به بنایست ولری اود هغی به خوا، بنگلی ملی جامی به تن کړی په عین وخت کی د بنواخلاقوا لور کرکتر خاوند و ی نو د ایغل به پیره بنه د قدر ویر اونه زره پورې وی دغه راز که یوه هنرمند د بنه غز په خواکی بنگلی شعر د موسیقی متنا - سیوالا تومیر ووی او همدانسان د نورو ویر و خاوند وی نوهغه وخت ده ته یونه سندر زغاری ویلای شو. باید وویام چی بنه سندر زغاری مثال د بنی قالبی لری چی په مزور د وخت خیل بنه والی اوارزنت په اثبات رسوی ولی هغه خوک - چی یواخی نوم بی سندر زغاری وی اوسیه مثال د سترنجی وی چی د لژ وخت به تیرید و سره خیل ارزنت د لاسه ورکړی او خرابیز ی اوخلک بی ژرد کونتی دمخی لیری کړی او هاخوا د بزرگانویه کوللی چی غورچسوی - ستاسی نظر د هیواد د نقشه - موسیقی به هکله خه دی چی - زه بخانته دا حق نه ورکوم چی د هیواد د موسیقی به هکله وگریم چی د ولی د یومحلې سندر زغاری یوه توگه نظر ورکولې شم چی په دی اوه - اتوکالوکی د افغانی کلیوالسر

# هسی همزولو ته ژپیزی...

موسیقی د وړانید واود منغه تللو د پاره د ویره کار شوی ی چی که دوه درې کاله نور داسی کار ورته وشي نو پول او تبله به د راد یسو - افغانستان په تالارکی د مجسمی غوندي ایبسی اویابه تری خاکستر دانی جوړه شی او ویل کیزی به چی د ایووخند د موسیقی الات وو همد اوس به راد یوتلویزین کی هغوسندر زغاری و ته چی ژوندی - سندر به بی د اروپا خه اخیستی وی او پیر نمونه انتیک اوزموز د عنعناتو او اقتصاد برخلاف قیمتی جامی بی به تن وی چی داسی سندر زغاری و ته زه د هیاهوی یسا د رب و د روپ سندر زغاری وایم - هر راز شرایط برابر دی ولسی هغوسندر زغاری و ته چی په خیل ملی لباس کی فولکلوری سندر ی وایم هیخنوع شرایط مساعد نه دی - که دی داسی فکر کوی چی خیل لباس او فولکلور برینود ل اود غرب پیروی کول تکامل دی نو د ا تکامل نه بلکی د خیل کلتور ورکول دی - تاسی د کم سندر زغاری ی سندر ی خونیوی چی - په فولکلوریکو سندر روکی می د خا ن قره باغی، هماغه - صدف رتولگی، به غزل کی -

رحیم بخش او هم می د ترکیسی سندر زغاری اتاخان سندر ی - خونیوی -

په خیلوسندر روکی کومه یوه خونیوی، ایخیلی سندر ی اوری چی - (ارمان دی ارمان د نیافانسی ده ۱۰۰۰) او (د آزاد ی خا وړه د اد نیکمرفی خاوره ۱۰۰۰) -

سندر ی می خونیوی، زه د خیلو سندر رو دا ویر و خه لذت نعوم صرف هغومره بی اوم چی خلاوی اوناوص بی وگوم اوس - خیر د خیلوسندر رو د زمزمه کولو سره مواری یکی خنکه دی چی - په لور غز خاندی ا و وایم: پدی هکله د پیر نژدی اریکی لرو همیشه حتی به موترکی هم بخان سره سندر ی زمزمه کوم -

هنری افتخارات موخه شی دی چی - زما هنری تخفه او مبال د خلکو ورین تندی، خندا اوخونی ده - تاسی که د خیل شخصی ژوند به هکله موز ته معلومات راکړی بی به وی -

یواد ه می کړی - بنه - ماشومان لرم، به مینه سره ژوند کووارد خیل ژوند خخه راغی چی - خدای دی خیر کړی، د د و هم وانه بند و بست خو به نه کوی چی

زحیم بخش او هم می د ترکیسی سندر زغاری اتاخان سندر ی - خونیوی -

په خیلوسندر روکی کومه یوه خونیوی، ایخیلی سندر ی اوری چی - (ارمان دی ارمان د نیافانسی ده ۱۰۰۰) او (د آزاد ی خا وړه د اد نیکمرفی خاوره ۱۰۰۰) -

سندر ی می خونیوی، زه د خیلو سندر رو دا ویر و خه لذت نعوم صرف هغومره بی اوم چی خلاوی اوناوص بی وگوم اوس - خیر د خیلوسندر رو د زمزمه کولو سره مواری یکی خنکه دی چی - په لور غز خاندی ا و وایم: پدی هکله د پیر نژدی اریکی لرو همیشه حتی به موترکی هم بخان سره سندر ی زمزمه کوم -

هنری افتخارات موخه شی دی چی - زما هنری تخفه او مبال د خلکو ورین تندی، خندا اوخونی ده - تاسی که د خیل شخصی ژوند به هکله موز ته معلومات راکړی بی به وی -

یواد ه می کړی - بنه - ماشومان لرم، به مینه سره ژوند کووارد خیل ژوند خخه راغی چی - خدای دی خیر کړی، د د و هم وانه بند و بست خو به نه کوی چی

غواړم یوخه درته به خپل زره و وایم او هغه دا چی: مایه ژوند کی یو وار جنگ - کړیدی چی د پیری بېبیانه چی - او هیخکه می دا بده خاطر سه له یاده نه وی - بچکه زه یوهنر - مند چی اوزه پدی عقیده چی چی د هغه سندر ی خخه باید پدس خبری او سندر ی ووی نه بد الفاظ، نو بچکه زه وایم چی



هنرمند کیدل اود هنر ساتل یو گران اود ستونزو لک کار د ی -

په پای کی وایم: ستاسی یه مجلسی سریره د لته نوری مجلسی اورخیانی هم چاپیزی ولسی تراوسه به کوی مجلسی اویا به کوی ورخیانی کی له ماسره مرکه نه ده شو، دا چی تاسی ما ته د یوسندر زغاری په سترکه وکتل اومرکه موراسره وکړه کورودانس وایم اوستاسی د دی احساس خخه پیره د پیره مننه کوم -

# آبامردان...

بقیه از صفحه (۲۱)

گونه استاد معتبر و موسیقی وجود ندارد با وجودی که همه آید ای از محققین بر واقعیت عقیده بر آنست که نظریه تکوین خودی در شریزیمکن است -

در واقعیت امر، چنین به نظر میرسد که فرضیه تکوین خودی ((معجزه)) ایستنی مصمومانه را بشکل خیلی ساده آن توضیح میکند، گرسنگی، فشار روحی و عوامل دیگر شکست از گانیز زنی را شاید تحت تاثیر قرار دهد که در نتیجه آن بدون وجود پت مرد ایستنی شود - هر چند باید خاطر نشان مانم که تمام مشاهدات موجود علمی نشاندهنده آنست که تکوین خودی همواره پدیدایش جنس ماده را بدنیال داشته است - علت آن اینست که جنس لانم است تعیه کند - علاوه - تکوین خودی اغلبا به ششسی دقیق خود مادری منتج میگردد - در نتیجه باید گفت که تکوین خودی نسل بشر صورت کسل مسئله ایست که درباره آن تا هنوز کتومید انیم -

# کرایبی وینستان

راورزی وروسته نازیری د خلی یوی بلی خورلندی به مرسته له سینگارخای خخه کرای وینستان واخستل او هغه بی خیل لغر سر راواچول - خود کوشی تولو اوسید ونکو له لغر او بونو پی سرکی لیدلسی وه - چی په دی حساب د کوشی اوسید ونکوته د خندا نوبی مضمون جوړ شو - حتی تردی چی یومازد یگر د کوشی هملکانو یوماشم ته بیسی ورکړی وی چی کورته د نونولو به وخت کی د روزای ترخرا ورته ودریزی اود سروینستان ورخی کشر کړی - له دی بیسی وروسته به نازیری پیره لره له کوره راوتله -

که به هماغه میاشت کی دوی له دغه کورنه کوه نه وای کړی - او پلاری د بنار په بله ناحیه کی کوی کورنه وای نیولی - نونازیری به د کوشی د هملکانو او نجونو له لاسه لیونی شوې وای - خوتالی بی به دی پیدا ری وی چی د پلری له دی کوشی کوه وکړه - په بله کوشه کی نازیری چاد گنجی به نوم ته پیژندله - د هغی کرای وینستوی بی اوزوی براته وود کوشی د پرموانان په جان پس ورکشول - نازیری د سینگارخای د کرای وینستوله برکته پیره ودر کوم نوی مسوان سره کوره وکړه - کرم هم د عبدل به خیر د نازیری به کوره - کور -

زلفوزی و پایلی و - که خه هم دغه ایز دی زلفی د نازیری خپلی نه وی - خود دی د جگی اود نگری ونی له بنگلا سره بی مرسته کوله - هغی خو خله د سینگارخای له خاوندی شیخه غونشی ووی دغه مصنوعی وینسته ورباندی ویلوری - خود سینگارخای خاوندی دی - غوبسته ردوله - او وینستان به بی په کرایه ورکول -

د ری میاشتی د کرم او نازیری له کور دی نه وی تیری شوې چی کرم د واده نغاری وونگولی - د واده به ورغ نازیری د نورسینگار ترخنکه له پخوانیو کرای وینستویوخه اوزده وینسته په کرایه واخستل - د واده مراسم د بنار په پوهوتل کی ترسره کیدل - د زرم او ناوی کورنی او رابلل شوې خیل خپلوان د واده به مجلس کی حاضر وو - خونی اوخند اگانی - سندر ی اوزکها کانی روانی وی چی سمد لاسه د سناز نغمه واویسته اود ((اهسته بو ۱۰۰)) نغمه او سندر د هوتل په سالون کی پورته شوه - د سندر ی به بدرکه زرم او ناوی لاسه لاس سالون ته راننوتل - د نازیری اوزد و زلفوزی به اوزوی هاخسوا د پخوا پرتی وی - جاته د دی وخت ته ورکاهو چی د دی به بد رنگه خیره دی خبری وکړی او پای ورته به لومر ی نظر بام شی - کله چی کرم اوزان سدری د هوتل په سالون کی خیل تاکی غای ته پورته کیدل نو د نازیری به جته قد بوری د کرم لندی بونو ی وته دوسره ټپته وه - چی تابه ویل کوندی نازیری کوم ماشوم له کوش نیولی دی - هغه وخت چی زرم او ناوی په خیل تاکی غای کیناستل اود خانگرو

مراسموه تر کی بی د ویل به خوله کی د کیک ټوته ورکوله - نازیری د کیک ټوته رابورته کړه - او غونشلی بی چی د کرم به خوله کی بی ورکړی خولاس بی د کرم وازی شوې خولی ته ونه رسید - بچکه چی هماغه لاس بی په پوره شدت د ((آخ)) له یوی چیغی سره د سروینستانو ته پورته شو - له نازیری نه په دی شیبه کی د سخت سوی اود درد له لاسه د سینگارخای کرای وینستان هیوو - اوه غبرگونو کوی وینستان لمر سه راکش کړل - کله چی مصنوعی وینستان د نازیری له سرته لیری شول - نوهرجا ولیدل چی هغه د خوشیبو بخوانی ناوی نه ده چی اوز دی - زلفی بی په اوز ولکه تورناماران کړی و ی زلفوزی راخوړندی وی - بلکی هغه گنجی نازیری ده چی په زار کورکی د کوشی هملکانو دغه نوم ورباندی ایسی و -

نازیری له درد اوشم خخه بی حاله شوه - اوزه هغه میز چی کیک ورباندی ایسی و رابورته - د هوتل په سالون کی د خلکو غری پورته شو - او سازیا نوساز ودراره - کرم د دی بیسی په لیدلو سره د واره لاسونه سترگوته ونیول - ازلکه وچ لرگی په خای پاتی شو -

د نازیری مور چی د یاد گاری عکس له پاره د خلی لوپ ترخنکه ولاړه وه د نازیری له نوکوی کرای وینستان راکش کړل او غونشلی بی چی بیرونه بی دلوره سز ورواچوی - خو به دی شیبه کی د وینستوله منغ خخه شخه لکی لرم د هغی په لاس کی را ولیده - دا هغه لرم و - چی یوشبیه د خه بی ناوی وچیلله - د نازیری مور وینستان به بچکه

و غورچول اوه ویره بی چیغه کړل چی:

لسرم...

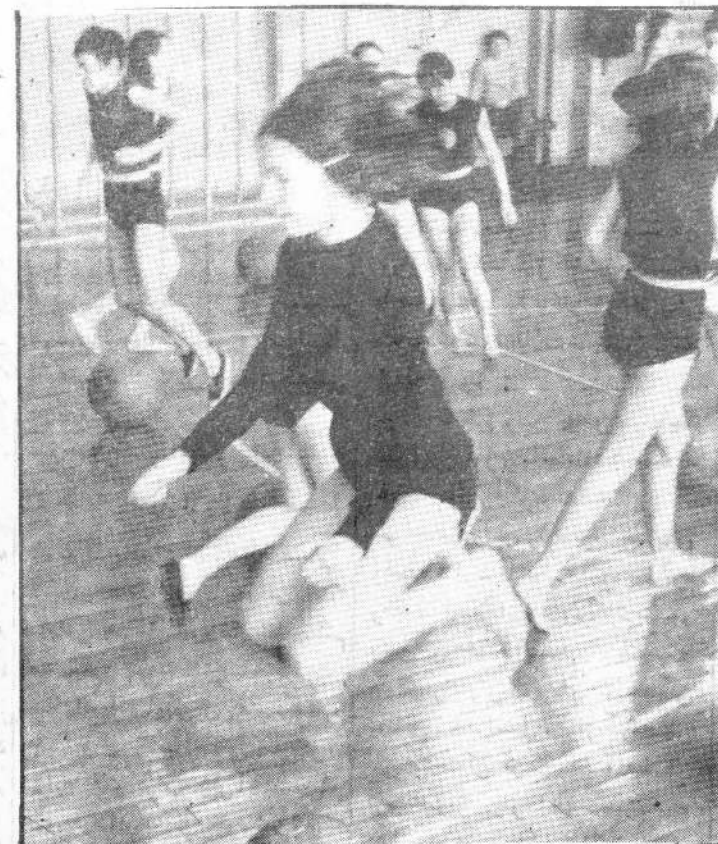
په لاس پوری نبتی لرم بی هم له وینستانسره به بچکه و خانسه - کله چی وینستان به بچکه ولیدل - نو د و هم لرم هم ورخی د واده - تاشی ته راووت -

دا هغه لرم مان وچی د سینگارخای به د یوال کی بی د راخرو ل شوپو کرای وینستانو به بیج کی حاله جوړه کړی وه - یوازیل به بوتانو باندي لرم مان روزل او خوتنو نازیری خواره کوی په داسی حال کی چی د راتلو سترگو تور اوسپین بی تلل راتلل په بی هوشه جان پورختون ته پور -

د واده خونی له یوی خویله غم اوله بلی خوا د دغی عجیبی - بیسی به لیدلو سره به خندا اوتانو ویلید له شوه - د کرم سوز نازیری له مور سره کوشی به کوشی شوې وه - او ویل ته بی بیخوړونه - سره ورکول - په همدی کنش او گیر کی یوی زری بنه چی د زرم له خپلوانو خخه وه د کرای وینستانو به هغوی د لپ مانو به لیدلو یوسور اوسیلی وکړ او ترخنکه بلی زری بنه بی دی ویل:

- ترخدای می جار کړی خوری - بخوابه چی مونزه کورونوکی سرونه چوتی کول نو یونیمه سبزه اوریجه به په وینستوکی پیدا کید - خواوسد ((ارایشگاه)) به کرای وینستونوکی لرم مان پیدا کینیزی لرم مان -





# مارگریت شبوت خبرنگار سیاه و سفید از برلین گزارش میدهد

## از استعداد قایم به قهرمانی المپیا

در شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - ساده و آسان است - چون مساله تربیت بدنی و سپورت حق الاختیار یک تشریح خاص وجد آگاهانه نبود، بلکه بدون محدودیت برای همه قابل دستیابی می باشد.

در آلمان د موکراتیک تقریباً ۴۰ هزار نفر یکی عضو اتحادیه سپورت جمناستیک می باشد. دولت آلمان در تربیت بدنی و آموزش جوانان تربیت بدنی، تمرینها آموزش جوانان سپورتی توجه خاص میدول میدارد و همچنان دانش و مقررات سپورتی را حمایت میکند. این شعار رایج است: (هیچ استعدادی نباید ضایع شود) می بینیم که این شعار چگونه در عمل پیاده میشود. ۱۰ فیصد اطفال دارای سن ۳-۶ شام کودستان ها میباشند، یک بخش عمدتاً از یورو-گرام روزمره آن هارا جمناستیک و بازی های سپورتی احتوا می کند. در تمام موسسات تعلیمی از مکتب متوسط تا موسسات تحصیلات عالی، تربیت بدنی جزء مصامین حصی پروگرام درسی می باشد. و استادانی که در درس می نمایند دارای تحصیلات تخصصی در رشته فوق میباشند.

همچنان برای هر کودک زمینه مساعد است که در هر هلی تربیت بقیه در صفحه (۹۵)

د ر شروع اکتوبر سال ۱۹۸۸ - سازمان ورزشی آلمان د موکراتیک که بنام اتحادیه سپورت و جمناستیک یاد میشود، ۴۰ سالگرد تاسیس خود را تجلیل نمود. این روز با بازگشت موفقانه تیم های آلمان د موکراتیک از المپیا تابستانی سول مصادف بود. آلمان د موکراتیک با وجود کوچک بودن ساحه جغرافیایی و داشتن امکانات محدود انسانی و مادی و نتایج و موفقیت های شگفت انگیزی را در عرصه ورزش نصیب گردیده است. ورزشکاران آلمان د موکراتیک در بازی های المپیا تابستانی وزمستانی ۲۱۲ مدال طلا، ۲۱۱ مدال نقره و ۱۷۷ مدال برنز بدست آوردند. بر علاوه آن تا کنون ۳۴۱۲ مدال، و مدال قهرمانی جهان و اروپا را نصیب شده اند. گرچه موفقیت ورزشکاران آلمان د موکراتیک در سطح جهانی دیگر یک مسئله غیرعادی نیست، با آنهم مانند گذشته در مورد امر موفقیت شان سوال های زیادی مطرح میشود.

بعضی ها این غور نگر می کنند که تمرین ها و دانشمندان سپورت آلمان د موکراتیک کدام (فورمول اسرار آمیز) را می دانند. در حالیکه توضیح این پیروزی های بسزورگ



از (۹) نفر تجلهوزنی کند که بدین ترتیب تصور شده می تواند که به چه تعداد استاد (آموزگار) بکار است. در حال حاضر - تعداد ۱۱۳۰۰ معلم و ۵۳۰۰ مربی بآن اشتغال دارند. آنها از دانش مخصوص در - زمینه بسیکولوژی و طب برخوردارند. از همه اولتر درین مکتب میتسود آموزشی همه می باشند که البته ایجاب مصارف هنگفت و متفاوت را می نماید. اضافه تراژنسیف این شاگردان تمام روز را در مکتب سپورتی می نمایند، به تعداد ۱۰۰۰ تن آنها در لیلیه ها بسرمی برند. زیرا این مکتب مخصوص در ناحیه ها وجود دارد نه در هر دهه و هر شهر. البته درین صورت چنین اطفال در طول هفته از فامیل خویش دور می مانند. این کار برای آموزش رشد تدریجی استقلالیت و مصروفیت آنها مفید واقع میشود.

گزارشگر از مکتب کمکی مخصوص که بنام پستالونسی می است باز دید عمل آمد، این مکتب در براندسبرگ در (۷۲) بقیه در صفحه (۷۲)

از (۹) نفر تجلهوزنی کند که بدین ترتیب تصور شده می تواند که به چه تعداد استاد (آموزگار) بکار است. در حال حاضر - تعداد ۱۱۳۰۰ معلم و ۵۳۰۰ مربی بآن اشتغال دارند. آنها از دانش مخصوص در - زمینه بسیکولوژی و طب برخوردارند. از همه اولتر درین مکتب میتسود آموزشی همه می باشند که البته ایجاب مصارف هنگفت و متفاوت را می نماید. اضافه تراژنسیف این شاگردان تمام روز را در مکتب سپورتی می نمایند، به تعداد ۱۰۰۰ تن آنها در لیلیه ها بسرمی برند. زیرا این مکتب مخصوص در ناحیه ها وجود دارد نه در هر دهه و هر شهر. البته درین صورت چنین اطفال در طول هفته از فامیل خویش دور می مانند. این کار برای آموزش رشد تدریجی استقلالیت و مصروفیت آنها مفید واقع میشود.

## چگونه میتوان زنده آگی کرد؟

تعم اقداماتیکه در زمینه در کنسورث کور عمل می آید مطابق مواد قانون اساسی آن می باشد. (هر کس حق تحصیل را دارد) یعنی کسانیکه به عدم کفایه روانی و جسمی مبتلا هستند بنا بر نارسائی روانی و جسمانی نباید جدا از دیگران و تجرید شده زندگی بسربردند بلکه باید مانند دیگر اتباع امکانات کارولت بسربردن از خویشی های زنده گی را داشته باشند و مطابق به استعداد خویش شخصیت خود را بنا بر توانمندی این چنین اهداف که در بالا ذکر شد، اولتر از همه مورد تأسیس آموزشگاران، اطباء و اشمنان قرار گرفته است. در حال حاضر از جمله تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

تعم اقداماتیکه در زمینه در کنسورث کور عمل می آید مطابق مواد قانون اساسی آن می باشد. (هر کس حق تحصیل را دارد) یعنی کسانیکه به عدم کفایه روانی و جسمی مبتلا هستند بنا بر نارسائی روانی و جسمانی نباید جدا از دیگران و تجرید شده زندگی بسربردند بلکه باید مانند دیگر اتباع امکانات کارولت بسربردن از خویشی های زنده گی را داشته باشند و مطابق به استعداد خویش شخصیت خود را بنا بر توانمندی این چنین اهداف که در بالا ذکر شد، اولتر از همه مورد تأسیس آموزشگاران، اطباء و اشمنان قرار گرفته است. در حال حاضر از جمله تقریباً ۲ میلیون متعلم مکتب

چندی قبل در آلمان د موکراتیک کنفرانس در باره د فکتولوژی (علم معلولیت) برگزار گردید. درین کنفرانس متخصصین انجمن نیز اشتراک نمودند، تا با تجارب ج آلمان در زمینه آموزش هم رو سیع اطفالیکه دارای نارسائی های روانی (بسیکولوژی) و فزیکسی (جسمانی) میباشند، آشنا شوند.



# به لب حرف و به لول فـریاد دارم ... مرزاقلم ...

بقیه از صفحه (۱۰)

هنرمند محبوب فرهاد دریا که درین روزها از او کمتر خبری بوده است، در استان (مفقود شدن) خود طی

مصاحبه "غضب آلودی" با مجله (جوانان امروز) ظاهره سبا را در یوتولویون خد احافظی گفت، به دشواری پاسخ می یابد. اما با آن هم ماسمی می نمایم به دنبال جواب انتقادات او به رادیو تلویزیون رفتن و جویای این مسأله هموم که چرا شرایط لازم برای نشر آهنگ های فرهاد دریا وجود ندارد و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های از فرهاد در ریا که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر رسیده نقل قول می نمایم:

"هنرمند سازیمت که بانراز وفود نغمه های زنده گسی و جریانات ماحولش سر میشود اگر مبتلاست یا اولاً هرد و نتیجه سیرطیچی جامعه خود تن می باشد، آب و نان فرهاد هایم حوادث و جریاناتیست که بند بند وجودم شهنانشان مید هسل و من آنچه رامی بینم، دوباره پس مید هم. از مدت هفت سال بدینسو عزیزترین وطنی ترین سرود (مولاعلمی) من سانسور شد. چراترانه (علم گنج) نپید گردید به خاطر کرد ام جرم آهنگ باد های آیند نشر نمی شود؟؟" برای پاسخ به این سوالات فرهاد دریا راهی رادیو تلویزیون می شم و در زمینه طالب پاسخ میگردد. و اینک پاسخ های ماکه از مقامات رادیو

تلویزیون دریافتیم. سید یعقوب وثیق معین وزارت اطلاعات و کلتور که با صمیمیت را به دفتر کار خویش بدینوقت به سوالات ما چنین پاسخ ارایه نمود:

محترم وثیق بر خورد زادیو تلویزیون در رابطه با استعداد های جوان چگونه است؟ مسوولین را در یوتولویون وظیفه دارند تا در هلهوی بشهره وظایف اطلاعاتی تئوری و تریبیوی و تفریحی خود استعداد های جوان را در رشته های نویسندگی نظاتی، هنر تئیل، آواز خوانی فنی و تخنیک کشف و زمینه های تربیت برورس و ارتقاء سطح مهارت های مسلکی شان فراهم و بر اساس ادعای مطرح شده در مجله جوانان امروز چه آهنگ های اوسره دیوارسانسور زده اند. اینک گفته های از فرهاد در ریا که در شماره دوم صفحه ۱۰ مجله جوانان به نشر رسیده نقل قول می نمایم:

پسندیده و احساس عال وطن پرستی سایر جوانان کشور با بخش برنامه های تلف هم سرچسته میگردد. البته کشف استعداد های جوان در زمینه های انانسر، نظاتی، هنر تئیل، دکلمه و شعر خوانی و رادیو تلویزیون به مقایسه آواز خوانی ساده تر است به این معنی که در اوللبان این رشته ها بعد از سیری کردن دوره های معین تربیوی درد اخل همین موسسه و علاه در کارهای برنامه سازی هم گرفته و نتایج کار های شان و سود مرا حسل ابتدا می هم قرارداد داشته باشد از طریق امواج رادیو تلویزیون بخش و شنونده گان و بیننده گان این دو وسیله آرایا درک نقش هاییکه به عده آنها سپرده می شود می بدیند ولی اداره رادیو تلویزیون آواز خوان را در صورتیکه واجد شرایط لازم نباشد از همان آغاز به صورت نیمه خت قبول نمی کنند. بناه تا وقتیکه بارچه آهنگ تازه وارد به اصطلاح پخته نشود برود موظف اجازت ثبت و نشر آنرا نمی دهد. در مورد انهاییکه میخواهند در بخش آواز خوانی، به اسلده سو های رادیو تلویزیون تازه گام هندی، تعامل چگونه است؟ باید تذکر داد که به خاطر آرزای استعداد داوطلبان آواز خوان کمیونی در ریاست موسیقی رادیو تلویزیون وجود دارد این کمیون وظیفه دارد تا آواز تازه وارد را از نگاه (سر) و تال، ولی، و دیگر نوم های آواز خوانی چن و آرزای کنسد. بعد از تصدیق این کمیون، تازه وارد به ثبت مقدماتی سک بارچه آهنگ درد اخل اسلده سو اقدام می کند. کمیون دیگری مشتمل بر کمپوزیتوران، نوازنده گان

و آواز خوانان سابقه دار روز زنده، پروف آهنگ ثبت شده را از جهات مختلف مورد بررسی قرار داده و در صورتیکه هنرمند معیار های لازم را داشته باشد اجازت ثبت اساسی آهنگ برایش داده میشود. بعد از ثبت و نشر چند بارچه آهنگ از طریق رادیو در صورتیکه هنرمند تازه وارد معیار های ثبت و نشر آهنگ را از روی امواج تلویزیون داشته باشد به ثبت و لبسنگ آن برای تلویزیون از طریق ادارات مربوط می برود. در مورد فرهاد دریا چه برخوردی در رادیو تلویزیون وجود داشته است. همین بروسه در مورد محترم فرهاد دریا نیز صدق می کند. به خاطر ثبت و نشر آهنگ های فرهاد دریا از همان روزهای نخستین همکاری او با رادیو تلویزیون، تلم امکانات تخنیکسی و هنری به اختیارش قرار داده شد. درست است که وی از ابتدا آکار هنری در رادیو تلویزیون در برتو استعداد سرشار و تلاش بیگسر و خستگی ناپذیر خود سرزود تر و بهتر از بسیاری چهره های جدید به درخشیدن پرد اختیولی نیاید منکرشده که بدون موجودیت همین امکانات محدود تخنیکسی بشری رادیو تلویزیون این موفقیت ها چشمگیره می بود. مطلب من از امکانات محدود تخنیکسی و بشری این است که ظرفیت موجود است یوهای رادیو تلویزیون و کارمندان تخنیکسی و نشراتی به مراتب کمتر از حجم تولیدات روزمره آنها می باشد. همین امر سبب می شود که از یک طرف در زمینه ثبت مطالب منجمله بارچه های جدید موسیقی تقسیم اوقات خیلی فشرده وضع گردد. و از طرف دیگر قسمت نشر آنها نیز بنا بر تعدد موضوعات

نشراتی نوبت مراعات شود. به ویژه در تلویزیون بنا بر ضیق وقت نشراتی تعدد برنامه ها اجای نشر آهنگ خیلی محدود است. بدینگونه سری هم به مدیریت عمومی نشر و آرزای رادیو تلویزیون می زتم تا به طور هر چه خاص در قسمت نشر و بخش و سانسور آهنگ های فرهاد دریا معلومات مفصل بدست آوریم. محترم شریف جمیلی شما قبل از همه درباره بروسه ثبت و نشر آهنگ از طریق رادیو اگر اندکی روشنی بخشید؟ آهنگ ها عموماً قبل از نشر به ریاست موسیقی معرفی می شوند. و بعد از چک و آرزای مدیریت عمومی موسیقی و چک اشعار و از جانب هیئت مسوول که اشعار را راقبل از ثبت چک می نمایند و بعد از اجازت آنها آهنگ کمپوز و ثبت می شود و بعد از آرزای شعبه نشر از نگاه وضع تخنیکسی و منتساز، آهنگ قابل نشر میگردد. پس در این صورت که آهنگ قبل از نشر همه جانبه چک و آرزای می شود چرا بعد از ثبت یک بار و یا هیچ به نشر سپرده نمیشود؟ در آن صورت انعکاس بخش آهنگ، شاید مانع نشر بیشتر آهنگ گردیده باشد. و شاید هم از همین سبب آهنگ های فرهاد دریا برای همیشه در آرشیف رادیو تلویزیون از نشر بازمانده باشند. ماد رار شریف رادیو تلویزیون هیچ آهنگی از فرهاد دریا نداریم که باری نشر نشده باشد باید بگویم که بعد از نشر آنها با یاد نظر داشت بازتاب مردم شاید آهنگ برای مدتی از نشر بازمانده باشد. گفته می توانید، آن عده آهنگ های فرهاد دریا که در آرشیف قرار دارند و اجازت ثبت ان از طرف رادیو تلویزیون داده نشده اند از کدام طریق ثبت گردیده

تیبلا هم به عرض رسانیدم که آهنگ ها از طرف مدیریت عمومی موسیقی و مدیریت آرزای رادیو تلویزیون قبل از نشر چک میشوند. ولی در قسمت آهنگ های فرهاد دریا باید گفت که یک تعداد آن از طریق ریاست هنر و ادبیات ثبت می شوند مثلاً (در پس شعر) به خواست برود میسوسر ان چن آهنگ ثبت میگردد که بعد ها شاید شرایط بیشتری آن مساعد نباشد. اگر چه فرهاد دریا نسبت به هنرمند دیگر در قسمت آهنگ های نشر زحمت زیاد کشیده و از جمله هنرمندان بدینگونه شده مردم است. و ما هم برایش قدر و قیمت زیاد قابل استیم ز سر شرایط هر چه بهتر تخنیکسی برای او همیشه مساعد بوده است. ولی به هر صورت باید اصول و مقررات را باید در هر زمینه بدیابود. در اخیر می خواهم بدانم که فرهاد دریا کجاست و در باره توضیحات مسوولین رادیو، تلویزیون چی نکرده اند؟ در روزهاییکه شماره زیر چاپ میرفت بنا بر تصادف نیک او را در گوشه پی از این شهر غریب یافتیم و جریان این راپورتاژ حضورش عرض نمودیم. خسی به ابرو نیانداخت اما در مورد توضیحات محترم وثیق و محترم جمیلی گفتند که (( با اجازت، من با ملکی تعلق دارم که جنده (( نسی )) ((ها)) و ((چرا)) هایشان را تنها خداوند آسمان ها قادر است پایین کند. تا آهنگ های بندی و زنجیری بنده از قید رهائی نیابند و تا شرایط نشر برای فریاد ها و دردهای تازه من ولتم مهیا نشود انتقد رخام هم نیستم که از گپ هایم بگردم. بالاخر من یک انسان هستم.))

بقیه از صفحه (۳۳) نشر میشده نامه های شکایت آمیزی از یک عده اولیای متعلمین و اداره های مکتب از بردن رادیو صنفها به خاطر شنیدن برنامه میرزاقلم شکوه داشتند. حتی پس از روزهای جمعه نامه های ارسالی عد می از نامه ها حاکی از آن بود که نشر برنامه میرزاقلم مانع انجام کارهای خانه در روزهای رخصتی میگردد. اینها تا ایندی میگویم که برنامه های انتقادی میرزاقلم تا همین اکنون مورد علاقه مردم است حتی در ولایات و محلات کستهای ثبت شده بارچه ها دست بدست میگردد. اما آنچه باید در این زمینه روشن شود اینست که به چه دلیلی در برنامه های (میرزاقلم) ماورین پایین رتبه میرزاقلم در تصادم نیز بارچه ها قرار داشت و همیشه آمرین اشخاص منبسط و یاد سیلین بازتاب داده شده اند؟ آیا واقعه حیات ادارات نیز چنین بوده است؟ - خیر، ولی بیان بی سروما - مانی ادارات در برنامه های (میرزاقلم) خود مبین بی کفایتی عده می از آمرین است ولی نمودار نقر کار نویسنده متن نیز میباشد - متن را کی مینوشت؟ گرچه شخصی متن را می نوشته مگر شخص دیگری کلمات رئیس را حذف کرده بجایش کلمه امر می آورد. - نمی گوید آنکس کی بود؟ خودم بودم. - در حالیکه شما در این کراکتر خوب درخشیدید چه شد که یکباره از آن کنار رفتید؟ علاقه مندان را عقیده بر آنست که گویا شما مصروف پیشبرد امور ریاست شده اید. - این میتواند عاملی از عوامل

بشمار آید. مگر درست زمانی با هنر تئیل خد احافظی نمودم که اوج کارهایم بوده نوبالسر (( باطلای اروپا )) (( بلاتینی )) هنوز سیار جوان و با انرژی بود میتوانست در چندین مسابقه دیگر نیز بازی کند اما قبل از ضعیف جلوگیری با نوبت سال خد احافظی کرد. من نیز با شما هده آثار بجزی و با این احساس که مبادا به اصطلاح بر سردهای دوستان بریم با تئیل خد احافظی کردم. - باید گفت که در کشور ما صرف بعد از برگ هنرمند ترازوی طلاسی محفل مات او را برقرار میسازد. در حال حاضر به خاطر از سرگیری راه میرزاقلم و گسترش جهان انتقادی آن در سطح بالاتر از یک کارمند پایین رتبه چه کمکی می توانید؟ - اگر باب تمهید چنین برنامه می در سطح رادیو تلویزیون باز شود و مقامات مسوول هنرمندان را اندر این عرصه بکارند حاضر فقط به ادامه نوشته های قبلی، متن بارچه ها را ترتیب نموده به اختیارشان بگذارم. شما گشته از برنامه میرزاقلم ۲۲ سال را صرف پیشبرد برنامه رادیو صدای مردم نمودید پس لطفاً عامل موفقیت تان دربرنامه اخیر الذکر را توضیح نماید. - رادیو صدای مردم، برنامه ایست اجتماعی که نمیتواند بدون انتقاد مورد قبول واقع شود. من معتقدم که با برنامه های انتقادی کمی محتاطانه تر باید برخورد کرد، این درست است که عنصر اصلی و اساسی چنین برنامه ها را انتقاد تشکیل میدهد مگر بعد از انتقاد باید راه حل اصلاح نقیمه را نشان داد. به خاطر آن که در سال ۱۳۰۶ - وقتی برنامه (رادیو صدای مردم) بقیه از صفحه (۷۰)



# زنی با همزار

# ویکت نام

از خوشاوند ما دخترکی بنام ((گللی)) که حدود چهل تا چهل و پنج سال قبل در خانواده یک مامور محلی به فرزند ی پذیرفته شده و آنوقت پیش از پنج سال همزیستی، در گاه هیئت اطلاق در دستند ارم. از آنهایی که او را میشناسند یا میتوانند درباره زنده بودن یا نبودنش اطلاعی داشته باشند، بنام انسانیست تقاضا میشود تا در نستی های خود رایه ادرس ما ارسال دارند. به کسانی که محل دقیق فعلی او را بنویسند یا درباره مرگ او گواهی دهند، ادای سیاسی مادی نیز صورت خواهد گرفت.

(( محمود یاری برادر زاده )) (( گللی )) گمشده ساکن (۰۰۰) ناحیه بالکاش ازمیر - به وکالت سایر اقربای نزد یک او (۰۰۰))

می کشید. مگر امکان دارد پیدا نشود ] آقای من، من هنگامی که در گمرک استانبول رئیس هیات معاینه بودم، او را شناختم. حتی هیچ نمیتوانم فراموش کنم که در آن روزها، روزنامه نوسان بسیار به سرگوش کارمندان گمرک می چسبیدند. به هر حال، بزرگرم به موضوع ((خانم اسمار)) در یکی از روزهای یک سخت گرفتار بودم، اطلاعی بهار رسید که یکی از مسافران کشتی ایکه از دریای سفید به بندر ما وارد میشود مقدار چشمگیری قاچاق از اروپا با خود حمل کرده است. خبر هنده نیز شخصاً در گمرک حضور داشت تا نمیدی چشمگیر خبر گزاری او، از دستش نرود. ماهم از انجمله ماموران بیمهره ای بودیم که نسبت نقدان ((روابط حسنه)) یا قاچاقبران، اکثر محمولات غیر مجوز را ضبط و رسا محصول میکردیم.

**خانم شکلات**  
**نوشته: عزیز نسیب**  
**ترجمه: شفیق رمگند**

پیش از آنکه کشتی مورد نظر، به ساحل بعلیو بگردد، یک موتور تیز رفتار فرمزی از سوی شهر آمده. دم دروازه گمرک توقف کرد. همچنان، گویا به بدیر همی گمرک نیز تیلیفونی هدایاتی رسیده بود. گفتم ((گویا هدایاتی رسیده بود)) بخاطر آنکه نام تیلیفون کننده به عنوان ((اسرار ولتی)) از دیگران نهفته می ماند. مدیر همی مارانزد خود خوانده گفتم: ((به خانم بتول که یکی از مسافران این کشتی است، موقع بیاد شدن اطلاع به هید که موتور دولتی منتظر اوست)) ما بحساب خود رسیدیم. کمی بعد کشتی وارد بندر شد. طبعاً برای اینکه عمل بازرسی به درستی انجام پذیرد، فرود آمدن مسافران از کشتی ممنوع بود. اینک در همان هنگام من به بتول خانم برخوردیم. گفتید خوشاوند شماست. آه بلی. عمه تاها ۰۰۰ ولسی خدا از سرجم ما بگذرد. چنین بانویی هر چند سال یکبار به دنیا می آید یعنی خانمی که موتور رسمی در بدخل گمرک منتظرش باشد. ما خانم بتول را با احترام لازم، از کشتی بیاد و به موتور دولتی سوار کردیم. بالا پوش پوست نفیس و گرانبهاران جوش گرمای تابستان، خانم را امتیاز خاصی می بخشید و در یک نظر فعمیده، میشد که از-

سفر اروپا برگشته است. خانم برای اینکه محصول گمرکی نه برداخته باشد، در بالا پوش پوست را که رویم پوشیده بود، از تن بدر آورده با چند انوار شامام دیگر مسافرتش که هم تول بکسوم سیست پشت سر را انباشت، در موتور جا بجا کرد. سپس رو بپا کرده دستور داد: ((بقیه لوازم مراد رستت نگهداری کشید. فردا کسی را دنبال آنها میفرستم)) ما بعد از ادای احترام در نیال موتور خانم بتول، به کشتی حمله ور شده به بازرسی دقیق و سرگش کتند. خود آغاز کردیم. البته، این بحال یک عنعنه در - آمده است که در کشتی وارد اروپا به وطن، خواه ناخواه اشیای قاچاقی کشف میشود. در صورتیکه لازم دید، شوی این وظیفه ما گمرکچی ها بود که بر برخی از آنها انگشت معاند بگذاریم، ولی من در تمام عمر کشتی که اینقدر محمولات زیاد قاچاقی حمل کرده باشد، تا آنروز ندیده بودم به حدی گش کتند بود که کلاه شعبده باز با کبوتر و خرگوشی که از آن بیرون می آورد، فراموش ما گوردید. از یک جمعیه نسبتاً کوچک نقد رمال قاچاقی بیرون می آمد که میتوانست یک مغازه فیشن فروشی را پر کند. آنچه از نظرمن تحسین بر انگیز و در همین حال حیرت آور بود، این بود که تمام اشیای از نظر کمیت و کیفیت و حتی مورد استعمال تصنیف و تفکیک شده بود. حتی یکی از همکاران ما گفتم: ((با با آفرین برای این افراد (۰۰۰) حتی در گمرک ما اشیای به این نظم و نسق ترتیب و تنظیم نیافتند است.)) بنظر می رسید که درین کارهای یک گمرکچی متخصص داخل باشد. زیرا تصنیف و تفکیک مشکلی صورت گرفته بود که یک یک با تعلیمات نام گمرکی ما تطابق داشت. فقط یک اشتباه در کار آنها دیده می شد: مطابق به حکم تعلیمات نام مواد محترقه نباید در جای نزد یک حرارت گذاشته شوند و لسی اینها امری های قاچاقی را در حواشی دیگه بخسار کشتی پنهان کرده بودند که این بگلی اشتباه است. فیروزین، لایترها، ساعتها، عطریات و زیر پوش ناپلونی خانم ها، همه در جاهای دقیق جا بجا شده بود.

همکار دیگرم بر سبیل تحسین گفتم: ((اگر چنین یکی از قاچاقچی های ما هر را، مامور تنظیم و تصنیف تحویلخانه های خود نسامیم، روزی در میان درم بر همی تحویلخانه هافرق خواهیم شد)) - یکی دیگرم از ماموران ما از سوراخی که در یکی از اتاقهای کشتی کشف کرده و مشغول بیرون آوردن سینه بند ها، سینه های مصنوعی و حلقه های زلف ساختگی از آن بود، نقد رازین قبیل اشیای بیرون آورد که اتاق تا دهان پر شد ولی هنوز هم از آن سوراخ سینه بند موی ساختگی خارج میکرد. خدای من! آیا درین کشتی معدن سینه بند وجود

دارد یا اینکه فابریکه مخفی تولید سینه بند در آن تعبیه کرده اند. خلاصه نقد راشیای قاچاق از سوراخ سینه های این کشتی بدست آوردیم که خود ما هم دچار حیرت وهم وحشت شدیم. کشتی بان اظهار داشت: - فیرومکن است این اشیای ازین کشتی بیرون - آمده باشد زیرا این کشتی مسافربری است در حالیکه این مقدار جنس را حتی سفینه های یکمده تنی باربری نمیتوانند حمل کنند. بر شما این ها را از کجای کشتی خارج کردید؟ - از عقب کشتی. انبار عقبی ازین اشیای مالا مال است. کشتی بان گفت: - بهتر است دیگرم جستجو کنید. از وضع چنان پیدا است که هر چه بگردید بیشتر اموال قاچاقی به دست خواهد آمد و چون کشتی ظرفیت حمل اینقدر وزن را ندارد، جا بجا فرق خواهد شد و آنکامسؤولیت فرق شدن کشتی را نمیتوانیم بعدده بگیریم. هرگز فراموش نمیکم که روزنامه های وقت نوشتند: ((تحقیق اینکه اینقدر جنس با این ظرفیت توسط چه کسانی قاچاق می شده نقد رجالب نیست کید انیم چگونه این خارقه صورت عمل گرفته است.)) در هر صورت، کشف اموال قاچاقی آسان و لسی شناختن قاچاقچیان شوار است. زیرا از آشکار کشتی تا مسافران همه از خود سلب مالکیت میکنند و میگویند این اجناسی به آنها تعلق ندارد.

بگذریم آقا... راستی اسم شما چه بود؟ - محمود. آری محمود بی فرزندم. با بتول خانم اینک در چنین روزی افتخار شناسایی یافتیم. بعد ها وقتی کشفیات بعمل آمد که قسمت اعظم آن به بتول خانم تعلق دارد، بی کم و کاست به وی سپرده شد. از آنوقت به بعد در میان مسافرینی که از اروپا بر می گشتند، گاه گاهی با بتول خانم بر می خوردیم ولی چندی بعد دست حمایت سیاسی از سر خانم بتول برداشته شدند و نه تنها مثل گذشته هامر مقام عقاب ایشان به گمرک نیامد، بلکه بنظر می آمد که از مقامات بالایی دستور داده اند تا وی را خیلی به دقت مورد بازرسی گمرکی قرار دهیم. ما بیچاره ها چه می کردیم؟ ما فقط مجریان دستوریم لایتر. آیا شایعات و افواهاات زیاد درین باره جریان را تغییر داد؟ یا اینکه بتول خانم از چشم مقام حمایت کننده سیاسی افتاده بود، این را نمیتوانستیم درک کنیم. کاروبار اداری ما تقریباً همه بدین سان طی میشود و استقراری از خود ندارد. یکبار می بینید دستور می رسد که فلان مسافر را بازرسی نکند، ناگهان امر می دهند که فلانی را از نیمه سوزن -

بگذرانید. یکبار اینطور باری آنطور... این که کار نشد. آقای من، برای تنظیم کار یک کشور، پیش از هر چیز استقرار لازم است. مامورین گمرک هم باید بد رستی بدانند که چه کسی را مورد بازرسی قرار دهند و چه کسی را نادیده بگیرند. تا اشتباهی در کارشان رخ ندهد. طوری نشود که درین بیخبری آنرا که باید مورد بازرسی قرار دهند ندهند و آنرا که باید بی چون و چرا بگذرد، تلافی کنند و کرده و ناکرده یکی شود. در یکی از همین موارد، بتول خانم بازم از سفر اروپا برمیگشت. بطور خاص امر داده شده بود تا - هر چه را با خود دارد بدقت بازرسی کنیم و حتی از - بازرسی دقیق بدنی نیز امانت داریم. بتول خانم در آغاز به فکر اعتراض افتاد ولی همینکه به جدیست موضوع بی برد، سخت شگفتی زده شد و فریاد زد:

**خانم شکلات**  
**نوشته: عزیز نسیب**  
**ترجمه: شفیق رمگند**

خدا ی من: مگر حکومت عوض شده است؟ ایسن چه حرفه است که میزنید؟ اگر تغییر می کرد؟ بیسی شبهه آگاه میشدم ولی من نشنیدم که حکومت تغییر کرده باشد. حکومت تغییر نکرد است. پس وزیر تغییر کرده است؟ - خیر خانم. - خوب، پس در اینصورت این کارها چیست که میکنید؟ آیا موضوعات تغییر کرده یا رژیم سیاسی عوض شده است؟ در واقع بتول خانم حق بجانب بود. ولی اصرار کرد بیس: - در هر صورت موضوع تغییر کرده و ما بازرسی میکنیم آقای من، به بازرسی آغاز کردیم. یکی از - همکاران جنس لطیف ما که مامور بازرسی بدنی بتول خانم بود، به استثنای جای که ناگفتنی است از تن و بدن او، معادل محتوی یک دکان زرگری مرورید و جواهرات بدست آورد. ما چنین نتیجه گرفتیم که بتول خانم از تغییر وضع اطلاع قبلی داشته و همین جهت در اخفای زیورات، تن و بدن را بکار انداخته است. در فیران مثل موارد دیگر

میتوانست بطور علنی وارد کند. بعد از کشف جواب - هرات از سفینگانهای بدنی، بتول خانم حالتی حیرت زده بخود داد و گفت: - واقعا حیرانم. هیچ یک اینها ازین نیست. خدا یا، کدام فریاد به اینها را بدین اطلاع قبلی در سفینگانهای بدنی من، جا بجا کرده است؟ من در زنده گی خودم، زنی به زرنگی و هوشیاری بتول خانم ندیده ام. فرزندم محمود ی میگویند زنی زیبا عقل کثرت دارد ولی باور کنید که بتول خانم این قاعده مستثنی بود. مدتها ی مدید و فعات مکرر کشتی های که به خارج رفت و آمد داشتند، مسافرت کرد. حتی یک دفعه که هیچ از یاد نمی برم، در حالیکه اسوال زیاد قاچاقی از نزدش گرفته بودم در کمال خون سردی اظهار داشت:

هیچ یک اینها مال من نیست. می ترسم اینها جز اموال امدادی امریکا باشد که به کشور ما میفرستند. بازرسی گفت: - مگر اموال امدادی را پنهانی میفرستند؟ - امداد حقیقی طوریهائی صورت میگیرد. نباید مردم بدانند که این نیکی و کمک از جانب چه کسی بعمل آمده است. یکی از دوستان خارجی وقتی می بیند که حال کشور ما چقدر زار است، با د نظر گرفتن اینکه لطمه بی به فرور و حیثیت ما وارد نگردد، خواسته این اشیای را رجده انهای من مخفیانه جابه جا کند. مگر این غیر ممکن است؟ محمود بی، اگر نظر مرا بپرسید بتول خانم برای مملکت نایده، زیادی داشت مع الاسف بین ما ایسن ارزش او را دریافتند. اگر در هر سفر خارجه زیادنی سه نفر خانم دیگرم مثل او اشتراک کرده و اشیای گرانبهارا مخفیانه با خود می آوردند، مطمئن باشید که کشور خیلی پیش ازین روی پای خود ایستاد بود. فکر کنید آقای من، این زن بیچاره بدون یک بسول معرف به تنهایی به سفر اروپا رفته و در بازگشت به ارزش صد ها هزار لیره اموال بشکورت وارد میکرد. دیگرم چه میخوایم؟ خانم، مگر ما از سالها به اینسو به این امید نه نشسته ایم که امریکا بیا قرض دهد، کیدت باز کند و کمک بفرستد؟ در حالیکه همین خانم بتول به تنهایی به همه کمک های امریکا برابر است ولی نگاه کن بجای اینکه چنین خانمی را تشویق و کمک کنند تا زود زود به امریکا و اروپا رفت و آمد کند، مانع مسافرت وی میشوند. خیر، خیر، عزیزم عقل ما هرگز به سرا بر نمیگردد. ما قدر شناسی نمیتیم چه ها که در حق این زن بیچاره روانه داشتیم. در یکی از دفعاتیکه بازم اموال زیاد قاچاقی او را گرفتیم و این مورد هرگز فراموش نمیشود، بازم تکرار کرد: - بقیه در صفحه (۸۹)









# حالا که پرسیدید پسی بخوانید

نوٹ زلمی ژورنالیست راد یو۔ تلویزیون پاسخ میگوید :

او و منگل از صاحبہ بد می برند ، اگر نہ  
 از انہا می برسیدیم \*  
 - احمد سے یہ ہنرمند خوب کشور حال کجاست؟  
 - فعلاً منہیں تحصیل در خارج از کشور  
 اند \*  
 - آباروی رده آوردن اطفال ہنرمندان  
 ہم مدہ است؟  
 - مدہ نیست ، عاقلہ مادری و پدری رول دارند \*  
 سوسن ارزو:  
 - میگویند هنگامہ قبل از ازدواج در المان  
 د فلم ہا ظاہر می شد ؟  
 - فلمہایں بھر صورت ، اما آوازہ اسٹ  
 کہ در این روز ہا از احمد ولی طلاق گرفتہ است \*  
 سید میرزا حسین:  
 - چرا فلم ہا ی افغانی درین اوآخرد ربرده  
 تلویزیون دیدہ نمیشود آیا تنہا فلم ہا ی خارجی  
 حق نمایش راد آرند ؟  
 - منظور تان فلم ہا ی جدید افغانی است  
 و یا میخواہید فلم ہا ی سابقہ را برای بار پنجم  
 ببینید \*  
 یحیی نیازی:  
 برادر سوالات بی مزہ شمارا پاسخ ناگفتہ  
 پاسخ می گویم \*  
 لیلا ہاشمی:  
 چرا با نطان خوب با حامد نوری صاحبہ  
 صورت نمیگیرد؟  
 - منظور تان حامد جان است کہ تازہ در تلویز  
 یون اخبار می خواند ؟  
 - چرا عبد اللہ فہیم ازدواج نمیکنند؟  
 - بہ خاطریکہ اکثر اطفال است و نمی خواهد  
 پدر اطفال نبود \*  
 - مجلہ سہارون برای مردم ما است چرا عکس  
 ہنرمندان داخل راکم چاپ می کند؟  
 - چشم بخیل کور \*  
 - چرا بعضی ہا با ہنرمندان و نطاقان  
 مرد حسادت می ورزند \*  
 - اصل سوال راد ردل نگہ داشتہ ایسند  
 و (دم) ان را برای ما ترستادہ اید  
 - اسند بدیج باکی نامزد شدہ ؟  
 - با کسی کہ ہمراہیں عروسی می کند \*



ف • ارزو  
 - چرا وحید صابری با علائمندان ہنر  
 برخوردار خوب نہ ارد \*  
 - منظور تان بیشانی ترسی است یا کانگہو؟  
 شکلا غمگین و حمیدہ تنہا:  
 - احمد ظاہر در مجموع چند اہنگ در ارشیف  
 راد یو ثبت کردہ است \*  
 - چہار صد اہنگ  
 - چرا در تلویزیون فلم ہا ی راجس کھنہ  
 زیاد نشر میشود \*  
 - درک و بالایی ، قرارداد با رساں رابردہ بود \*  
 بابہ مد بین از خیرخانہ مینہ:  
 - چرا سیماترانہ ۴۰ دقیقہ بیش از آمدن موٹر  
 شان در ایستگاہ ارایس کردہ می ایستد ؟  
 - می خواهد اوبد اند کہ شمار روزہ ۴ دقیقہ  
 در ایستگاہ سرویس چی می کنید ؟  
 علیہم نایق ہونیانی:  
 - آیا رخسانہ ہنرمند سابقہ نارزندہ است ،  
 اگر بلی در کجاست؟  
 - ا بلاعات میرساند کہ زندہ و سلامت است  
 اما دور از وطن \*  
 حیات اللہ مسافر محصل پ انجنیری پوهنتون  
 کابل:  
 - آیا ممکن است با نا شناس صاحبہ کنید ؟  
 - بلی اما از طریق تیلیفون  
 د کیہ فرغ متعلم الکترومیخانیت کابل:  
 چرا سیماترانہ تن بہ ازدواج نمیدہند  
 علت چیست؟  
 - عقل کہ ختہ شد ، انسان سختگیر تر  
 می شود \*  
 - اعصابی ارکستر گل سرخ موہا ی با نواد رکدام  
 ارایشگاہ شکل میدہند ؟  
 - نا یاد در سلمانی خواہران \*  
 - چرا بعضی از نطاقان حین خواندن مطلب  
 بہ ان توجہ نمی کنند؟  
 - حافظہ نمان نویست \*  
 ستورہ یوسفی محصل طب:  
 رحید امید راہ دیگری برای سھرہ شدن نہا -  
 نست کہ از لباس نرئی و رقہ برک دانس استفادہ  
 کرد ؟  
 - پس از چی استفادہ می کرد !  
 سہیلا عزیز:  
 - اسم اصلی نغمہ چیست؟



# برنامه ریزی عمومی

بقیه از صفحه (۲۳)

ریزی در مورد هدف های معینی که آثارش قابل پیش بینی است. برنامه ریزی عمومی در مورد همه چیز خواسته می شود، و مخالفت به حق با لگم کسبختگی هوس ها و خود خواهی ها مبدل می شود به مخالفت با آزادی، که تحققش تنها با بازگذاشتن راه برای امکان ها و ابتکارها صورت پذیر است.

وقتی که این مثال ها را با هم می سنجم، در نظر اول همیشه به سوسیالیسم حق می دهیم. ولی همین که خواسته ها جنبه مطلق می یابند و راه بر هر امکان دیگری بسته می شود آن خواسته های صورت بهم و نامعین درسی آیند. از این رویه جای آنکه تسلیم مطلق انگاری شویم باید بگوئیم برای این برش ها با ساختن درستی بیاییم: محدود ساختن فرد، و امروز اخلاقت، تاجه حد باید پیش برود؟ مالکیت فردی تاجه حد باید باشد و مالکیت جمعی تاجه حد؟ برنامه ریزی تاجه حد ضروری و سودمند است، و تاجه حد می توانیم جریان امور از راه آزادی ابتکار انسانی اعتماد کرد؟

سوسیالیسم در اساس خود با سد ارادته آزادی و عدالت برای همه است و از مطلق انگاری دور است. هر کسی میتواند از راه بینش تعقل با آن بیرون بیاید، و از این روسوسیالیسم می تواند همه مردمان را به هم پیوند دهد. ولی این قابلیت آن زمان از میان میرود که سوسیالیسم به ایمان تعصب آمیز مبدل شود و از راه مطلق انگاری صورت جزئی پیدا کند و به زور توسل پیوندد.

بقیه از صفحه (۲۵)

من به دعوت اتحادیه ژورنالیستان چکوسلواکیا در برابگ هستم. آقای کیزاروف - خانم دکمارهمان داران صمیمی دفتر اتحادیه ژورنالیستان در آشنا ساختن با زنده گی مردم چک و سلواک محبت مینمایند. فرصت می یابم شهرها و قریه های دیگر را نیز ببینم. زیبایی در همه جاگسترده است. در بواک مرکز و در بوهیمیا شهر کراستل های زیبا در کالهری جاییکه جنگل های سبز حضور دارند. در دل این جنگل ها کارخانه کیتارویلون های خوش صد اینسلم (( سرمونی )) فعالیت دارد. این جای زیباترین کیتار ها و ویولون های دنیا، سالانه نود هزار کیتار، چهل هزار کمان ویلون، بیست هزار ویلون کوچک برای اطفال تهیه میگردند. در پدر از بخش های کارخانه بوی معطر چوب و نوای کیتار خاطر سرور دیدار را برام ماندن می ساخت. وقتی در براتسلاوا مرکز جمهوری سلواکیا بودم، از تفریحی شهرک صنعتی و زراعتی دیدم. در همه جا دریاها، ابرها و جنگل ها سبز بود. پرفیض اند، انگور باغها مزه های وسیع در همه جا در خدمت انسان است. دست توانای انسان همه اینها را رام خود ساخته و تا می تواند آنرا برای رفاه خود استخدام میکند. چک ها و سلواک های امروزین، از تکالوزی معاصر استفاده وسیع مینمایند. کارخانه های بیشتر با سیستم کامپیوتری کار می کنند. ترانسپورت شهری با ده ها هزار تیز رفتار، بس، تراموای، و وسایلی برقی تا مین است. معنی زنده گی در چکوسلواکیای امروز، بهسپار وسیع است. زنده گی یعنی کار، تفریح و لذت یاب شدن از طبیعت. برای همین است که برنامه زنده گی مردم این کشور همه امکانات ورزش های عالی فرهنگی و اجتماعی را در اختیار چکوسلواکیا کشور نایشگاه های هنری است.

وقتی در جاده های قدیمی شهر قدم می

گذاری آنجا تلم حکایه های تاریخ را می بینی صد ها نقش حرفی دریل چارل و تصرف میسی صرف اند. لحظه های گریز بای تاریخ، زنده گی و اما نا ها را نقش بندند. موسیقی برای مردم روالا است. سفونی های جادویی را مردم با سمفونی گوش میدهند. خانه موزارت تاکنون در رتسلاوا بر خاظره است. در آن محله همه زیبایی های قدیمی چنان جاودان است که برای یک لحظه هم احساس نمیکنی، امروز باشد. انگار قرن ۱۵ است.

در جاده های قدیمی در چکوسلواکیا وقتی از هر کجا که می گذری، قدیمی ترین زیبایی ها، شهرکها

امکانات به خاطر رفاه همگانی سریعاً دستگیر هر فابریکه و هر مزرعه میگردند. مردم در هفتاد و هشتاد سال گذشته ملی شدن به مسایل زیادی توجه دارند که تاکنون از توجه به دور بوده است. چند نکته را در مباحثه ها میخوانم: مسوول شعبه اقتصاد روزنامه رودی براوا - گفت: (( همه عرصه های حیات مابازسازی میگردند و تقریباً هیچ بدیده از بروسه بازسازی دور نمی مانده است. ))

شهروند چکی گفت: (( تلم ساختمان های قدیمی شهر نو سازی میگردند. یک جریان عمومی ساختمان های جدید و نو سازی عمارات قدیمی مساله

## هزاره در جستجوی ...

وسبک های معماری تاریخی را می یابی. عمارت بلند را که بردوش فلان استوار اند و ستون های راکه کردکان سنگ شده بر شانه گرفته اند. تیاتر قدیمی شهر چنان زیباست که مهندس معاصر قادر نیست مثال آنرا بسازد. از شیشه تیاتر دیگری ساخته اند تا زیبایی و ظرافت کار یک قرن را باقرن دیگری پیوند دهند. این جایزیل تاریخ باید عبور کنی و قرنهارا در نوردی تا به آن روزگاران برسی که شهر فقط قلعه های زیبا بود ولی فرهنگ متعالی و هنر والا ترا و گرامی تر بود. من فقط دو هفته در برابگ بودم و تمام این مدت به جستجوی قرنهای میراث زرا تاریخ این سرزمین پراز قه ها و افسانه های تاریخی است. این روزها مردم چک و سلواک حیات سیاسی و اجتماعی شان را نو سازی مینمایند. تغییرات بسیار اساسی در شیوه کار، آفرینش محصولات و روند عمومی خدمات اجتماعی بدیده آمده است. مرفه بسوی دموکراسی فراختر گلم می نهند و استفاده از همه

مسکن و خدمات اجتماعی را در کشور مامور نمودند. (است ۱۰) یک کارگر فابریکه موتور سازی لیا زگت: (( در این روزها رهبری فابریکه ها طور انتخاب می تعیین میگردند و به شوخی می اذانه نمود اما در یکی از فابریکه های سلواکیا دختران و زنان متحد شدند و یکتن از پسران زیبا و جوان را رئیس فابریکه تعیین کردند. ))

و جالب خواهد بود تا در مورد مجله مشابه سبازون یعنی مجله کویتی نیز بدانید. مدیر مجله گفت: (( کویتی در ۱۸۲۷ وجود آمده و مجله هفته وار بسیار قدیمی است. (۶۴) صفحه دارد و چهار صد و پنجاه هزار تیراژ دارد که دو نیم میلیون نفر آنرا می خوانند. همچنان نشرات ضمیمه نیز دارد. ))



یافته است. ادبیات ملی در چکوسلواکیا بعد از قرن چهاردهم پیدا شد. آثار دالی میلدر همین زمان انتشار یافت. تاسیس بوهنتون برآگه در قرن چهاردهم در پیشرفت زبان ادبیات چک نقش به سزا داشت. که جریان فکری و ادبی را رئیس این بوهنتون (( یان هوس )) رهبری میکرد. وی و پیروانش ادبیات را به راه مباحثات و مشاجرات کشیدند و نیز به راه سرگرمی کشانید و رفته رفته روابط نزدیک بین چک ها و سلواک ها را تا مین کرد. در نتیجه دوران سلطنت رودلف در قرن شانزدهم به دوران طلایی ادبیات چک معزوف شد.

بعد از دوران های که وضع ادبی فراز و نشیب های یافت در ۱۸۷۰ احیای تازه می گرفت. ۱۰ سال ۱۸۹۰ تا ۱۹۱۸ که جمهوری چک و سلواک پایه گذاری شد ادبیات چکوسلواکی خصوصیت اروپایی یافت و درین زمان ایلیکه و کافکا که به آلمانی مینوشتند شهرت زیاد یافتند.

اکنون که فهم عمیق و احساس مسوولیت نویسنده گان را اخطار میدید چشم امید بیشتر به جوانان است و این جوانان آرام آرام در ادبیات جهانی راه باز میکنند. اما این نوشته کومیتوس که چند قرن قبل گفته و آنرا از جستجوی چند قرن می نویسم هنوز سطر خوب کار هر شاعر و نویسنده چک و سلواک میتواند باشد. (( در واقع اروپا از آسیا جدا است و آسیا از آفریقا و آفریقا از امریکا و میان کشورها و امپراطوری ها کوه ها و دره ها رودخانه ها و شت ها واقعند. اما یک زمین مارا از وقت میدهد و یک هوا همه را در بر میگیرد و یک آسمان بر بالای سر همه است و یک خورشید به همگان می تابد. ۰۰۰ ماهنگی در خانه مشترکی زنده می می کنیم. ))

میانند. اگر او زیبا و جذاب است، جوانکهای عاشق همدیگر بزمخت چنانچه هیروئین باید باشند. با هم نزار کردند، ولی بگورن پس چرا رنج میبرد؟ صاحبان زمین و نهایی که پول قرضی میدهند برای سرمت بخششی چرخهای ماشین مناسب اند. جان نوبت فلم (( قیامت نس قیامت نگه )) میرسد. درین فلم دختر و پسر تازه کار بودند، و لسی این فلم به فانیتری مقاله شریسی شباهت داشت. در این فلم یک نوع جلوگیری از رضای تعالیات جنسی به مشاهده می رسد.

## چگونه میتوان ...

بقیه از صفحه (۶۵) متری شهر برلین واقع میباشد. در مکتب مذکور ۱۰۰۰۰ نفر دانشمندان مشغول آموزش می باشند و کمک واقعی با ایشان صورت میگیرد. این اطفال در مکتب تعلیمات عمومی معمول، نسبت ناگامی های بی درسی بدروس خویش رسیدگی نتوانسته که بالاخره اهتمام بخورد و از دست می دهند. موا د جدید درسی که با تجارب روزمره زنده گی ارتباط ناگششتنی دارد، در ایشان اعتماد به نفس و تمایل رفتن به مکتب را دوباره احیا نموده است. نرات درسی خوب غرور و حسن اعتماد بخود را در ایشان خلق کرده است.

به امروز قوی نیز توجه خاصی میشود. ۸۲۰۰ نفر مشورتی، کارهای زیادی را برای اطفالیکه استعداد ناقص میان صدائی دشواری دارند، پیش می برند. تقریباً ۸۰۰۰ طفل با داشتن انواع مختلف نارسانی ها از موسسات مقداتی الی زمان مکتب باز دید بعمل می آورند. مرسیون و معنمین ماهر همه ساله تقریباً ۷۵۰۰۰ طفل الی سن ۶ سالگی و ۱۲۰۰۰ ساگرد مکتب مصرف می گردند، تا کسک ممکن برای آنها بعمل آورد. باشند و یازدهن آنها را به مکتب عمومی حفظ کرده بتوانند. تحقیقات طی بیشتر از همه متوجه از بین بردن معلولیت معینه میباشد. در سال اخیر تدابیر دولتی تسهیلات تازه ای را برای والدین اطفال در قسمت واری و رشد شخصیت آن ها و در زمینه انتخاب مستقلانه سلك فراهم ساخته است. بدین ترتیب ایده کمک به ضعیفان، جامعه عمل می پوشد. بسیاری از کشورهای منجمله آلمان دموکراتیک تجارب اندوخته خویش را به شعبات اختصاصی سازمان ملل متحد انتقال میدهد.

## راه های جدید اخلاقی در فلهای ...

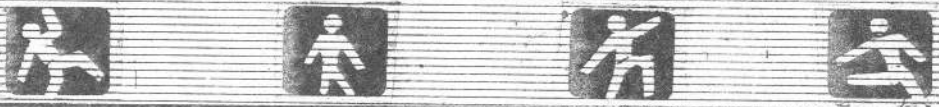
کشدین لباسهای را که از تنه دل به آن رضایت ندارد، رد کند. فریاد کارکنان سندی بالا میشود که: (( او خود را چه تکرمیکند؟ )) (( سوز و آلیا )) در فلسم (( خون بهاری مانگه )) بالیاسهای آب بازی میخراند و (( ریکا )) برای به دام اندازی مرد ها باید در فیشن شو اشتراك نماید. برای سینا این امر برگ تلقی می شود. هیروسی چون (( مینا کسکی ))

بیاد هوس و سوا می بسازد و با مانند یک راه رفیقانکند. ولی در چنان حالت سنن و تعذبات مرد را آزادی بر آورده سبازی خواست های جنسی می بخشند و با وحی آنرا میدهد که خانم خود را گذاشته بدنیال زنان دیگر سرگردان باشد بدون آنکه کدام رسوایی متوجه او گردد. انگیزش و هدف در سلوسک انسان در غیاب آن واضح میشود.

بقیه از صفحه (۵۵)

عطش جنسی از طریق عروسی و آزادی جنسی فروکش میتواند هرگاه عنصری چون تعالیات جنسی یک زن وجود میداشت طوریکه (( معیشت با ت )) در فلم (( آرت )) از آن طفره رفته بود، شوهر باید مقصر بنداشته میشد نه زن. زهر عامل گمراهی جنسی زن شوهرش بوده است. خارج از چارچوب ازدواج زن در راه بر آورد سازی روزهایش تا گمراه است یا خود را





# خبرهای ورزشی

## سفر دوستانه و مسابقات

تیم منتخب هاکی که جهت انجام یک سلسله مسابقات و تمرینات مشترک خانم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن بازگشتند. این تیم در مدت اقامت خویش یک سلسله مسابقات و تمرینات مشترک را با تیم منتخبه هاکی سمرقند و تیم جوانان سمرقند انجام دادند که برتیم های یاد شده غالب آمدند. همچنان در سایر مسابقات دوستانه و تمرینات مشترک، تیم منتخبه هاکی افغانی نتایج قناعت بخشی را بدست آوردند. نتایج ورزشی تیم هاکی خوب و عالی ارزیابی گردید.

تیم منتخبه هندبال پسران کشور، بنا بر قرارداد کلتوری میان کمیته دولتی سپورت جمهوری ازبکستان اتحاد شوروی و کمیته سپورت جمهوری افغانستان جهت انجام مسابقات و تمرینات مشترک، که چندی قبل عازم اتحاد شوروی گردیده بودند دوباره بوطن عودت نمود و اعضای تیم در مدت ده روز اقامت خویش مسابقات جالبی را انجام دادند.

طبق پلان مرتبه سال ۱۳۶۲ فدراسیون پهلوانی کمیته دولتی تربیت بدنی و سپورت جمهوری افغانستان مسابقات پهلوانی زیرسین مختلف که چندی پیش زیر نظر فدراسیون مربوط در دستند - بوم ورزشی کابل دایر گردیده بود پایان یافت.

همچنان مسابقات انتخاباتی تیم ملی پهلوانی کشور برای سال ۱۹۸۹ بتاريخ اول جدی سال ۱۳۶۲ در یکی از جمنازیم های شهر کابل دایر می گردد و برای هر گشتی گیر و کیلوگرام ((ادوانس)) داده می شود.



مصاحبه از حسینا حافظ

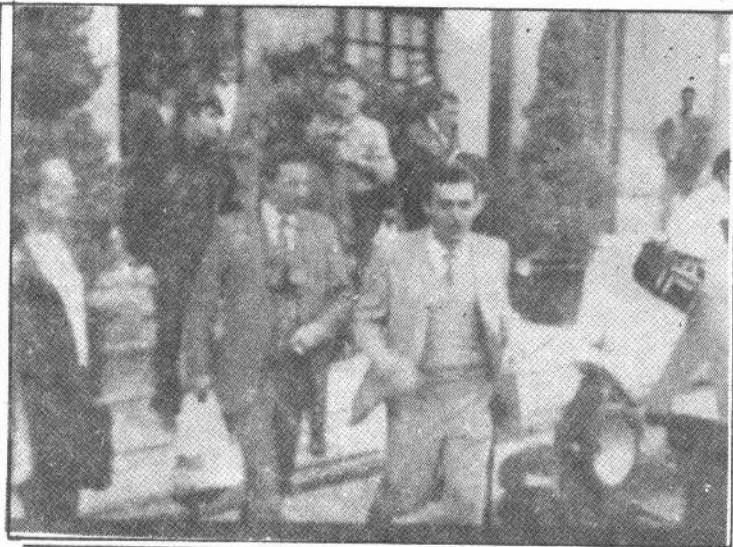
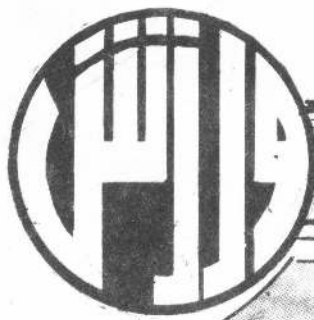
# قانونیت در ورزش ضرور است

رأبیرامون بهترشدن ورزش در کشور چنین گفت: (( ورزش زمانی در کشور مایع بود حاصلی مینماید که قانونیت ورزش به میان آمده، حقوق ورزشکاران - اعاده گردیده و مسابقات ورزشی به شکل قانونی آن برآید اختصه شود که درین زمینه ها صرف ریاست المپیک میتواند حتی الامکان سعی وتلاش نموده و امکانات بهتری را برای ورزشکاران مهیا سازد. نبودن قانونیت در ورزش و عدم وسایل ورزشی از قبیل میدانهای ورزشی، لباس وغیره ضروریات از جمله مشکلات عمده کلب های آزاد و سایر ورزشکاران کشور بشمار می آید که متأسفانه ریاست المپیک تاکنون متوجه چنین دشواریها نگردیده و نتوانسته است در زمینه به ورزشکاران یاری رساند. چنانچه البسه و اموال سپورتنی ایکه از جانب کشورها به ورزشکاران کمک میگردد بدستور می ورزشکاران قرارداد نمیشود که این خود گواهی توجیهی مقامات بقیه در صفحه (۸۵)

کلب ورزشی آمود در جمع کلب های آزاد شهر کابل، نخبه ترین آن محسوب میگردد. این کلب در سال ۱۳۵۰ ایجاد گردیده و در آن زمان بنام کلب برق کابل شهرت داشت که صرف تیم فوتبال در آن شامل بود اما بنا بر تلافی هرچه افزون کلب توانست تا بازهای دیگر ورزش چگون (با سکیبال، والیبال، بینک پانگه و تلتیک خفیفه را) نیز در چوکات خویش بگنجاند و هم اکنون صد تن ورزشکار را در رشته های مختلف ورزشی بپوش نموده است. از آنجا که بهترین ورزشی در این چهره های ورزش عضویت کلب آمود دارند بنا بر ورزشکاران آن توانسته اند که در عموم جام های ورزشی اشتراک نموده و موفقیت های رانیز نصیب شوند. چنانچه طی چند سال اخیر کلب آمود توانسته است تا در رشته فوتبال لقب قهرمانی را در سطح شهر کابل حفظ نموده و در مسابقات های دیگر نیز موفقیت های چشمگیر بدست آورده است. یکن از مسولین کلب آمونظرش







# تاجگذاری جهانی شطرنج



قبل از (سوویل) د و شطرنج باز بزرگ جهان ۹۶ مسابقه که صد ها ساعت را در بر گرفت با هم به د وویل برداخته بودند ولی چیزی که به مسابقه (سوویل) خلاصت در ارامتیک داد عبارت بود از مسابقه وی بودن بود ۱۱ مقابل ۱۱ تا تخته بیست و دو که صرف دو تخته سر نوشت ساز میتوانست قهرمان شطرنج را تعیین نماید بخصوص که در تخته بیست و سوم کاروف موفق گردید بازی را به نفع خویش تمام نماید و به جلو تازد کاری کسپاروف بعد از مسابقه اظهار داشت: این تخته ترازید می رابدید آورد که من مرتکب اشتباهات بزرگ گردیدم و بازی را با ختم ولی کاروف هیچ زمان مثل آنوقت نزد یک به برگردانند لقب قهرمانی بخود نر نبود و هیچکس هم به حقانیت پیروزی وی شک نداشت ولس کاری کسپاروف توانست تخته بقیه در صفحه (۸۵)

مسابقه فاینل اخیر این د و حریف در سوویل هسپانیه یکی از پسر اضطراب ترین جذابترین و جالب ترین مسابقات (( تاجگذاری جهان )) شطرنج به قول یکی از روزنامه های هسپانوی بنام (( با پس )) در تاریخ شطرنج بوده است. هر چند از ختم آخرین مبارزه د و حریف مدت یکسال میگذرد ولی بخشهای نورامتیک آن همین حالا نیز در جهان شطرنج مورد بحث قرار دارد. اولاف اندرسن شطرنج باز مشهور سویدنی اظهار نمود که کسپاروف و کاروف ثابت نمودند که امروز در جهان شطرنج حریف برتر از آنها وجود ندارد و آنها به صفت د و حریف سنتی در جهان شطرنج مبدل گردیده اند. همین نظریات را سایر شطرنج بازان مشهور جهان چون یوهان تایمن (هالندی) لایونز پورتش (هنگری) ویاسر میروان (امر - یگایی) نیز تایید نموده اند.

در سال ۱۸۸۶ نخستین مسابقه جهانی شطرنج د ایرگوردید و در سال ۱۹۸۲ سی و سومین مسابقه آن از جمله هفتصد و بیست و شش تخته مسابقه شطرنج که در ایسن مدت بازی گردیده است یکصد و بیست آن مربوط به کسپاروف و کاروف میباشد. رقابت آنها از ۹ سپتامبر ۱۹۸۴ آغاز نهاد و در ۱۹ دسامبر ۱۹۸۷ اختتام یافت. چارمسابقه پیمم راگر مسایستر یا استادان بزرگ شطرنج با هم بمبارزه برداختند پس از مساعی خارق العاده و فراوان قهرمان سه مرتبه بی جهان کاری کسپاروف توانست برتری حداقل را بر حریفش زیده اش کاروف بدست آورد. بالاخره از جمله ۱۲۰ تخته بازی شده نتیجه ۶۰ مقابل ۵۹ به نفع کسپاروف میباشد که کاروف صرف یک نمره عقب مانده است. جالب اینکه در هر مسابقه آنها تخته نهایی به نفع کسپاروف خاتمه یافته است.



# این صفحه را مردمان جوانان

## مسئومیت حاملگی

نزد یکبه ۷ فیصد زنان حامله به افزایش سریع وزن، بندیده گی و بلند رفتن فشارخون دچار می شوند. اگر خانم حامله این تکالیف را دارد، در آن صورت مصاب مسومیت حاملگی می باشد.

شاید علت این مرض ترشح بیشتر از مقدار طبیعی هورمونهای حاملگی و تشدید عکس العمل موریتیکه مسومیت حاملگی باشد.

محدود ساختن نمک در مواد غذایی از تشدید مسومیت جلوگیری می نماید. اما در - عضویت خفیف تر بخود می گیرد که در این حالت تقلص عروق (Eclampsia) یا حالت فعالیت های کبد و اعراض مسومیت عمومی بوجود می آید. این مرض معمولاً خطر مرگ مادران حامله را تهدید می کند. کنترول قبلی مادر حامله و مراجعه روی به دکتر و ولاد و خاصه هنگامیکه اعراض مانند بندیده گی و بلند رفتن فشارخون را احساس می کنند می توانند برای حفظ حیات مادر و جنین کمک کنند.

## خانمها و آقایان! بیست و یک از ازدواج خود را معاینه کنید

در خون انسان ماده خاص بنام عامل Rh (یک نوع پروتئین انشی زی) وجود دارد که شناختن آن از اهمیت خاص برای ازدواج برخوردار است.

در خون انسان تاکنون سه نوع عامل Rh اصلی و بسیاری عوامل Rh نوری شناخته شده است. آنهایی که در کربوات سرخ خون شان هریک از سه عامل Rh وجود داشته باشد، حالت Rh مثبت گفته می شود و اگر کربوات سرخ شخصی فاقد تمام انواع عامل Rh باشد می توان گفت که او Rh منفی است. قریب به ۱۴ درصد افراد سفید پوست Rh منفی بوده و متباقی Rh مثبت اند.

در نتیجه طفل اگر مادر Rh منفی و پدر Rh مثبت باشد و در بدن مادر ماده بنام آگلو تینون به ارت گرفته خون وی و بلاخره مرگ وی را میآید و سبب نابودی کربوات مثبت مادر Rh منفی معمولاً در مورد اولین فرزند Rh منفی طفل و زنده مواد انشی Rh ایجاد نموده و بنابراین نمی توانند زنده بمانند. به دنیا می آیند و اما بعد از آن اطفال بعدی مراجعه قبلی به دکتر و استفاده از ادویه و فایوی تحت نظر این مشکل را حل می نماید.

## ویتامین ضد تازایی

ویتامین ها مواد مغذی هستند که به مقدار کم برای انجام فعالیت های متابولیک (استقلابی) اعصویت لازم بوده و حجرات بدن قادر به ساختن آن نیستند. یکی از ویتامین ها که جز ویتامین های محلول در چربی می باشد، ویتامین E است که آن را بنام ویتامین ضد سترول بودن یا تازایی نیز یاد می کنند. با وجودیکه در باره این ویتامین اطلاعات مختصر در دست است، با آنهم دانشمندان معتقد اند که فقدان ویتامین E در حیوانات سبب استتال برخی حجرات بیضه شده و بدن ترتیب سبب عقیم شدن جنس مذکر می گردد. همچنین فقدان این ویتامین سبب تشکلاتی را نزد جنین ها گردیده و ممکن است سبب در اثر فقدان این ویتامین بوجود آورد.

ها رشد و نمو نیز دچار اختلال می گردد. منع هم آن حیوانات است و صورت نوازی نیز توسط دکتران توصیه میگرد.



# اسرار تاریخ باستان

بقیه از صفحه (۴۱)

شالی قطعات فولادین را پیدا نمودند که ۲۰۰۰ سال قبل تولید گردیده بود در حالیکه بنظور استحصال فولاد کوره های دایره ای حرارت ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد ضرورت است و یاد مقبره سردار نظامی چینی زو، جو (۳۱۶-۲۶۵) قبل از میلاد دستکاری های نفیس نقره نگارنده از مواد فلزی موجود است که بر اثر طیف وسیع از تجزیه و تحلیل ثابت گردید که مواد مذکور دارای ۸۵ فیصد المومین می باشد. بالاخره به هتان مبرهن است که المومین در سال ۱۸۰۸ کشف گردیده است.

## ایاکشیای انسانها مخفی نگه داشته شده است

نیوتن عقیده داشت که: (دانشمندان بزرگ اندام دارند که جهان ناقد اسرار نیست ولی باید دل طبیعت را گشاید و اسرار آنرا بیرون کشید تا جهان را از خطرات بزرگ وارمید.)

عده از روشنگران باستان - تلاشی روزی نه تا انسان اند - پیشند و امکان دستیابی به اسرار نیایش و آثار این اسرار مخفی و علم انسان امروزه را یاد آوریم. در سال ۱۵۸۵ امپراطور روشنگر روم لودویگ دوم تحقیق گزاینده ای در دست نویسنده دانشمند بزرگ قرن ۱۳ میلادی یوهان جریکن را دریافت نمود که بشکل شغرفیض قابل توضیح نوشته گردیده بود. مدتها در آن کشف تیلیفون گادی متحرک، دستگاه پرند و وسایل اختراعات انعکاس یافته بود که صفحات دست نویسنده آن ۲۰۴ ورق را احتوا می نمود و هیچکس اسم از ریاضدان، تاریخدان، منجم و حتی شغرفیضان نظامی نیز موفق به خواندن آن نگردیدند.

و با اینکه معماران هم توانسته است در اعماران فاصله زمین و آنتاب را مطلقاً در حد عقیده بود و منجم فرانسوی ارتفاع اهرام (۲۸۰۸ و ۱۴۸) متر است همان فاصله وسطی زمین را آنتاب اگر در حالت افق زمین این فاصله ۱۴۷ میلیون کیلومتر و راهی ۱۵۲ میلیون کیلومتر باشد حد وسط آن ۱۴۹ میلیون کیلومتر تقریباً معادل ارتفاع اهرام است در حالیکه این فاصله را کوپرنیک ۹ میلیون کیلومتر و کپلر ۸ میلیون کیلومتر تصور می نمودند.

سلاح های غیبی خدا یا انسان باستان قادر به سلاح های مخرب بوده است؟ در حماسه های هند باستان

مها بهار تا که پانزده سه هزار ساله دارد از سلاح های مرگ زا - سخن می راند. آنچه برای انسان امروزه تصویر انفجاران شگفت انگیز نیست. انجا گفته میشد که (گلوله های درخشان واری از دود به هوا پرتاب گردید)، (براقی ظلمت چادر افکنده)، (اخگر بدون دود در ره جا توده شد) - (تمام نیروی قهار طبیعت را خشم فرا گرفت، توگویی آفتاب راه خود را گم نموده است، کائنات را گرمی فرا گرفته، همه جایرتب و تساب است...)

در هند این اسلحه را (سلاح برهنه) و در آمریکا جنسوی (ماشک) می نامیدند بعضی از کاوشهای باستان شناسی در استعمال این سلاحها است که انرا میتوان محک دانست. دیوار های قلعه دن دامک و اکوس در ایرلند اثرات حرارت بلند را در خود حفظ نموده اند و این اثرات در قطعات و کلوخ های سنگ - خارا که دیوارها از آن اعمار گردید بودند دیده میشود. سنگ خارا فقط در حرارت بیش از ۱۰۰۰ درجه سانتی گراد میتواند به کلوخ تبدیل گردد. شاید در این محل سلاح باستان استعمال گردیده باشد و یا در آسیای صغیر در ریاتخه - هیتی ها که بوسیله حرارت فوق العاده بلند مضمحل و منهدم گردیده است و یاد رنج های مرتفع بابل (همان برج نرسود) که حضرت یوسف اوریانیان گذار برج های بابل نامید که سه فرور بخت است. هنوز سوال موهوم است.

## انسان هوانوره

در سال ۱۸۹۸ میلادی سدل قدیمی مرغ پرند یا (مرغ فرعون) که پیشینه دوم هزار ساله داشت از مصر بدست آمد. زما - نیکه کاپی بزرگ بدل تهیه دیدند. معلوم گردید که مرغ فرعون تمام امکانات را که در هواپیما ها می بینیم میباشند رخسود داشته است. روایات درباره الهه هاتهر - مانان که توانندی بلند شد نیز هوا را بوسیله (هراپه های بالدار) داشته در حماسه های مردمان جهان زیاد موجود بوده است. مثلاً در (ویدایا) حتی دل نهارتو های مخصوص (ایمانا) و (آتمهترا) که مفهم دستگاه پرند و رابیان میدان موجود است که رها بجا تا حکایت بدین شرح آمده است: (هراپه های آسانی می درخشیدند به مثل آتش در

# مونزولی به آواز و...

د (۱۱) مخ باتسی

اداری لهاره د هغه پرتوان خبری آتری کنیز. آوازه به عام - افکار و باندی د ملنود و هلو امکان برابری. خونزاتره د اسی پیسنیزی چی آوازه د هغه جا به خلاف شرحه کنیز چی پخبله د هغی به خیر و لوبیل کوی. د آوازی رسوا کول د زیاتی بانگی تر لاسه کول و امکان برابری. د ساری به توگه. فرانسوا میتران له هغه آوازی خنخه چی د هغه به با پد هغه د جمهوری ریاست له هماغه پیکل خنخه موجود وه چی گواکی هغه د سرطان به ناروی اخته دی. به بری سره خلاص شو. به دغه باب د دو مسالو سترنقش د رلود: لومر ی هغه بولتن چی د شپز و میاشتنو به آواز د کوی بی به منظم لول فرانسوا میونته د میتران د ریختنیا به باب اطلاع ورکوله او دیم د اسی د جمهوری رئیس شرحه طبع او توکی کول. د مثال به لول هغه ویل: (د دولت یعنی مشران د پوره ناروی خنخه بر خمن دی. یعنی غوینتل چی ما هم به دغه لست کی شامل کری. خوباید اعتراف و کرم چی د پیرک د اسی پیسنیزی چی پرنجی (عظمه) و کرم (۱۰۰۰) د هغو آواز و خیر ل چی د سیاست به برخه کی خیر ی. د هغو د انتخاب محدودیت تابوتی. د توطی به باب آوازه له رواجی او د ایسی آواز و خنخه گیل کنیز. یعنی تاریخ بوهان بدی عقیده دی چی د توطی مفکره. د روحی ناروی او ناقص فکری و دی نتیجه ده. زه باور لم چی تاسی به له هغو آواز و سره چی د پت عموک او یا پتی دلی به باب له آوازی سره چی به حقیقت د هیواد چاری اداره کوی میخام شوی یاست. د آوازه د هغو کسانو د علاقوی و ده چی سیاسی ژوند د نمانعکود تیاتر به شکل مجسم کوی. خلک د اسی چی لکه به تیاتر کی ژوند کوی او پخبله به خیل ذهن کی د پردی شاتر - سمپدی چی د هغی ترشاد همنوکسانو اصلی خیری شته دی. چی به صحنه کی به حاضر و کسانو لوبی کوی.

۰۰۰ موز همیشه بدی نظرو چی آوازه - لنده گمراهی ارحاق د دی چی باید د پرز هیره شی. فکرموگاره چی د لوله بیرو اطلاعات د رسایلو بر مختیا به د هغی خیر بدل یای ته روسوی خوبطیبات خیل نزولی تگ لوری وهی. له هغو کسانو خنخه چی بو هیزی هغوته. چی نه بو هیزی. آوازی تل له راد یو. و میانی او تلویزیون سره موجود دی وی او د بشپرو و نیکی وسیلی چی تولنه ورته ا ره لری. نقش تر سره کوی. بر اطلاعات تو یاندی د کترول نشتوالی. د مینوکسانو بی با وری راباری. خود نوو لهاره داکار د انتقاد د نشتوالی. سانور بتوالی او د هغو اطلاعاتو د تر لاسه کید و به مانادی چی با پسند و ستایل شی.

فرانسوی تولنو د دی بوینتنی به عواید کی چی د اسی معلوم ی چی تاسی د آواز و موجودیت بلوی یاست و ویل: آوازی به تولنه کسی د کر کچ دله مینعه و لولیاره بروری دی. زیاتره خلک به خیل تسول عمر کی بدی باور ی چی هغوی ته تول خه نه وای. ۰۰۰ کله چی زه سهار د فتر ته راحم اوله خیلو همگانو خنخه بوینتنه کوی چی خه نسوی خبرونه دی. هغوی ماته هغه خه چی پرون شوه به تلویزیون کسی وونه وای. بلکی هغه خه چی پرون شوه نه وویل شوی وای. به هره تولنه کی خلک به خیلو خیا لونی نسبت هغه خه ته چی هغوی ته بی وای. دغه دی.

آوازی کیدی شی د قدرت لهاره یوه وسله وی عکله کولای شو هغه به آگاهانه توگه او د کیم هدف لهاره وگاو. خونزاتره آوازی د قدرت د مقاومت وسله وی.

## آپاکیه ای شی تولنه بی له آوازی وی

کولای شوی به قطعی توگه عمواب وواچی نه. د ابه بدی مانا وای چی خلکوله ویل سره خبری کول برینس دی. او یاد اچی موز به یوی پاک او ساده تولنه کی ژوند کوچی تول هر خه د ویل به باب بو هیزی: ۰۰۰ د تولو خاصیت وی چی خراب خه بیوی او د نیو شیانی به باب خبری کوی. خوخلک د نیمگرت تیاروله موجودیت خنخه خبر دی. یوازی به جنت او د ونج کی یعنی هغه خه ای کی چی هر خه رویشانه دی او هر خه هرجات معلوم دی. آوازی بنشته دی. آوازی د پورکی شی دی. خونزاتر بد دی. ۰۰۰ د آواز و بند ولو د پرینه وسیله د هغو به باره کی ویل دی. کله چی د هغوی به باب چیه خوله پاتی کنیز هغه لازماتی حقیقی به نظر راحی خوره به دای چی به بنکاره اولغنی لول حالات و خیر لشی او رشتیا و ویل شی. کله چی واقعیت تغییر و کوی آوازی هم بد لیزی. غنپت د ز - زیاتره آواز و دله مینعه و لولیا پسته لاره د.

شب های تابستان))، ((سه ما ستاره د نیاله دارد راسان بیکران))، ((این بالهای صافه آسای انعامت که مزایه رایبه حرکتی آورد. زمانیکه او به پرواز می آید زمین را روشن می نماید))

شکل داخلی آن در صورت - در هراچنین ترسیم گردیده است ((جسم باید بزرگ و محکم باشد. از مواد سبک استفاده گردد. کسه شبا هت مرغ بزرگ را هد. انسان در داخل آن نشسته پرواز نماید)) در نسخ قدس من تپتی د سنگا - برنده بنام ((برواید های سما - نو)) یاد آوری شده است. قبلا در باره رها خفا گد اشتباه آگاهی ها و کشفیات انسانها معلوم - مات ارایه گردید به حال حکایت از ((هراپه برنده)) و ارتباط آنرا با بنهان کاری نقلی می نمایم. در زمان امپراطوری چین تا - نکه ۱۸ قرن قبل از میلاد در چین شخصی بنام کی کونگه شی مراب - برنده تهیه دید موبوسله آن - پرواز نمود تصادفاً باد آوازه ای - لت مجاور انتقال داد و مقابل - امپراطور جهت جلوگیری از افشای اسرار امر اندام انرا صادر نمود. قابل یاد آوریست که در بسا از نسخه ها آمده است که بساری اهداف نظامی از راه استفاده میگردید به استهرازه از کیهان امکان بد پروده است.

ایامردمان یکی از مدتها به یوشی توانندی به پرواز در کیهان را بنظرد ست یازی به د پگرسار به داشته اند. مشکل است که پاسخ به این سوال آرایه نمود زیرا مساله بیشتر تخمیلی است تا واقعی. در منابع باستان و بخصوص نسخ سانسکریت آمده است که: ((بوسله این دستگاه ها باشندگان زمین به نفا پرواز مینمایند و باشندگان آسمانها به زمین فرونگه آیند)) و بعداً گفته میشود که: (میتوان به سوی سیستم شمسی و دیگر ستاره ها پرواز نمود.) در کتاب مقدس بر عهد عتیق آمده است که اناخ برای زمان مبین در یکی از زمین مانند ها به نفا پرواز نمود و رانجاو - معلومات استقرونومیک درباره نظم و حرکت آفتاب - عمل کاهش روزها و افزایش شبها - سالنامه قسری مراحل حرکت محتاب را کتب - نمود. زمانیکه اناخ به زمین بر - گشت اطفالش به پورسال خورد - شده بودند.



د اکثر رو به مرض کرده گت:  
آیا خودت گنگه استی؟

مریض:  
بلی د اکثر صاحب، من گنگه  
استم.  
فرستنده: عبد الجبار عزیزی

## میپون

مرد مستی نیمه شب  
وارد میخانه شد. عده درد دست  
چپ و عده در سمت راست  
نشسته مشغول نوشیدن شراب  
بودند.

مرد مست که از همان نگاه  
اول از حاضرین بدنش آمده بود  
با صدای بلند گفت:

ای خرس های که طرف  
راست نشسته اید وای میپونهای  
که طرف چپ نشسته اید، سلام!  
درین میان یک مرد قوی هیگل  
که طرف راست نشسته بود باقیان  
بر اثر خسته بلند شده جلو آن شخص  
ایستاده گفت:

خوب چشمایت را باز کن و ببین  
که من خرس نیستم.  
مرد مست بدون آنکه خودش  
را ببازد جواب داد:  
خوب، اگر خرس نیستی، برو  
به طرف چپ بنشین.

فرستنده:

فلام حسین هزاره تاتاری

## باد سپلین

روزی یک معلم، در ضمن درس  
به شاگردانش گفت:

کی میخواهد به بهشت برود؟  
تمام شاگردان دستهایشان  
را بلند کردند بجز از احمد.

معلم رو به احمد کرده پرسید:  
چرا تو دستت را بلند نکردی؟  
احمد جواب داد:

معلم صاحب، مادرم به من  
گفته است که وقتی از مکتب رخصت  
میشم مستقیماً به خانه برم.  
فرستنده: پروین خداری

## عذر بدتر...

مردی ضمن احوالپرسی از -  
خانم پرسید:

راستی حال مادرتان چطور  
است؟

بعد از چند ثانیه یادش آمد  
که مادر این خانم چند سال  
قبل فوت کرده است.

برای اینکه حرفش را اصلاح  
کرده باشد گفت:

ببخشید منظورم این بود که  
آیا مادرتان هنوزم در همان  
قبرستان است.

فرستنده: ناز نهی

## درد دل

مردی برای دوستش درد دل  
میکرد:

بلی، زنده گی چقدر عجیب  
است. من ولپلی مدت ۲۰ سال  
در کنارم با خوشبختی زنده گی  
کردم. اما آنسوس که در یک چشم

بهم زدن همه تلم شد.  
دوستش پرسید:

چطور تلم شد؟  
اولی آهی سوزناک کشیده

گفت:  
هیچ، بعد از آن با هم عروس  
کردم.

فرستنده: شفیه نوری



دانشیار

## به هر سو بنگری...

خوشا عشرت سرای کابل و دامان کهمارش  
که هر ساعت گرانسی میکند نرخ با زارش

ز نرخ بی ثبات سایر اشیا چه میرسی  
که شوخی میکند با مشتری حلوا و آچارش

همه اشیا فراوان است اندر مندوی لیکن  
خریخته پیرنه و خالی شود جیب خردارش

نیمه اسم زبخت هوشش، لیک اینقدر دام  
که بعد از صرف چون اشتر بپاید کرد نشخوارش

نه تنها لذت کلم از طعام هوشش رفته  
پرسیده رنگ و بو روزه از چای سسوارش

تعالی الله ز چالاکسوی باکی قصابان  
بپاینگر که نادانسی چه نیرنگست در کارش

به هر سو بنگری جنگ تبگی و ترافیک است  
از این سری کلاه گشته، از او افتاده دستارش

حساب کود بار کوجه هایش را کی میداند  
دو صد بهول کفانات است در هر گوشه شارش

خداوند احوما میران شایرالی همد رحله مصروفند  
ندانم این سروسامان کی بخشیده به با زارش

ارسالی: اسد الله بدیع



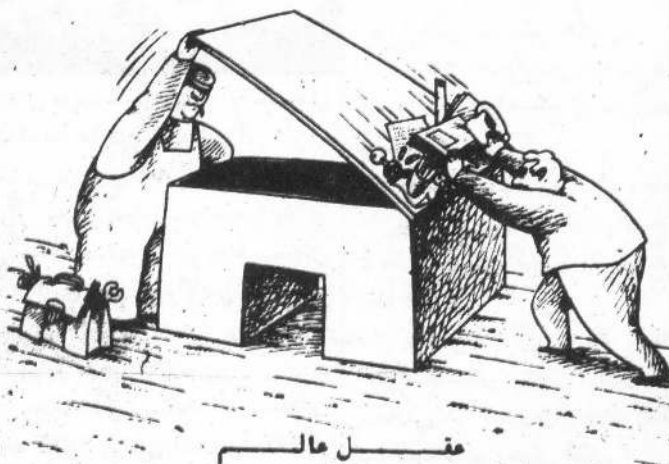
# انتقام

شخصی به يك رستوران است  
داخل شده به صداي بلند برسيد  
حسن گيست ؟  
هیچ کس جواب نداد .  
داخل رستوران د بگرشد .  
باز به آواز بلند صدا زد :  
حسن گيست ؟  
باز کسی جواب نداد .  
به صداي بلند تري برسيد :  
حسن گيست ؟  
بالاخره یکی از مهمانان  
گفت : من حسن استم .  
شخص اولی يك سیلی محکم  
به روی آن شخص نواخته از  
رستوران خارج شد .  
همه مهمانان خندیدند به وی  
گفتند :  
او برادر، آن مرد بروست  
سیلی زد تو هیچ چیز نگفتی  
چرا ؟  
آن شخص گفت :  
من هم دلش را کاهاندم  
همه پرسیدند : چطور ؟  
گفت :  
به خاطرکه من حسن  
نیستم .  
لیلا فرصت و شکیلا صدیقی

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵  
۳۶  
۳۷  
۳۸  
۳۹  
۴۰  
۴۱  
۴۲  
۴۳  
۴۴  
۴۵  
۴۶  
۴۷  
۴۸  
۴۹  
۵۰

ساليکه نيكوست از زمستانش بید است .  
♦ ♦  
اگر گل نیستی ، خار باش .  
♦ ♦  
اگر دنیا را آب بگيرد ، واسطه دار را تابند  
پایش است .  
♦ ♦  
مُشك آن است كه خود بسويده نه آنكه راديسو  
بگويد .  
♦ ♦  
شنیدن کی بود مانند خوردن .  
♦ ♦  
ماهی را كه هروقت از آب بگيري ، نه تیل است  
نه برقی و نه چوب .  
تعبه کننده : فریبا واحدي

# بازهم ضرب المثلها مطابق به شرایط



عقل عالم

# ازواژه نامه میرزا غم شریک

سل : آنچه که بجای  
آب ، از دهنش هوامیاید .  
حلم : کلب ورزشی  
سرك خياه : محل تانای رانی  
دورستان .  
تنگر : خواب در پشت میرز  
نعمه .

گیمول : بوشی که میان  
آن آرد و میدو نخود باشد .  
تعبه کننده : اسمعیل برهان

# بازهم مثلا

روزی ملا نصرالدین داخل  
یاهی شده شروع کرد به کندن سیب  
در همین لحظه یاضان آمده گفت :  
حالت نیی کنی که سبب هارا -  
میکنی ؟  
ملا بلافاصله گفت :  
چرا بیراهن زنت کوتاه است ؟  
یاضان جواب داد :  
این گپ را بیان گپ چی ؟  
ملا گفت :  
برو برادر ، از گپ میخیزد .  
فرستده : هاله اکبری

- چرا بعضی موترهای گلپوش  
مروسی ، نمبر بلیت های موتر را  
نیز با گل می پوشانند ؟  
- بخاطریکه معلم نشود ، موتر  
دولتی است .  
خیر احمد همزم



# شهبید الجبر

درین مکتب مسلمانان شهید از دست الجبرم  
مریض ساخته این مضمون ، روده طاقت و صبرم  
توان عمر میباشد تماماً اگر بود لتایبش  
معلم آنکسی باشد که حق ، جنت کند جایبش  
کجانم نمره میدهد اگر انتم به باهاپیشش  
اگر یک منفی مثبت شود هم گیرد چلیباپیشش  
♦ ♦ ♦  
هر که رانا امیدي های دنیا میکند  
این غریب بنوا را اکس و دلنا میکند  
A و B زید جذوم کرده و گفت جان نخواهی بود  
گفتش پسروا ندارد لیک بهجا میکند  
فرستده : یکی از شاگردان لیسه رابعه بلخی





# عشق رادیویی

گویند دخترکی بود زیبا روی  
خوش سرشت .  
ازدودمانی شریف واهیان ، مال  
ومنال بهشماری فراگرد خود داشتی  
وخدم وحشم فراوانی درحرمسرا  
خدمت او را کردی .  
راهی لبین قصه نه از زمانه  
های کهن گوید ، بل چند سال  
واندی پیش که از تلویزیون فقط  
نامی بود ولیک از راد یو وجود ی  
مرض وطولی .  
دخترک رانیزراد یو گگسی  
بودی و ذوقی ، که همیشه از حضور  
در جمع حرمسرا اباوریدی و خود  
رادر گوشه گکی ازبم تاشلم  
مشغول داشتی و کیف بردی ، -  
چونانکه اندر آن سنین هرکسی  
را چنین اتفاق بیافتادی و مشغولتی  
دستباب گردیدی .  
هرلم وهرشلم برنامه ها  
راد نبال کردی و بسندیده بارچه  
هایی چه منظم و منشور نبشستی  
وثبت کردی .  
ازهمه پیش او را علاقه مندی  
بیافزودی بایک نطق خوش آوا  
همه برنامه ها کان نطق  
راد آن راهی بود و کارکی به شادی  
بشندی ولذت بردی ویدان -

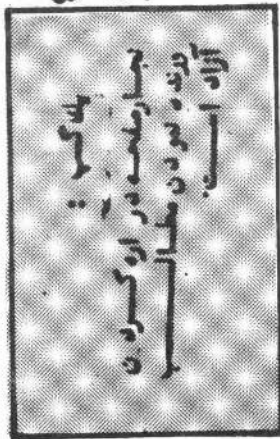
چنان دل بسته شدی و خوکردی  
که کست هاهمه مالامال از آن آوا  
شدی تا حدی که هرگاه برنامه پی  
از آن نطق در راد یو میسر نبود ی  
از آن استمداد جستی و هطش  
بنشانندی وهم آرزو کردی کسه  
ایکش ، او را نیز راهی بود اندر  
راد یو تا خود نماندی .  
دل بستگی بدانجا کشیدی  
که دخترک بر سرفه نبشستی و طعام  
لد پد خوردی از زود بردی تا وی  
را کنار بودی تا رسیدی میسرگشتی  
و سپس لقمه پی بخاطرش فروردی  
ویادش گرامی داشتی . القسه  
کار بدانجا کشیدی که بستکار تکمی  
تهیه دیدی اندر لفافه پی  
زیبا باشاخه گل آد پنش بستگی  
و در آن نبستی که تحفه ناقابل

به فلان . . . و خدمتگاری صادق  
را فراخواندی و بر آنش داشتگی  
تا بر موتورکی زیبا سواره بدان صوب  
شدی .  
چون آن رسول به راد یو  
رسیدی به دق الباب هیچ  
حاجت نیفتادی و ماور کی کار  
آمدی و حال پی رسیدی و پس از  
وقوف ، اطلاع دادی و نطقک

بیرون شتافتی و رسول تحفه کک  
اهیان زاده بسپردی و بازگشتی .  
دیگر بار نیز حال بد بین منوال  
گذشتی و اضافی بر آن پوشیدگی  
ضم لفافه بدانجا رسیدی . بار سوم  
باز بدان منوال لفافه راشیشه  
مشک همراهی کردی تا آنک از متاع  
فرا تر شدی و به سکوا نگشتر رسیدی  
کان نطقک شادمانه گشتگی  
و خوشنودی نهزودی .  
القسه دخترک تا بیاوردی  
روزی گیسو بر بستگی و بدیدار آن  
نطق شتافتی .  
همینکه بدان نزد یکی رسیدی  
از مو تر بیاده گشتی و با چند گام  
خود بان درگاه رسانیدی .  
ازضا که نطقک خود بکنار  
دروازه ایستاده بودی ، تا آن زیبا  
روی بدیدی سگرتک از لب پیس  
زدی و گامی به جلو نهادی .  
دخترک چون مردک بدیدی  
احوال آن نطق گم پی رسیدی  
و جویایش شدی .  
نطقک با قدکی کوتاه ، چهره  
نازیبا و سرکی پی مو ، خود را بدان  
دخترک معرفی کردی و احترام  
بجا آوردی .  
دخترک که آن هیولا بشننا  
ختی ، چشمش سیاهی گرفتگی  
و حالش بهم خوردی ، لحظه گکی  
ساکت ماندی و هیچ نکفتی .  
لحظه بعد رخ بر تافتگی  
پی در رنگ به موتورک سوار شدی  
چون تیری از آنجا بگریختگی و به  
قفا ننگرستی .  
نوشته : همایون مجید



بدون شرح



## از شمس تبریز

وزیر گت :  
هزار دینار بستان ، و این  
حرکت که شنیدی باز مگوی  
هزار دینار بستان ، گت :  
بدانید این بد که وزیرها  
کرد ، من رها کردم .  
ارسالی :  
سحر گل موسوی زاده .



فرستنده : هما نیک سپهر



# واقعه جالب در سرویس ملی بس

سرویس ملی بس به یکی از ایستگاه های شهر رسید و مردی که بکس بزرگ در پیله مات رابا خود حمل می کرد و سنش در حد ده هشت سال بود به سرویسها لاشد بجزرد بالا شد ن جوان پانزده شانزده ساله که کتاب های مکتب روی زانوانش بود ، از چوکی برخاست ، مرد - تازه راکب متوجه شد که جوان می خواهد از جایش برخیزد و چوکی را برای او تخلیه کند . با عجله خود رابه اورسانید و دستش را روی شانه او گذاشت و با فشار آورد و - باره بچوکی نشاند ، و گفت : بچه جان ، جای ت را برای من تخلیه نکن .

پسر جوان خواست چیزی بگوید ولی مرد مجالش نداد و ادامه داد بچه جان تو هم حق داری از چوکی سرویس استفاده کنی که گذ شته ازین ، جوانهای ما باید با آرامش تام تحصیل کنند و خستگی مانع تحصیل شان نشود و . . .

خلاصه مرد برای سه چاره قیقه

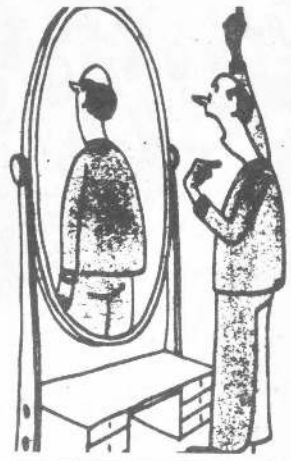
تمام لکچر داد . پسر جوان خواست د واره برخیزد و چیزی بگوید ولی مرد د واره به شانه اش فشار داد او را بجایش نشانید و گفت : جوان عزیز ! تونی فهمی که از جان و دل حاضر د در برابر راحتی تو استاد د بمانیم و از راحتی خود بگذریم و گذشته از ان من مثل تهنج برادر دارم و همه را مثل اولاد هایم دوست میدارم و تو را هم مثل فرزندم میدانم . پس هیچ پدری به زحمت فرزندش رو د ارنیست . و از همه مهمتر شما میوه آینه و عصای پهری ما استید . . .

باز جوان خواست اعتراضی بکند و چیزی بگوید که مرد اینبار با قدری خشونت او را بجایش نشانید و گفت : اولاد گلم ، تو آرام آرام حوصله ام را بر سر میسری گتم احترام لازم نیست و من به چوکی نمی نشینم و تها از اصرار احمقانه می کنی . خوب حالا که زیاد اصرار می کنی پس فقط بکس

مرا بهشت بگیر بس . ملافاصله بکسراروی زانوان جوان گذاشت و د واره به لکچر خود پیرامون وظایف و چگونگی پرورش جسمی و روحی و خستگی های جوانان و فراهم آوری زمینه های راحت و صرایی زندگی آرام آنان ، ادامه داد و سرویس همچنان ایستگاه به ایستگاه به سوی سرفزل مقصود پیش می رفت .

جوان برای آخرین بار خواست برخیزد و چیزی بگوید که دست - مرد با خشونت روی شانه اش فشار آورد و مابسی حوصله گی گفت : او بچه کب فهم طاقتم طاق شد اصلا متوجه ام که نمی کنی ولی باید بفهمی که . . .

پسر جوان با عصبانیت و دل تنگی فریاد زد : کاکا جان این قدر - فلحفه گوئی را بس کن و ضرورتها احترام فکرنکو . می فهمی من پنج ایستگاه از منکم دور شد نام .

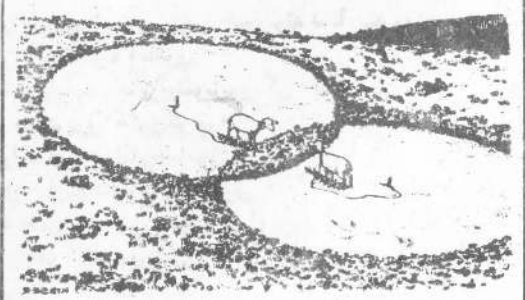


## عید یهودیان

هتلر مانند بسیاری از افراد به مسایل فالبینی عقیده داشت و اغلب به نالبین ها مراجعه میکرد . روزی از یک نالبین پرسید : میتوانی بگویی در چی روزی - خواهم مرد ؟ نالبین جواب داد : شما در یکی از عید های مردم یهود خواهید مرد . - در کدام عید شان ؟ - آنرا نمیدانم . هتلر فریاد زد باخشم

## اعلان

اداره راد یوتلوزیون به اطلاع تمام ( بچه های ) فلم های هندی ام از بزرگسالان و نوجوانان میرساند : از آنجاییکه در ساجاری فلم های شب جمعه تلوزیون را محترم راجیش کهنه قرار داد نموده ، بنا آنهاییکه علاقمند اند سال آینده فلم هندی روزهای پنجشنبه را اجاره کنند در خواستهای شان را از همین حالا به اداره فلم های راد یوتلوزیون بسپارند . در غیر ان حق شکایت را نخواهند داشت .



گفت : باید بدانی و حتماً برایم بگویی نالبین که خود را ناچار دید آهسته گفت : روز عید را نمیدانم ، اما همین قدر میدانم هر روز که شما میسریده ، همان روز برای یهودیان عید خواهد بود .

ارسالی : مهستی سروش



عجله برای رفع تشنگی







# څه ليدلې لي څه اوريد

# د سجاد هفتي

هفتي وال  
پاڅ

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې د نونونو په  
له کتابونو د سودا کچورې جوړولې ، خود درسي  
کتابونو د نشتوالي له کبله يې په ټولگيو کې زده کوونکو ته  
نوټ ورکاوه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوسې واوريدل چې : يوه دانه پخه  
څښته په اته افغانۍ ده . که رښتيا هم داسې وي ، نو د  
کور ودا نول څه چې څوک يوه مرقابچه هم نه شي ودا -  
نولا ي .

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې له کورونو څخه  
او کتافات را ايستل او د پليو په لاره کې يې اچول ، خوښل  
د پرض قدمه هاخوا د کتافاتو ضد وځي تور پروت و .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوسې واوريدل چې : د کابل پسه  
ښار کې يو بوتل کواکولا په پخه د پرض افغانۍ ده . که  
رښتيا هم داسې وي ، نو د پرض افغانۍ اعلان د پخ له  
پاسه ليک و چې اوس د وخته ويلي شوي دي .

کچکول خان : په دغو کتاه کارو سترگوس وليدل چې د واده په کارت کې  
يې ليکلي وو : د هويل ادا ره د ماشومانو له راوستلو معذرت  
غواړي ، خو له هري ښمې سره د واده او د نري ماشومان  
رافلې وړ او د واده فضا يې په کوچوکې د کافد پزان نيولې  
په فضا بدله کړې وه .

جسبول خان : په دغو کتاه کارو غوز ونوسې واوريدل چې : د سبا وون  
مجلس د پنجاړه په هتې کې د تنگه توب سودا ترڅنگ يو  
يوټوکري طنز د استازونو هم پلورلو ته وړاندې کړې ، که  
د ارښتياوي نو د هتې بازار به نور هم تولد شي .



# يووازي پني هيله

له يو متکرر څخه مې وپوښتل چې  
په ژوند کې څه هيله لري ، هغه  
په جواب کې وويل :  
زما يوازي هيله د واده چېس  
لاري بندي شي .

له يو متکرر څخه مې وپوښتل چې  
د غوښت پلورلو په وخت کې څه  
هيله لري ، هغه په جواب کې  
وويل :  
زما هيله د واده چې د زار ه اوبښ  
غوښت د غوس د غوښتو په نوم  
تيري شي .

له يو متکرر لرونکي څخه مې  
پوښتنه وکړه ، چې په ژوند کې  
ستا هيله څه ده ، هغه په  
جواب کې وويل :  
زما يوازي هيله د واده چې -  
ليلاي او وطن اجناس د خاړ -  
چې کافد پېچو اجناس په نوم  
ويلووم .

د کوشې له پوهنيزال څخه مې  
پوښتنه وکړه ، چې ستا يوازي  
هيله څه ده ، هغه په جواب  
کې وويل :  
زما يوازي هيله د واده چې د  
کوش ماشومان د خپلو ميندو  
د ستکولو نه او د پلورنو جيو نه  
ووهس .

# د يووازي پني هيله

يوټن : ولس راد پوښ او تلونيزو څېړنو ته د نارينه رو په نسبت  
ښمې د پير لیکونه استوي .

بل تن : د ادمک چې په راد يواوتلونيزون کې خبرې پيري دي او -  
ښمې هم پيري خبرې کوي .

يوټن : دا وړايه چې د ښاره شيد و پلورنميوکې اوبه په شيد وکسې  
گډوي ، او که شيدې په اوبوکې .

بل تن : ښکاره خبره ده چې شيد په اوبوکې گډوي ، دمکه چې لسه  
شيد وڅخه اوبه پيري وي او اوبه يوازي په شيد و څر رنگ  
ورکوي .

يوټن : ولس د کابل په ښار کې د نل په صحن او پوموتر او د سپند په  
ناولو او بو ترکاري مينسې .

بل تن : د ادمک چې ترکاري په گڼه کې مې او گڼه په موټر کې چېس  
په دې حساب له ترکاري څخه موټر مهم دي ، او بايد د نل  
په صحن او پوميناهل شي .

يوټن : د اروايه چې د پير لودې پخوونکې مهارت په څه شي کې دي .  
بل تن : د لودې پخوونکې مهارت په دې کې دي چې له تياره څخه  
څانه لودې راوباس او په دې لودل د لودې وزن لسو پ  
ونيسې .

يوټن : وايې چې : کلال په مات کډولې کې لودې خوري ، اوس د ا  
وړايه چې ولس يې په روغ کډولې کې نه خوري .

بل تن : دا خبره دمکه چې مات کډولې څوک له هغه څخه نه اخلي .



# کرايی ویستان

## طنز

خوبه زره کی بی د نازری د اوز د و اوسکلو ویستانویه باب کلک—  
رخه لره.

شهنازی به چی هرخوبه خیلو ویستانوکی ز منخ وهله او به فور و  
به بی فور ول نه اوز د بدل د هغی ویستان د نازری د ویستانو  
به خمیرنم او باسته نه وو بلکی د شگانه دغشویه خیر کیژ اوس نمکه  
وو هرخمیره به چی اوز د بدل هومره به بی مزی کیدل  
کومه ورخ بی له نازری خخه پته د یوی بلی خورلندی به مشوره  
د نارپه یوسینگارخای (ارایشگاه) کی خپل بپراوچر ویستان قیجس  
کری وو، اوبه ناخایی توکه دغه قیچی کری ویستان ورسره پسه  
وسیندل کله به چی شهناز او نازری به لاره کی جیره روانی وی  
نو هوانانو به د پخوا به خلاف د ویره نازری ته نه کتل لکه شهنازی  
ته به بی چی دخوند لاری تیولی .

اوس نو د شهنازی رخه د نازری زره ته ولویده خوب بی له  
سترگو و الوت او شپه ورخ به دی فکر کی وه چی خنکه شهنازی ورخنی  
د نظر بازو سترگی وار ولی اوبه کوم طلسم بی میدان ورخنی وگا ته .

نازری د شهنازی دغه لاسبری د سینگارخای به قیچی کی ولید  
نوخکه بله ورخ سینگارخای ته لاره او خپلی ورینیمینی زلفی بی په  
بیخ کی قیچی کری د ویستانوله قیچی کولوسره نازری تردی حده  
بدرنگه شوه چی به لومړی نظر لید لو عبدال ورخنی به کوخه کی مخ  
وار اوه د هغی به جکی او پنگری تن پورن تر رکی اولندو ویستو  
سرداسی بنه ورکه لکه د پنگر قولنکی چرکه لکی چی به بیخ کسی  
پوته وپاس به همافه لومړی ورخ د کوخی شوخو هلکانو د هغی به  
لغبر سروری د گنجی نوم وینلاره .

نازری به خبله هم به خبله اشتباه پوهیدلی وه نوکه چی کله  
له سینگارخای خخه کورته لاره او په هنداره کی بی خان ولید  
نوله خپلی خیری نه ویریدلی وه که هرخوبی به خیلواوز د ویستانو  
یسی د مخ فوندي د افسوس لاسونه وروړول گته بی نه کوله د هغی  
سرخه د وریشویتنی نمو چی بیرته دی به یو فصل کی ویستان ورباندی  
راسمورشی خلوور بنه کاله به کاروو چی بیادی د نازری قیجس  
شوی ویستان زلفی تن او د عبدال فوندي هوانانو زره ونه دی یکس  
رابنکیل کری .

بانی به (۶۲) مخ کی

هغه موزاد ی گنجی نه وه اونه هم د کومی ناروی له کبله  
گنجی شوی وه یوخت می به یاد یزی چی گتو او اوز د ویستانو  
به بی له نری ملانه لکه د تورو بنامارانو به خیر غیزی تاوولی تل به  
بی خپل اوز د ویستان د شاله خوا فوته کول اوز د و زلفو  
کود به بی لکه اوزکی جارو به ملا هاخواد یخوا بنورید له د زلفو  
به هرتاری د عبدال فوندي د کوخی هوانانو زره ونه زور ندو عبدال  
چی د سنحلی تورو یوازی زوی و اوشل کاله کوندون بی ورته کری و  
تل به بی د نورو حملیانو تر مخ کله کله د نازری به هکله ویل چی :  
د چایی نوریدن خوشی زری

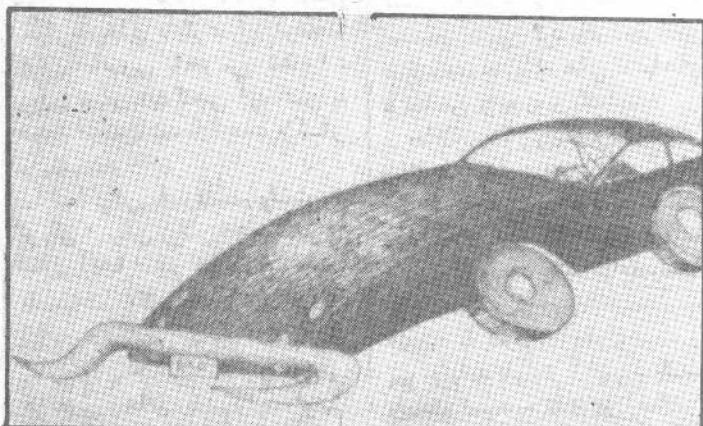
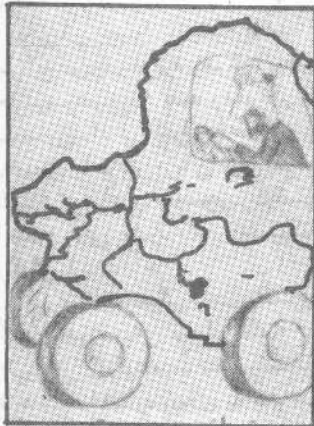
زما بی خویندی د اوز د و زلفو تالونه  
که نازری به به لاره روانه وه او د شاله خوا به دی ورته وکتل  
نوحستا بی زره د رخنی د زلفو به لوموکی بند اوه خو سخامخ د ویره  
بنکی نه وه سترگی بی فتی وی خوراوتلی او د مخ به تناسب یو  
خه وپروونکی وی .

پوزه بی نریه او جگه وه خوبه خوکه کی لکه د طوطی مینوکه راکر  
شوی وه به زنه بی خدای خال لگیدلی و خوکری شونوی یس  
منظره ورخرا به کری وه به ونه جگه وه خورد ویره پنگره او بی فونسو  
وه چی د خوانی به غوریدلی موسم کی بی لا د سینور سوب نسه  
مالومید .

لنده د اچی هرخه بی بنکی وو خوله هرخه سره بی یوه بدرنگه  
(خو) ملگری وه مگر یوازی اوز دی زلفی وی چی به هغوکی کومه  
(خو) نه لیدل کیده .

نازری هغه وخت د عبدال لیوی میلی ته کوم اهمیت نه ورکاوه  
او به خبله هوانی مغروره وه هغی ته خبل نمان د چین ماجیسن  
بنا پیری بنکاره کیده خوبه دی نه پوهید چی د عبدال به خیر  
نورو هوانانو زره ونه بی یوازی د خیلو اوز د و زلفو به محنگل کی بنکار  
کری دی .

د نازری یوه بله خورلنده چی شهناز نومیده له ونی تیتیا و  
گردی مردی وه به بنکاره به بی له نازری سره د زره راز و نیازگا وه



د کارتونون  
په ژبه



زنبهار، شاید ستاره، ستاره، بختن و وارونه میبندد، درنگاه هایش خشمگینی یک عمر رنج دیده میشود. در این محیط همه قیانه هایکسان است. محیط یکی است. عداها همه آشنا اند و بر ستار هم اند. شکلی که دختر نوجوانی است میگوید: پدرش کارمند یکی از وزارتخانه هاست کارگاههای خیرین را میگرد. او را رنج مریض های روانی و مخصوص رنج مرصی (( شوخ مصب )) زیاد میازارد. هم خانه هایش میگویند (( میری )) دارد. دختر آرام است، زیاد آرام. به تمنع میگوید: (( آقا یه راضی بسازین که مره از اینجمله بیرون، به میخوام با قایل خود باشم... به خوجورشدم و... )) حین ناله هایش میبینم که در چهره هیچیک از همخانه هایش تمییر نمی آید شاید این حالت کاسه عادی شده باشد. بلی حالات نمیتواند غیر از تکرار چیز دیگری با شنید. دوستان مسوول ما میگویند که شکلی فعلا تحت تداری است.

راه اتاقهای قایلها را بیستم میگیرم. حالا دیگر به اتاقهای سرزمین که زمانی شاید محکومین به مرگ (( نادر افشار )) در آن میوسیده اند. فونز راهرو طولیکه از کار در های هراتاق میگذرد، مبین قدامت این محله است. رئیس مرستون میگوید: نسبت ندا شتن بود چه پول به ترسیم آن موفق نشده و بیان زود یهانتوا نیم موفق گردیم. در اتاقی رامی گشام. با صدای ناله در صدای خالی یک سرود بگوش میآید. محمد خان مرد تنومند است که در جنگ یک پایش را از دست داده و در اینجای زنده گی میکند. چشم هایش حالت خشم آگینی دارد. اما بعد از صحبت با وی در مییابی که میتواند قلبا دوست خوشی باشد. نیمه اتاق را پرده زد. آنطرف پرده، خانم راست او میگوید وقتیکه پایش قطع شد به کمت عده ای از دوستان موفق شد تا خانم را از محله دوریکه زنده گی داشتند نزد خود خواسته با دارایی هیچ زنده گی رادر مرستون از سر گیرند. از عروسی شان سالهای زیاد گذشته اما

# دارالساکنین یا دارالمجانبین

طفل ندارند، تنها استند و همه نم شانرا با هم قسمت میکنند. بادیدن این زنده گی از رئیس مرستون در مورد اینکه آیا عشق در این سرزمین فقر راه یافته جواب میگیرم: (( بلی! اینجا بارها چنین اتفاق افتاده که دو تن از مشمولین مابعد از انتخاب همدیگر عقد نکاح میکنند ماهم هم میگیرم. در سالون تجمع محفلی ترتیب میدهم و همه مشمولین نان همان شب را یکجا صرف میکنند. گروه هنری مارا نابینایان تشکیل میدهند. نزد مجسم میمانم: آرزوهای زوج و زوجه را. این جشن را جشنیکه با غنرت هماتوشی میکند جشنیکه نیای فقرین را کرده. عشق چه بزرگوار است و چه با وسعت. باره تنه او دراز چار فرزندش بسیر میبرد. درد نیای فقر همانقدر که دلهای مهربان و نازک میتپند. طبق گفته مدیر آسایشگاه مرستون: برای مادرانیکه در مرستون ولادت میکنند همه سعولت های لازم رژیم مناسب غذایی در نظر گرفته میشود. سراغ محل بود و ماسردیوانهها

در مرستون میزیست از دو واج نموده و ثمره این عشق یت فرزند است. محمد علم فعلا نیز در مرستون بحیث کارگر خدمت میکند. خاله بی نظیر - زن مهربان و خوش قلبیست. در یکی از همسین اتاقها. او اضافه از نیمه عمرش را در دارالساکنین گذراند. زمانی در طفل را فرزند می گرفتند بود که مرد و امروز آدمهای اندک در خدمت و رضی. دو پسر د یگر که از خود نمیباشد امکان سفریسه خارجه را بدست آورده و فعلا هردو مصروف آموزش در خارج اند. آنها تلغای آینه گلزار و بدن خواهند بود. خاله بی نظیر اکنون دو باره تنه او دراز چار فرزندش بسیر میبرد. درد نیای فقر همانقدر که دلهای مهربان و نازک میتپند. طبق گفته مدیر آسایشگاه مرستون: برای مادرانیکه در مرستون ولادت میکنند همه سعولت های لازم رژیم مناسب غذایی در نظر گرفته میشود. سراغ محل بود و ماسردیوانهها

میگویند محصل سال اول پوهنهی زبان و ادبیات بوده است. خواستم با او صحبت کنم اما حرفهای نشنیدم که مفهومی از آن بدست آید. زن مهربان و باعاطفه بی که همه او را بی حاجی خطاب میکنند نگران این بخش است. او خود نیز زمانی از مشمولین دارالساکنین بوده و از همینجا راه خانه خدا را در پی گرفته بوده است. به حویلی داخل میوم محصل بود و ماسردیوانه های دیوانه است. هر کدام حالت خود را دارد. اتاقها مانند زنده گی شان از هم پاشیده، خنده و مگره، مستی و آرامی در اینجا به چشم میخورد. کسی آرام نشسته، کسی گوشت دستن را یادندان گاز گرفته و زخم را آرام آرام میزند. یکی دوسه تن مصروف خان بازی اند. چند تن دیگر مصروف خاریدن جانشان استند. کسی گریبان خود را دریده و دندانها را به هم میفشرد، کسی فحش میدهد و همزمان با آن د یگر می آواز میخواند و...

مطابق روح جامعه تطبیق میشود و در مراسم فاتحه خوانی همه مشمولین و عده ای از کارمندان مرستون اشتراک میکنند. حینیکه دیواره راه بازگشت از مرستون را میگیرم، کوله بار رنج این هموعان خود را که زیاد نیازمند احسان اند با خود بر میدارم. این سوالها در هم رامیازارد که چرا مرستونیکه سالها قبل پنج ملیون بود چه داشته امروز ندارد؟ مگر روند زنده گی سایر موسسات از زنده گی این بنیویان سرگردان بیگانه است؟ مگر کسی با روند ارد که اگر بی بناهان و بنیویان ما، یاری و دستگیری شوند، دیگر هرگز در جاده هاصدای (( بده بنام خدا )) ظنین نخواهد داشت. باز به دیده ام سمبول مرستونهای جهان مینماید که روی هلال سرخ یک برگ سبز نمودار است. نشود که برگ سبز مرستون مابخشک! بروی برگهای فرو افتاد، جاده گام مینماید و دیواره راه خاد، ایراکه خارج از این دنیا میخاموش و فقیر است. پیش میگیرم. ولی تا حال یک رنج میازارم که چرا به تلغای پرمناست از هزاران ناله پشیمان

## ماشین بفرنج رمان

بقیه از صفحه ( ۸۷ )  
ربط، ملواز خلاها، ملواست از گسستگی ها و در آن همیشه منطق پیگیری نیست. ساعات روزهای فراوانی در زندگی تهن میبرد. حرف های زیادی عبث زده می شود. در رمان نمیتواند اینطور باشد: هرتاوه روید و هرگره و هرقتی و هر حاشیه و هر متن، همه همه در پیوند رویدادی و در ارتباط فکری و فلسفی باهم اند. رمان نوی بازتاب قرار دادی و مصنوعی زندگی است. نوی فشرده معنائند. البته شط زندگی بسیار عریض است و جوی رمان بسیار تنگ. بازیگران رلکو تا مدت زندگی در هم هزاران و در رمان به صد ها نمیروند. لذا رمان نوی میتواند قهرمانان خود را بهم پیوند دهد و

رویدادها را بیابد. آنجا عشقه های خود روست و اینجا بر شمش های تافته و یافته. ولی اهمیت رمان بعنوان یکی از مهمترین محصولات معنوی انسانی در این نیست. در آنجا ست که برخلاف مباحث علم و حوادث عمل روزانه، جغرافیای زندگی رانه به شکل جدا جدا، بلکه یکجا در همه حالات عرضه میکند: فلسفه سیاست، اخلاق، سبب کار، روان شناسی، جامعه شناسی، علم، تاریخ، ادب، مبارزه، سفر و بسیار چیزهای دیگر در این نوشد. اروی جادوی باهم من شده اند و رمان نوی باید گنجی از دانش با خود داشته باشد تا از عده کسار برآید. لذا رمان باید مانند تولستی گو رکی، رمان زولان، همینگوی و امثال آنها، هم کله باشد و هم قلب باشد. کله و قلب استثنا نیست. از این جهت من بدون آنکه با رمان غای خیالی، نمادی، رویایی فراسوی مخالف باشم ( اید او - اید او ) رمان غای واقع گرایانه روشن رادوست دارم که مسئله

مهم برای آنها اصل حرفی است که میخواهند بزنند و به آنطور ی که میخواهند، این حرف ها را بزنند. وقتی از همان صفحات اول حس میکنم که رمان نوی چیزی را که در بی وصف آنست کارشناسانه و پیشداورانه نمیشناسد و ادراکش از زندگی ماورا، عادی نیست، سرد میوم. باید حرم که این یک غول است. آن چیزی را می بیند که من نمی بینم. انجیزی را من نمیدانم که من نمی فهمم و قلمم در است مرابده رون گرد باد سحر آمیز خود بکشد و دروازه های دنیا های ناشناسی را به روم بگشاید. حالا این کار را با چه شیوه بیان و تالیف انجام میدهد؟ این دیگر کاروست... نگارنده با تنوع سبب ها، کلید ها، شیوه ها و تکنیک ها، صد درصد موافقم و تنها موافق نیستم که این اصل مطلب است. با کدام ( آچار ) این پیچ را باید باز کرد؟ این دیگر وابسته است به تشخیص استاد. آچار کل وجود ندارد. نه در علم و نه در هنر. اساس رمان نویسی ط

## قرطاسیه فروشی شمریز

تلفرد ازی از محافل خوشی شما را توسط دفترتین کسره ها می بندیرد.  
تلفرد از: انجنیر محمد عارف (مهندس)  
قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان را عرضه میدارم.  
تلفرد از: نصر بارز امیر

## قرطاسیه فروشی نایب خیل

قرطاسیه مورد نیاز شما را در کمترین قیمت و در عرض کمترین زمان در اختیار شما قرار میدهم.  
تلفرد از: محمد حرم خیل

## قرطاسیه فروشی علی گلریز

درس: سینما پاسد  
قرطاسیه و مجلات مورد نیازتان را عرضه میدارم.  
بقیه از صفحه ( ۷۴ )

## قانونیت در ورزش

ورزشی میباشد. همچنان تقاضای من وسایر ورزشکاران از ریاست المپین این است که تمام کس ها و کاستی های ورزشی را متوجه گردیده و در رنج آن بکوشند. تنها متوجه سفر های ورزشی، امتیاز بخشی برای عده ای نبوده به همه ورزشکاران کمک رسانید. در رپورتاژ کاد رهایی ورزشی سعی و تلاش همه جانبه نمایند.

## تاجگذاری

بقیه از صفحه ( ۷۵ )  
یست و چهارم را که کمتر کسی باور به پیروزی وی داشت به تفسیح خود شرتام نماید. و اما اناتولی کارپوف (( در تخته اخیر من اشتباه روانس را مرتکب گردیدم. چرا ضعف جلوه مگر شدیم. بخاطریکه من از او قعبیت دوری چشم که گویا سابقه به پایان رسیده و من برنده شده ام همان بود که خراب بازی نمودم و تخته نهایی را که نباید میبایختم باختم. کمباروف همیشه به بازی خصوصیت می جانی میداد که از عده آن خوب بد رمی آمد نباید گفت که هر دو ما اشتباه میکردیم ولی در اخیر من اشتباه کردم )) حالا وقت است که در باره حرب یف جدید کمباروف درآیند. چیزی گفته شود ولی ارتوریوسیف یکی دیگر از مدعیان لقب قهرمانی جهان شطرنج گفته است که هر دو شطرنج باز هم دارای استعداد طبیعی و هم تجربه کافی اند. و هنوز هم حرف د یگر بنیویان را شناعلاقند است.

دو در جهان شطرنج دیده نمی شود. میگویند نوبخ یکبار در صد ساله زاده میشوند ولی تمام قهرمانان شطرنج معاصر اسامی بر استعداد بود. اندر تهن بیست ماد هر دو هم عملا یک شطرنج باز جدید زاده است. ماکر ایوی ( متولد ۱۹۰۱ ) - میخائیل بوت ویشیک ( ۱۹۱۱ ) - واسیلی سمیلوف ( ۱۹۲۱ ) - ایگور بظروسیان ( ۱۹۲۹ ) - بارنیر - سباکی ( ۱۹۳۷ ) - رابرت فیشر ( ۱۹۴۳ ) - اناتولی کارپوف ( ۱۹۵۱ ) - گاری کسپاروف ( ۱۹۶۳ ) که همه قهرمانان جهان بوده اند. زما نیکه کسپاروف بوسر شطرنج جهان تکیه زد و عده داد که قهرمانی خواهد بود که همیشه توانایی بازی کردن را داشته باشد و این حرف وی تا بحال زنده باقیمانده است. بهترین علاقمندی کسپاروف فوتبالیستینر میباشد. نظر روی فوتبالیستها صحت بل حالت انسان را نیز خوب میسازد. کارپوف بغیر از نوشتن کتاب در باره شطرنج به ماهیگیری و شنا علاقمند است.



# ادبیات وزندهگی

## روزنه به گذشته‌ها

– روزی شیخ (ابوسعید ابوالخیر) را گفتند: (( یا شیخ! فلان مرید برفلان راه افتاده است، مسرت و خراب )) فرمود: (( بحمد الله که بر راه افتاده است از راه – نرفتاده است. ))

– روزی شیخ شبلی رحمة الله علیه در بازار بغداد بردگانی قصابی بگذاشت بر گوشت نگاه کرد گوشت فربه نیکو بود. قصاب آواز داد که (( گوشت ببر )) شیخ گفت که (( سم نیست؟ )) قصاب گفت: (( مهلت میدهم )) شیخ تاملی بکرد و گریان شد. گفت: (( ای نفر مرد رین! بیگانه مهلت میدهد و تو نمی دهی تو دهی اولی ترو )) نفر را قهر کرده نچنین باشد بچند در (ص) ملاحظه

سی و فرهنگ اسلامی است. این کتاب توسط یکی از اخلاف شیخ یعنی جمال الدین ابوریح، در ۴۱ هجری قمری تالیف شد. مواز نظر زبان فارسی، برخی ویژگی‌های زبانی و سبکی و همچنین از نظر تاریخی و تاریخ تصوف دارای ارزش است.

تازه ترین چاپ این کتاب، با مقدمه و تصحیح و تعلیق داکتر شفیع کدکسی، توسط موسسه انتشارات آگاه، در بهار سال ۶۶ صورت گرفته است که بر چاپ‌های قبلی، مزایایی دارد. ضمن دعوت از حاجتمندان برای ملاحظه این کتاب و چاپ مورد نظر آن چند حکایت از آن را عرض آشنا می‌جویندگان جوان به نقل می‌گیریم.

## حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر

(( حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر )) قدیمترین زنده‌گینامه شیخ ابوسعید ابوالخیر (۳۰۷ – ۴۴۰ هـ. ق) عارف روشن عمیر و انسان برجسته، تاریخ ادب فارسی



بیان کند  
– بیان خوب باید چارچوب تاریخی معینی داشته باشد. یعنی معلوم باشد:  
– در کدام کشور، کدام شهر یا روستا، در کدام خانه؟  
– در کدام دوران تاریخی، رویداد های رمان میگذرد؟  
– رمان خوب باید (( مسئله )) مطرحه، روشنی را در مطای خود حایز باشد. (مسئله یا مسائل) و این مسائل یا مسائل میتوانند: مسائل اجتماعی، یا مسائل فردی- خانوادگی باشند. این بسته است به دیدگاه نویسنده.  
– من از رمانهای تخیلی علمی- یا قصه های سمبولیک صحبت نمی‌کنم. نه اینکه آنها را قبول نداشته

مقصودم از (( رمان )) داستان طولانی است. بویژه درباره زندگی یک یا چند قهرمان (پرسوناژ) اصلی که با شرکت آنها تابلوی بهناوری از زندگی عملی و روحی ترسیم میشود. روشن است که یک رمان باید خوب باشد و رمان بد مفت نمی‌ارزد ولی یک رمان خوب را هر کسی هم که نویسنده است (تاجه رسد به غیرنویسنده) نمیتواند بنویسد. برای اینکار قریحه و تمرین خاصی لازم است و آنهم قریحه قوی و تمرین زیاد. شاید لازم است که نویسنده بویژه از دیده ها و از سرگرداننده های خود بنویسد. تا مطالب را خوب لمس کرده باشد. و قادر باشد، با تکیه قریحه خود آنرا خوب

## درباره ماستی تعریف رمان





# دفترهای والری

# آدم خان در خانگی

دادم اود رخوکیمه دبستو فولکلوریکواد بیاتودیره به زره پوری کیمه ده . داکیمه (مسعود) نامی دبستوبه نثرلیکلی ده . مسعود د عبد الله خوی اود بته قلم خواند و . به (بستانه شعرکیمی ده . سوانح بیان شوی دی . مسعود د ژوند وختی نه ده معلوم مگر د ویره معلومی ی چی دادم خان له عصره یعنی (۱۰۰۰هـ) کال نه وروسته اوسیده .

د مسعود نثر د ختکود نثرسیلته نوردی دی اوددی مکتب تابع او مقلد معلومی ی . مسعود هم ددی د ورن نثوبه شان نثرلیکلی لندی حلی استعمالوی . یونیم بحای فارسی لغات هم راوری . خو عبارات یی پوره بوخوالی نه لری . د دغه اثر د نثوبه نمونه :

ادم اود رخود یوقبله گفته پیدا شو بعدله هغه . حسن خان نو زویه نه درلود . یوقبیراقتی نعره یی وکره . حسن خان روپیل به د اوم یوقبیرانودی بلا که نه شی چی خیراتونه صدق ووی اودعانه کوی پس دی فقیر روپیل چی خه دعا غواری . ده روپیل چی بخوی نه لرم .

دی فقیر یوه پخه خرما ده اوسو خرما ورله ورکری . چی واخله دایره خرما پخه ده ویس خوره دادوه . اوس دی ویس غورخوه بخت دی . خیل دی . یوخوی به دی پیدا شی دوه بی خدمت کاران وی او . او غویان به هرکال به نام د الله خیراتوی . خرما یی خویره . د وپس وغورخولی . بعدله یوه کال خوی یی پیدا شو چی د حسن سملری نه درلود . نوم یی ادم خان بری کینیبود الخ )

دادم درخوکیمه به پوروشمر ونو چارینتیاو اولند یوکن هم یاد ه شوی ده .

چی به چیره دادم د رباب ترنگ شو درخانی به په سر توری گم پد له

چرا این کار را میکنید ؟ همیشه اینطور بود است . - نمیدانم چرا . . . . (عرف) یعنی همین !

نوع نمایش ، حساب شده ترین انواع ادبی است .

من آنچه را که هر روز میتوانم بنویسم ، هرگز نمی نویسم .

خشونت ، یکی از اشکال حماقت است .

تشخص آن نیست که آنچه دیگران انجام نمیدهند انجام دهیم . بلکه آنچه انجام است که دیگران قادر نیستند انجام دهند . چه نویشد وجه کهنه .

کارنو آسانتر از کارگفتن است . زیرا انجام کارگفتن ایجاب میکند که انسان چیزهایی بداند اما در روانی چنین احتیاجی نیست . همه زنجاباره بد نیامی آیند .

کسی که میخواهد عقاید خود را تحمیل کند ، از ارزش آنها مطمئن نیست . میخواهد به هر وسیله ای است آنها را تقویت کند .

مداری)) ، دشوار است . اینهمه آدم باروان خاص خود ، با گفتار خاص خود ، با سرنوشت خاص خود در پیوند های گوناگون در روند های گوناگون ، این همه مناظر ، حالات روحی ، لباس ، اثاث خانه ، شهر ، سفر ، تما - نهای عاطفی و غیره را روی کاغذ آوردن ، تکلیف بسیار دشواری است . کار هر کسی نیست . هوش ، نگاه تیز ، زبان فنی ، قدرت تخیل ، نیروی نقلی لازم است .

رمان گاه از زندگی بمراتب بفرخ تراست . در زندگی خیلی نهرها هریز می رود و به مرداب گاه خونی می ریزد و گاه سراپای زندگی مانند درختی است سترون . زندگی ملو است از تعدادی های بی بقیه در صفحه ( ۸۴ )

ناگفته نماند که خود والری از سال ۱۹۲۴ تا ۱۹۴۲ قسمتها بی از مطالب این دفترها رابه صورت چند جلد کتاب جداگانه انتشار داده بود .

آنچه در زیر میخوانید جملاتی از این دفترهاست :

- باید به اندازه ای نوشت که قابل خلاصه کردن نباشد .

راز (( قالب )) در همین است آنچه بتوان خلاصه اس کرد مرده است .

من بیت اندیشه میهم رابایت اندیشه روشن عموزمیکم .

شعر به همه کلمات زبان ارزش میدهد . بدون شعر ، قسمت اعظم کلمات هر زبان ، هیچ مصرفی نداشت .

این شخص مغرور است ؛ او قدر کافی ربح نبرد است .

شیطان یک فرشته زخمی است .

نقاش نه آنچه را که می بیند بلکه آنچه را که دیده خواهد شد باید نقاشی کند .

عده ای ، آنچه را که نمیفهمند نامفهوم می شمارند و آنچه را که نمیتوانند نامکنن .

پل والری از سال ۱۸۹۴ یعنی از وقتی که بیست و سه ساله بود ، همه روزه بجز روزهایی که بیمار بود حوالی ساعت پنج یا شش ، از خواب برمیخاست و در حالی که به دست خود قهوه صبحانه اهی را درست میکرد و سگری دود میکرد به قول خود سر (( بین چراغ و آفتاب )) به نوشتن مشغول میشد و چیزهای پراگنده ای در دهاتسر گوناگون کوچک و بزرگ ، نازک و عظیم ، مدرسه یی یا حیسی می نوشت . حتی روزهایی هم که برای سخنرانی بخارج از فرانسه سفر میکرد دفترهای خود را همراه میبرد . به این ترتیب در مدت بیست و نه سال تعداد این دفترهایی که شاعر بزرگ فرانسوی برای سرگرمی و تفریح خاطر خود نوشته بود به ۲۵۴ بالغ شد . در این دفترها والری درباره موضوع های گوناگون ( زبان ادبیات هنرهای زیبا ، فلسفه ، دین ، تاریخ ، سیاست ، آموزش ، دانش مسائل روز غیره . . . ) بحث کرده بود .

همسر والری پس از مرگ شوهرش این دفترها رابه کتابخانه ملی پاریس بخشید و از سال ۱۹۵۲ الی ۱۹۶۱ (( مرکز ملی تحقیقات علمی )) فرانسه همه آنها را کلیشه کرد و در بیست و نه جلد بزرگ که هر کدام پیرایه هزار صفحه است منتشر کرد .

باشم . نه تنها موضوع صحبت ما در این نوشته این نوع رمانها نیست . در این جا ما از رمانهای ریالیستی ، یعنی رمانهای روی واقعیات سخن می گویم .

رمان را باید نویسنده در متن های بنویسد که تجارب حیات ، اخلاقی و عاطفی فراوانی اندوخته است . آندها و حوادث زیادی دیده است و دیگر به آنجا رسیده است که دیگر اندرونش در جوش است . یابه بیان دیگر : رمان باید زمانی نوشته شود که دردی بیامی ، نیازی ، نوعی فشار درونی نویسنده را اوامیدارد سخن گوید . نای روانش از نواهای شنیدنی گونه گونی سرشار است .

رمان نویس باید روایتگر شیرین



# سئالین ودوران جنگ

سوسیالیستی قدهلم کرد نهده  
اشترک کنندگان نعال انقلاب  
اکتبرسال ۱۹۱۷ و جنگ میهنی  
نیز ضد رژیم قدرت مطلق -  
العنانی درفش مبارزه را بلند  
کردند . ستالین با تمام قدرت  
به فشار سیاسی و شکنجه های  
جستی بمنظور از صحنه خارج  
ساختن مخالفین خود متوسل  
شد .

اینگونه تاکتیک ها مستلزم  
حد اقل اثبات حقایق بود . بنس  
بران ، در چنین شرایطی که نظام  
سوسیالیستی شوروی سرانجام  
پیروز شده بود و دیگر طبقات  
استثمارگر نظام اقتصادی آنها  
در کشور وجود نداشت ، ستالین  
مفکوره خود شرمینی بر تشدید  
مبارزه طبقاتی بمنظور تشدید  
واکنش هر چه بیشتر سوسیالیست  
لینن به پیش کشید . البته این  
یک اشتباه بود و نمیشد آنرا  
مفکوره خالی از خطر محسوب کرد .  
همین مفکوره بود که محور مناقشه  
اساسی فرارگرفت و راه انجام  
سلسله اقدامات جزائی دولت  
شوروی باز کرد . نظارت بر موقع  
طبقاتی کارگران منجر به سوء ظن  
عمومی گردید . آزادی و اظهار نظر  
آنگار از زمین رفته بود و در عوض  
تشنج و تیره گی روابط دستگیری  
های جمعی و توطئه ها تقریباً  
همه جا رفته گرفته بود . اصطلاح  
( دشمن خلق ) هر روز بیشتر  
زبانها بود . میلیونها انسان بیگناه  
با تهمت زدن ( دشمن ) و ( جا -  
سوسد ستگا های جا سوسی  
خارجی ) که در حق آنها حاصل  
میشد دستگیر شدند . با گذشت  
هر سال اینگونه انتقام حوش ها  
افزونی میگرفت . در میان نخستین  
قربانی این توطئه ها مسئولین  
کارآموز و آیدیده حزب ، اداره

چیان صادق امروقتصادی ، -  
دانشندان لایق و دانشجویانی  
شامل بودند که جرئت اظهار نظر  
را بخورد میه اندند . علاوه بر اینها  
قوماندانان و کمیسارهای سیاسی  
اردوی سرخ نیز از این توطئه  
های نصیب نشدند .  
درین نوشته میخواهم در مورد  
سرنوشت افراد اخیر الذکر  
مطالبی را بیان کنم زیرا هدف من  
متقیق که به استثنای تصفیه  
سالهای ۱۹۲۷-۱۹۲۸ است  
بستان نومید کننده و ترواریک چون  
نایستان ۱۹۶۱ وجود نخواهد  
داشت و این درست زبانی بود که  
نازی هابر قلمرو شوروی تجسار  
کردند ، مقاومت اردوی سرخ را در  
هم شکستند و بعد " حمله بر مسکو  
لیننگراد ، ولگا و قفقاز را سازمان  
دادند . همه ای اینها چگونه  
می توانست اتفاق بیفتد ؟  
طبق اطلاعاتی که از طرف  
برید جنرال ا . ا . ی . تودورسکی  
فقیه ( الکساندر ایوانوویچ تودورسکی  
۱۸۹۴-۱۹۶۵ یک بخش نظامی  
رادر جنگ میهنی رهبری میکرد .  
ارسان ۱۹۱۸ عضویت حزب کمو -  
نست اتحاد شوروی را حاصل کرد  
بود و در طول سالهای ۱۹۲۰ ایسه  
حیت قوماندان آکادمی بزرگهای  
نظامی اتحاد شوروی ایفای  
وظیفه مینمود (۱۰) رایه گردیده  
است از جمله ۲۳ قوماندان  
اردوی سرخ و کمیسارهای سیاسی  
در آستانه جنگ ۵۶۹ تن آنها  
در معرض تصفیه و پاکسازی قرار  
گرفتند . ارض ۱۹۲۷ تأسیس  
۱۹۲۸ در حدود نیم از قوماندانان  
نظامی رژیم که تقریباً همه  
قوماندانان ارشد واحد های نظامی  
رادر میگرفت دستگیر ، زندانی  
یا محکوم به اعدام گردیدند . در  
نتیجه ، در حوالی جون ۱۹۶۱ -  
( آغاز جنگ ) صرف ۲ نفر

قوماندانان نظامی از تعلیمات  
عالی نظامی برخوردار بودند .  
( ۲۷ ) فیصد آنها تحصیلات شانرا  
حتی در موسسات تعلیمات ثانوی  
نظامی نیز کاملاً به اتمام رسانیده  
بودند . اکثریت افراد یک در اکثر  
پاکسازی از وظایف شان برکنار  
شده بودند برخلاف کسانی که  
جانشین آنها گردیدند ، با امور  
نظامی آنها آشنائی خوب  
داشتند . رهبری نازی در آلمان  
این مطلب را بخوبی درک کرد بود .  
تخریب فیزیکی و معنوی تیمور -  
پسین های معروف نظامی  
مدینه بزرگی بود بر بیکر قدرت  
نظامی . فعالیت های آنها منوع  
قرار داده شد و این کار طبعاً  
بزرگه رشد اندیشه و تفکر خلاق  
نظامی را به کندی مواجه ساخت  
و آثرابه عقب انداخت . بعدها  
در جریان جنگ ، سمن سراوان  
بخش داده شد تا روش ها و تجرب  
خاص جنگی مورد مطالعه و ارزیابی  
قرار گیرد و از اینکه سطح شورکی  
اینگونه فعالیتها بقدر کافی بلند  
نیود ، عمدتاً صرف خلعت  
توصیفی را داشتند .  
بسیاری از هم میهنان ماکدر  
طول زمان جنگ ، جنگیده بودند  
شکست های ترواریک سال ۱۹۶۱ را  
مورد ارزیابی قرار داده و همل آنرا  
قرار دین و نامزد میسازند .  
تنظیم مجدد و تجهیز اکثریت  
واحد ها چه از نگاه سوب و اداره  
وجه از نگاه تهیه سلاح تکمیل نشدند .  
تعویض ستراتیژیک قوه ها در مناطق  
بندری صفحات غرب خیلی دیرتر  
انجام یافت . عملی ساختن بیلان  
ستراتیژیک واحد های نظامی  
به تعویق افتاد . وظایف مند رج  
قوماندانان بسیار خلق در امور دفاعی  
که در شب ۲۱ جون صادر گردید  
بطور مبهم فورمول بندی شده و خیلی  
دیرتر جاه عمل پوشید .  
برخی از مردم به این دلایل  
چنین اذمه میکنند : در اوائیل  
ما با نقدان تانکهای عصری ، هوا  
پیما های سریع السیر مجهز  
ماشیند ارا و توپ های با قطر  
بزرگ و تسلیلات کافی رادپوشی  
مواجه بودیم . طرح تمام این  
وسایل هنوز روی میزهای طراحان  
نظامی قرار داشت . ای . اس . تیشه  
چنگو از مسکو مینویسد : (( تاریخ  
فروست نهایت کم بیامداد و این  
همه ترین علت عقب ماننی های  
مادر نخستین مرحله جنگ بسود  
نه پاکسازی سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸

البته ممکنست جن تمام کارها را  
بدون تاریخ بگذارند ، تاریخ  
هر باری را می تواند بدون شکست  
ولی هنوز هم ما پایست آن عهد  
از کارهای را که خلق مسئولیت  
آنها برعهده داشتند تفکیک کنیم .  
بلی ، ما امروز میدانیم که فرمان  
آماده ساختن واحد های نواحی  
غربی برای عملیات و تنظیم آنها  
در خطوط جنگی بطور غیر مجاز  
و نابخشودنی دیر تر صادر شد .  
این فرمان هنگامی به واحد های  
نظامی رسید که جنگ قبلاً آغاز  
یافته بود . همه چیز در شرایط -  
د شوارفیر قابل یاور تحت ضربات  
سخت و کوبنده قدرت دشمن  
بی ریزی میشد .  
در تعیین و تثبیت زمان حمله  
آلمانها بر اتحاد شوروی ، محاسبه  
نهایت غلط صورت گرفت . ستالین  
کسیکه به تنهایی و شخصاً قدرت  
تصمیم گیری در تمام مسایل  
حیاتی دولتی را در دست خود  
قبضه کرده بود ، عقیده داشت  
که هتلر جرئت نخواهد کرد  
معاهده عدم تجاوز را که در سال  
۱۹۳۹ با اتحاد شوروی امضا  
کرده است نقض کند و زوی همین  
عقیده خود حتی تا جون ۱۹۶۱ ،  
زمانیکه آلمان و متحدین آن قبلاً  
تجهیز نوای شان در امتداد  
سرحدات اتحاد شوروی به اكمال  
رسانیده بودند ، اصرار میورزد .  
تمام اطلاعاتی را که درین باره  
از طرف دستگاه جاسوسی اتحاد  
شوروی بوی داده میشد ، ستالین  
آبروی و کاسیون ( تحریکات )  
تلقی میکرد . ( اتفاقاً بسیاری  
از اجنت های شوروی به ارتباط  
این موضوع در معرض تصفیه  
و یابودی قرار گرفتند )  
آری ، این یک واقعیت است  
که انکشاف و معرفی سلاح جدید  
و مهمات جنگی بطور نابخشودنی  
به کندی پیش میرفت و توتای نظامی  
در آغاز جنگ از لحاظ تجهیزات  
خیلی ضعیف بودند و برای این کار  
دلایل گوناگون وجود داشت  
نخست از همه ، کارمند ان  
جدید رهبری کمیساری اتحاد  
شوروی در امور دفاعی که بعوض  
کسانیکه در سال ۱۹۲۸ در معرض  
تصفیه قرار گرفتند روی کار آمده ،  
قدرت تشخیص درست مشخصات  
تخنیکی و تاکتیکی سلاح های جدید  
را نداشتند . مارشال جی . ای -  
کولیک که معاون کمیساری اتحاد  
شوروی در امور دفاعی مقرر شده بود

و مسئولیت تجهیز قوتی نظامی را  
با سلاح ثقیل جدید نظامی برعهده  
داشت لاجوجانه ادعا میکرد که  
ماشیند ارا های کوچک در عملیات  
منظم جنگی اهمیت ندارد بلکه  
اینها صرف سلاح خارندوی است .  
ثانیاً در سال ۱۹۲۸ هنوز هم  
روس های بوروکراتیک نظ -  
اقتصادی در کشور احساس میشدند .  
از قوانین عمده اقتصادی تخطی  
صورت میگرفت . زوی موهومات  
خیلی مهم اکثریت بدون تحلیل  
و اثبات درست علمی بطور دلخواه  
و مستبدانه تصمیم اتخاذ میشد که  
در نتیجه در شب جنگ سطح تولید  
در برخی از فابریک های مهم  
بسرعت باثین آمد . این خود  
بالای بروسه انکشاف و تولید انواع  
جدید سلاح تا نیز انکار و یار کرده  
رسیده گی موهومات عاجل  
نیوزت بیشتری را ایجاد میکرد .  
ستالین ( ۱۶ ) معاون صرف  
در کمیساری دفاعی داشت ولی  
هیچ یکی از آنها حق تصمیم گیری  
نهائی را بصورت مستقل نداشتند .  
قبلاً تذکره ادم که همچو  
روس های رهبری بالای آماده  
گی جنگی نواحی نظامی سرحدی  
در تابستان ۱۹۶۱ چه تاخیر داشت  
به همین ترتیب ، میتوان از فرمان  
شماره ( ۳ ) مورخ ۲۶ جون یعنی  
همان نخستین روز جنگ یاد آوری  
کرد . به اساس این فرمان  
هدایت داده شد تا قشون اولین  
ستراتیژیک فوراً به مقابله بپیر -  
دازند . قشون دشمن را به  
همان راهی که از سرحد عبور کرده  
بودند به عقب برانند . تصمیم -  
ستراتیژیک شگفت آور و بدون آگاهی  
از وضع حقیقی جبهه ، موعیبت  
قشون و عملیات دشمن اتخاذ  
گردید .  
فرمان ستالین برای عدم وا -  
گذاری کف ، پایتخت او کرائین  
یا آنکه دیگر دفاع از آن شعور  
کاملاً غیر ممکن بود ، تا نسیرات  
در باره انداره واقعی زمان  
های ناشی از برستش شخصیت  
که به بروسه انکشاف ورشند  
هادی تا سیمات تولیدی و قدرت  
دفاعی کشور را آستانه جنگ وارد  
آورد و نیز در مورد تلاش های مردم  
به خاطر ترمیم خسارات جنگ  
هنوز هم باید تحقیقات بیشتری  
صورت بگیرد .  
در آغاز جنگ ، مرکز فرماندهی  
کل تا سیم گردید که در آن قو -  
ماندانان قوتی مسلح و چندین



رادرین کشور صاحب ملک و مال ساخت خیلی دقیق این زمین را میباید یکی از آنها را که مورد علاقه اش بود با آنچه از او باقی مانده بود آورد ، مالک مغازه جواد هر فروشی ساخت ، دیگری راه به تجارت بالابوش پوست خرساند ... چه هاوچه های دیگر ... ولی هیچکس قدر او را نشناخت ، هرکس به تناسب اجرائی مقاصد خود نزد او ((جان)) و ((قریان)) گفت و بعد رهاش کرد البته بیچاره بتول ایمن قدرت را نداشت که تمام ساکنان استانبول را به ناز و نعمت فرقی کند .

صبر کنید ببینم نام او چه بود . ها . اری . اری در این اواخر شنیده بودم برای شخصی بنام ((کلارک چی معمر)) مغازه یی باز کرده است و با ربه سفرا و رفت و آمد و این مرد که کلارک چی نام را آدم ساخت . اری . معمه شما چنین زنی بود . هی گذشته . هی ... این مغزین ، مغز خراست . یک روز بمن . ولی جدا خواهم شیکم بمن ماوشما باشد . گفته بود : ((جرباگر ازاد نبرد اخته و هم خود را در گوشه انبار گمرک خاک و دود میکند )) . من جواب دادم بودم ((برسما به ندانم)) خندیده گفت : ((من سرما به میدم و شما کمک میکنم )) . اری . اری مغز ...

دیگر هم . والله بیشتر از این ندیدم . آنچه میدانستم همین ها بود . شما این کلارک چی معمر را پیدا کنید . او حتماً میداند . که ((خانم اسماعل)) در کجاست . شاید هنوز با هم زندگی میکنند . انوقتها گاه و بیگاه سری به کلوب عالی میزد و آنها را میدیدم اما بعد از تقاعد دیگر نظر نداشتیم . اخی برشدم . . . . . هه هه هه . . . . . میزید . استغفرالله . . . . . خدا نگهدار . . . . . اگر پیدا میش کردید . سلام مرا هم برسانید . واقعاً نمکی های زیادی بمن کرده است . . . . . به او بگوئید . . . . . ممکن است . چه زنی بود چه زن . . . . . خدا نگهدار محمود بی نر زدم . . . . .

خبریه از روزنامه

((در اثر گرم شدن یکی از ورته ، بقیه نمیتوانند از میراث متوفای استفاده ببرند))  
((خانسی را که وارث ۲۰ میلیون لیره است . . . . . خانواده اش جستجو میکنند . . . . .))  
از میران (۱) : بانزده نفر افراد خانواده یی که میراث هفتت ۲۰ میلیونی به آنان میرسد ، برای آنکه بتوانند از سهمیه خود استفاده کنند ، در . . . . . سر اسرترکیه دنبال خانسی بنام ((گلی)) که در . . . . . حد در چهل تاج محل پنج سال عمر دارد . بسو . . . . . آمده اند . گلی (در سن اینکه تاریخ دقیق در دست نیست) گفته میشود که چهل سال قبل در حالیکه پنج یا شش سال داشته ، توسط خانواده ده یک مامور محلی به فرزندی گرفته شده است . از آن تاریخ به بعد هیچگونه اطلاعی در دسترس خانواده اش وجود ندارد .

همای سعادت اینک روی سر بانزده نفر از اعضای خانواده ((گلی)) که در قید حیات اند ، نشسته است ولی برای دریافت این میراث بیشتر از ۲۰ میلیون لیره لازم استاده تا گلی را پیدا کنند و امضای ارتیزد رو تیقه گرفته شود . در جلسه خانوادگی بمنظور اینکه گلی حاضر شده هم خود را . . . . . بردارد و در اوراق رسمی امضا کند تعمیم گرفته شد تا در تمام جزایر و روزنامه ها این موضوع اعلان شود . ولی تاکنون نتیجه یی از این اعلانها بدست نیامده است . بدینجهت افراد خانواده ، بانزده نفری ((گلی)) در سراسر ترکیه به سراغ او برآمده اند . محمود یارلی نواسه برادر ((گلی)) که محصل پوهنتون است ، در بنهار اظهار داشته است :

هیچکدام اینها بمن تعلق ندارد . ممکن است جزء اشپای فراموش شده مسافرن در کشتی باشد . شما میدانید که اخیراً مردم بسیار سودایی گردیده ، هر چیزشان را در جیبی فراموش میکنند . حتی انهایی را که در میان سرویس ندان مار . . . . . شان را از یاد برده اند دیده ام . و این کشتی بزرگ . اگر در هر سفر یک مسافر چیزی از خود جا گذاشته باشد اینقدر مال و بیشتر میتواند رویم انبار شود . این چه تعجبی دارد . تمیذ انم .

یکی از مسافران کشتی گفت :  
- غیر ممکن است . زیرا کشتی جدید و این چهارمین ماموریت است . اگر بجای چهار بار چهارصد بار هم به سفر برود ، اینقدر اموال فراموش شده در آن نمیتوان یافت .  
هر گاه کسی که بتول خانم به سفرا و میسر است محتویات یکس سفری . لباس تن و زیراتشرا نیست میکند . موقع حرکت همیشه لباس سبکی در سفر در برداشته ولی هنگام بازگشت سرو وضع او به کسی تمسیر میکرد . یکی از بازرسان های گمرکی در بازگشت بتول خانم از یکی از سفرهای تنگی اروپا نظری به ورق ثبت انگنده گفت :

- معلوم میشود هنگام عزیمت هیچکدام از این چیزها با شما نبوده است . با بنجصد لیره به سفر رفتید . پس اینها را چگونه بدست آوردید ؟  
انوقت بود که من به اندازه خشم بتول خانم بی بردم . یاد و دست نخست یقه بالابوش پوست خرمز و بعد یخن پیراهن خود را عقب زده ، سینه های برهنه اش را به مامور نشان داد و فریاد زد :

- بگر حرمی دارید . خوب ، بدست آوردم . مگر اینها مال من نیست .  
محمول گمرکی را برادر اخته آنچه را با خود آورده . . . . . بود ، برد . منظوم ازین گفته ها اینست آقای . . . . . محمود بی . که بتول خانم یک موجود انترناسیونال بود . منبع اسعاری کشور بود ولی حیف که قدر او را نشناختم . یکی از ماموران گمرک کشور همسایه به من میگفت : ((اگر این زن اهل کشور ما باشد ، او را روی چشم خود میبرد ارم و بجای این بد رفتاری که شما با او میکنید ، ما پنجاه هزار لیره معاش ما ها نه برای او تخصیص میدادیم . . . . .))

امروز منبع بزرگ اسعاری ما چیست ؟ کارگران و مزدورانیکه به کشورهای اروپایی یا استرالیا میفرستیم چنین نیست . همی رفته های (فرزندان پدرانی که در قطعه جهان سم ستوران شان زمین رایبه لیره می آورد . اینک در رفت و روپ کوچه های اروپا فرق میزنند . بخاطر اینکه اسعاری او رند . هم اکنون در وطن کارگر ما در خارج کشوراند . زیاد نه ولی در معاینات بتول خانم اگر دود خدا نماند دیگر میداشتم ، کافی بود حاجتی نمی ماند به اینکه دو میلیون کارگر ، اسعاری بشکروار میگردند .

یک چیز را میخواهم بشما بگویم : سالهای زیادی من مامور گمرک بودم ولی به اینکه میگویند کارکردن در گمرک منافع زیاد دارد ، باور نداشتم . اگر چند تاخا . . . . . نمی مثل بتول را انسان باخود به اروپا و آمریکا ببرد که سرمایه گذاری هم از خود نشان است و از او چیزی بصرف نمیرسد ، باعالمی ثروت میتواند به وطن برگردد . گذشته ازینجا بتول خانم به نسبت دیگرس قاجاقبران با ماد ست و دل باز بود . عزیزم ، مگر معاش برای ما کفایت میکند . وقتی با یکی خانسی چون بتول در میان باشد . من معاش را چه میکنم . . . . . در هر حال بدست آوردن چنین یک شهرت بین المللی کار هر کسی و خاشاک نیست و علاوه اشکارا ماد چهار قطعه الرجال استم .

اه آقای من . ا . . . . . گفته معمه شماست ها . اینک در کجاها بسر می برد نمیدانم مدتی طولانی او را ندیده ام . انشالله پیدا میشی میکنید . انسرا د زیادی بدین احوال او استند . جقد را شما من

میشد . این بلانها و فرما نها تا انداره زیادی نتیجه تلاش جمعی بوده به میل و آرزوی صرف یک فرد .

عده ای از نسل کهن سال این کشور چنین برانظر میکنند که انتقاد از ستالین ((رهبر سر شناخته شده کشور ما و خلق)) - چنین معوس را ارائه میکند که از یک جانب ((انداختن گل ولای بروی یک مرده)) است که این خود عملیست غیر اخلاقی و از طرف دیگر خلق ساختن یک رهبر با قدرت حزب و دولت ما ، با در نظر داشت اینکه روشن است بدون افراد با قدرت کاری از پیش برده نمیشود . ام - کمپلها کوف از لیننگراد این مطلب را چنین بیان میدارد ، ((آیاد یگر کانی نیست که از فکر کردن در مسوورد ستالین بگذرد و به مسائل عاجل که با آن مواجه هستیم رسیده کسی نماند ؟ سواری با سر هست زیاد توجه به شانه کسی یک پیشه نهایت کننده و خطرناک است . . . . .))

بعقیده من رسیده می باشد مسائل عاجل که همین اکنون از طرف تمام خلق و حزب صورت میگردد ، به هیچوجه به معنی آن نیست که عمل موجهه ایمن برایم هار امان دیده بگیریم . تمرکز شدید (سنترالیزاسیون) اداره سیاسی ، اقتصادی - اجتماعی رشد بیروکراتیزم ، وضع قیود برعهده الیتهای دموکراتیک تخطی از قانونیت فعالیت های مستبدانه و خود اختیاری ، جلو گیری از انسیانسیف کارگران ، نا دیده گرفتن عوامل انسانی ، بی تفاوت بودن در مقابل موضوعات اجتماعی و ضرورت اقتضای تالیات کلتوری ، ذهنی ، اخلاقی و مادی انسان ، فقدان رعایت و احترام به حقوق انسان - ریشه تمام این برابله هار در دوران برستش شخصیت ستالین می توان جستجو کرد و آنرا نتیجه آن دوران دانست .

به خاطر ریشه کن کردن تمام این عوامل تا کاره لازم می افتد تا به علت وریشه آنها بیبرسم . از رایسی ، مطالعه و انتقاد از برستش شخصیت را نمیتوان منحصر به گذشته متوجه ساخت ، بلکه به اهداف امروز و فردا و رشد سوسیالیزم نیز ارتباط دان .

تن از اهدافی کمیته دولتی دفاع عضویت داشتند ولی نتوانستند واقعاً منحنیت مرکز جمعی مبارزه مسلحانه کشور را علیه متجاوز رهبیری و مواظبت نماید . تمام قدرت رهبیری عالی در دست ستالین بود . اوست های قوماندان اهل سی قوای مسلح ، کمیسار خلق برای دفاع منشی . هموس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی ، رئیس شورای کمیسار های خلق (حکومت) و رئیس کمیته دولتی برای دفاع را اشغال کرده بود .

این چنین تمرکز قدرت در دست یک تن نشانه هد نهانی سنترالیزم سوق و اداره و قومانده بود ولی سیستم نرمش و انعطاف پذیری را بلائی قدرت نظامی ما وارد کرد که در نتیجه ، کفایت نیز همانطور که حدس زده میشد تسلیم داده شد ولی با تلفات و ضایعات خیلی زیاد و ناموجه . علت آن ، تعصب ستالین بود مبنی بر سازمان دادن چندین عملیات متقابل در جبهات در -

جریان جنگ تابستان ۱۹۴۱ که برای اجرائی اینگونه عملیات نه شرایط سترا تژیک و نه شرایط مادی قشون مساعد بود . از تهاجم واحد های مادر جبهه لیننگراد نزدیک دیمیانسک جلوگیری بعمل آمد و این کار تا هیچ مطلوب بیاری آورد . همین حالت در مسوورد جبهه کریمیه نیز صدق میشد . بعد ها قشون جبهه به حالت دفاعی سوق گردیدند و توسط دشمن براه کرج بنینسلا فرستاده شدند و در نتیجه کریمیه نیز بصورت کل از دست رفت . عملیات موافقانه که از طرف قشون شوروی در حومه خارکوف بعمل آمده باعث شکست بزرگ سه قشون جبهات جنوب - غرب و جنوب گردید . قشون آلمان بعد ها قادر شدند عملیات تهاجمی را در امتداد خطوط تقه از وستالیننگراد از قبل سازمان بدهند .

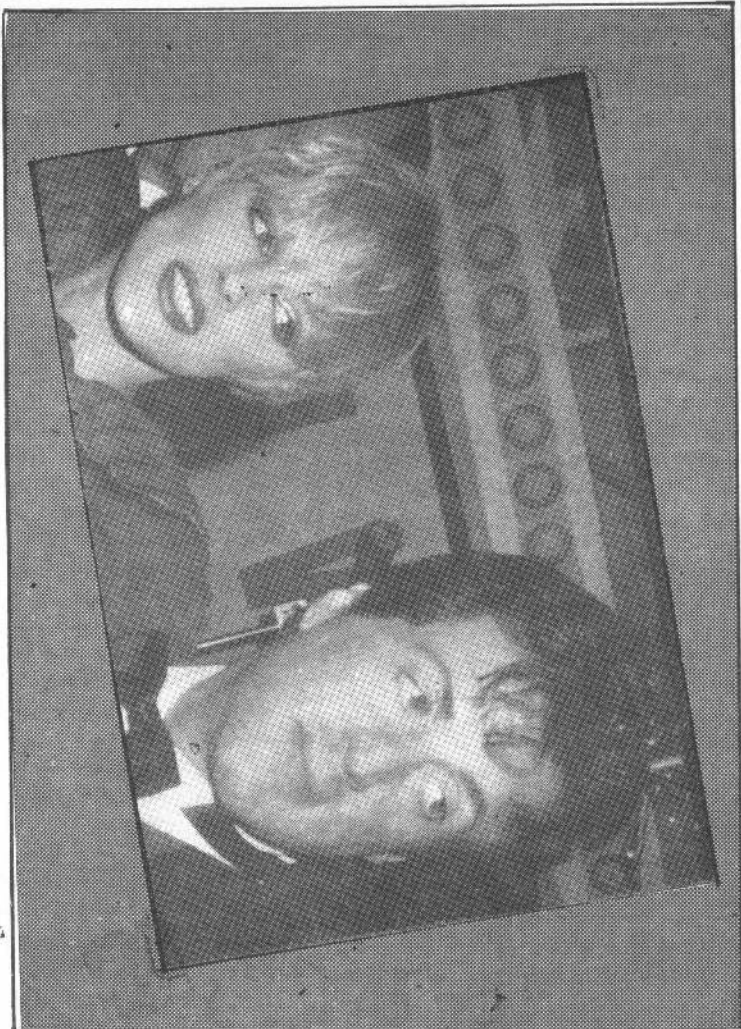
بعد ها با آغاز جنگ ستالیننگراد در سال ۱۹۴۳ مرکز فرماندهی کل به طرح پلانهای تاکتیکی و سترا تژیکی و صدور دایرکتیوها بر مبنای نظریات مرکز قوماندانسی نظامی و پیشنهادات شوراهای نظامی جبهات ، برداخت . اکثر فرمانهای مرکز فرماندهی کل و کمیسار دفاعی درباره ساختار نظامی نیز از جانب مرکز قوماندانسی نظامی و کمیساری دفاعی تعیین



# بازهم رامبو

رامبو کيست ۲

نامرسلو پيترستالون است که در ششم جولای ۱۹۴۶ زاده شده و از نیلم هالی که او در آن شرکت داشته می توان از فرست بلود (او ۲)، (کیرا) و (روکی ۱-۲-۴) نامبرد. علاقمند است او را بنام رامبو می شناسند. ۵۰۰۰ سال قبل برای زمین باران واج نمود و یکی از همکاران هایش در فیلم کیرا ربه زنی گرفت.



فلم هانیز جریان دارد. زجر دادن، اعمال زور و قتل با تمام شیوه های ممکن و ظریفانه آن روی پرده سینما به نمایش گذاشته میشود. قتل به تماشاچیان یک حادثه عادی و معمولی نشان داده شده و طوری وانمود میگردد که وقوع آن تاثیری را ایجاد نمیکند. در جهان قرب برای نمایش آزادی همین کافی است که انسان به نزد یکترین غرفه اخبار فروش مراجعه کرده، انواع گوناگون فلمهای خوفناک را در بدل پولی کرایه بگیرد که متجاوز از قیمت و قرص نان نباشد. در فلم های سینمایی پیشکش شده مردم همدیگر را با برمه های پرتی برمه میکنند و تشنه را به شیوه بی انجام میدهند که حتی حکایه آن خوش آیند نمی نماید.

این گونه فلم هارانه تنها جوانان بلکه کودکان نیز تماشا میکنند. آیا این خود آزادی و خود کامگی مجاز واحد نهایی است یا خیر؟ آیا وضع محدودیتی بر اینگونه حوادث خطرناک اجتماعی ممکن است؟

این موضوع به نشریات شامگاهی تلویزیون نیز ارتباط میگیرد. دو

# آزادی خود کامگی

ترجمه از: ملالی

کمیته تلویزیونی پس از قتل های خانگیر نورد، از نمایش یک تعداد فلم هایی که نمایشگر اعمال زور و تشنه بود صرف نظر نمودند. ولی آن کمیته های تلویزیون این کارشان رانه برای همیشه بلکه برای مدتی کوتاهی در معرض اجرا قرار دادند و اخبار داشتند که نظر به خصیلت اجتماعی انگلیسها صرف نظر عمیسی از این نوع فلم ها با ((آزادی خود کامگی)) در تضاد میباشد.

تا این نزدیکی هافلنم های نمایشگر اعمال زور و خشونت روی پرده تلویزیون به نمایش گذاشته نشد.

اما فلم سازان متدرجا با استفاده ازین ((آزادی)) از کنترل خارج شده به پیمانهای زیادی به ساختن فلم های نمایشگر خشونت و اعمال زور مبادرت میورزند.

چندی پیش روزنامه ((گاردین)) نسبت اینکه چاقو قین جوانان - عمومیت زیادی پیدا کرده ابراز تشویش نموده بود.

در لندن فروشگاه های موجود است که در آنها برای هر فردی چاقو عرضه میشود. حتی بعضی مجلات اعلانات آنها را به چاپ میرساند. انواع چاقوهای ((دراز))، ((قاتکی)) و غیره تیپ رامبو خریدار زیادی دارد. نویسنده معتقد است که مایکل رایان محصول مستقیم آزادی خود کامگی بوده و بالاخره به ((تخریب بخاطر تخریب)) منجر خواهد شد.

در ماه اگست سال گذشته یک جوان انگلیسی بنام (مایکل رایان) باشند شهرکی (خانگیر نورد) در لباس رامبو درآمد.

او با دوستانش در رفتن گجه های دارای چاپ بزرگ خود را مسلح ساخته راهی دهکده کوچک و آرام میشود.

او در آنجا با تمثیل نقش قهرمان فلم ((اولین قطره خون)) ۱۶ نفر بی گناه را میکشد و ۱۲ دیگر را زخمی میسازد.

او مادر خود را بحیث نخستین قربانی خویش انتخاب نمود. و بعد - ابتدا به پشت سر او خون سردانه با گلوله فیر نمود و سپس خانه اش را به آتش کشید.

قربانی بعدی او را خانم جوان شوهر داری - تشکیل میداد که یکجا با اطفال خود در هوای آزاد به استراحت پرداخته بود، سرانجام رایان در عمارت مکتبی که زمانی در آن - درس خوانده بود خود کشی نمود.

مطبوعات و جراید ناگهیر اعتراف نمودند که همه این قتل ها به شیوه رامبو صورت گرفته است.

در نتیجه بررسی واضح شد که رایان به انسانی آرام و صلح جویو تبدیل گردیده بود ولی صرف به سلاح علاقمندی داشت.

این موضوع انگلیسی هارا نتان داد که او چگونه توانست اجازه -

«نباشتن این قدر سلاح زیاد را بدست آورد» - در انگلستان در زمینه قانونی وجود ندارد. عین موضوع در نمایش



# راز یکشنبه

## عشر گده حرمسرای

زیاد باقیات صالحات ان شهادت میدهند حرمسرای امیرحیب الله خان است که شبستان ان را بروایتی ۵۲ و بروایت دیگری ۱۱۲ اشع رخسار و بر توپیکران بن ارزوها و هوسهای بنیانگزارانرا روان می بخشیدند . بسیار ممکن است نزد مردم این بر سن پیدا شود که این همه ماهرویان چه وظایفی را در خدمت شاه انجام میداده اند . برکه حاوی اینگونه

برکه های زندگینامه واسناد بجامانده زنده گی خصوصی شماری از شاهان روزگاران گذشته هندوستان، ایران و افغانستان گواه است که در محوطه چهار دیوار حرمسرای اتان زیبا رویان زیادی به صفت زنان رسمی و صورتی ویا بحیث کنیزکان گرد آوری شده به شاه لذت و فرحت و به حرمسرا شکوه و جلال می بخشیدند . البته انگیزه های داشتن فرزندان زیاد ، برقرار سازی بیوند های خویشاوندی با شاهان و شخصیت های سرشناس ، به اسارت افتادن زنان در جنگها و مسلط بودن سنت بردگی و سایر ایجابات زمانی و مکانی قلمرو حکمروایی شاهان در تمداد زنان داخل حرمسرا نقش تعیین کننده بی را ایفاء مینموده است . ارقامی که اسناد تاریخی درین مورد در اختیار میگذارد بیانگر است که شاهان هندي از نگاه شمار زیاد زنان نسبت به همقطاران خود در منطقه بسیار به پیش بوده اند . چنانچه یکی از راجه های ناشناخته هندی ۱۵۰۰ و محمد شاه هندی ۹۰۰ لعبت ماه طلعت و سنم اندام را در حرمسرای خویش جاداده بودند . فتح علیشاه ، از سلاله قاجاری ایران ، با ۵۰۰ و تیمورشاه ، از سلسله سدوزایی افغانستان ، با ۳۰۰ مه پاره گل اندام گلستان حرمسرای خویش را رنگین و دل انگیز ساخته بودند . حرمسرای که هنوز گرد زیادی به روی اوزان تاریخ آن نه نشسته و شماری از مردم هنوز از داستان های شور انگیز بنیاد یابی آن - روایت می کنند و به وجود شمار

وظایف ، که بدست راقم افتاده است ، بعد از پشت نمودن خروار ، جهت روشن شدن زندگی پرده نشینان حرمسرای امیر خدمت خوانندگان گرانقدر مجله سبازون پیشکش میشود نوشته : شایسته وحدت

جدول دست چاب اول دوم خود حضور اعلی حضرت راج المله والدین که در یک شب میزند باید که هر یک نفری مند بر جدول نه امواتی هدایت حضور و دستور العمل می ملوید بخدمات معین خود بجالا رستی خوبی تر بود و سهل انگاری

جمله اول		جمله دوم	
سرمایه	نام	سرمایه	نام
بقره نجیم الحرم	سیوزمان سراج الحرم	مهرمان شریقه الحرم	شاه زین الحرم
نگران		نگران	
علت عقده الحرم	شبه رحمانه الحرم	یزوره مایه الحرم	استان ورد الحرم
نفری مایه		نفری مایه	
ارغون	پری دونه الحرم	مبارک شاه الحرم	سبله شاه الحرم
شکوه الحرم	مصدق شاه الحرم	مصدق شاه الحرم	مصدق شاه الحرم
مصلح الحرم	نیکم	نیکم	نیکم

خدمات معینه آسانی جدول دوم فوق در یک شب فکری زنده در تحت نظارت سر برده نگارنده و نگارنده گردان پنج شنبه مقرر گردید بدین تفصیل

شعبه ۱	شعبه ۲	شعبه ۳	شعبه ۴	شعبه ۵
خدمت آب حاجی محمود مجلس و بطون شرکت	خدمت غسل خانم	خدمت آب شوی و دستمال فضا بین قابلین	خدمت باغبری رختواب	کارخانه سامانی
نگران	نگران	نگران	نگران	نگران
استان ورد الحرم	علت عقده الحرم	پریعت شغل السرای	یزوره مایه الحرم	شهر رحمانه الحرم
مایه	مایه	مایه	مایه	مایه



دیگر هیچ آدم میزاده بوزمین - مرتعا میاید بود ، باخورشید بوده در که مه و ابر سالها درمن میشکند ، ومن می بینم آنچه بهتر بود نبینم .

سایه خشم خدا - زوزه وازد حلم کرگان بوی طعمه شنید . شهز میجوشید . رویه مردم در میدان ، نوح بود و سه پسرش از س او ، بردرگشت ایستاده .

روز داری بود . روز بزرگ ، که شهر در خون یک تن بساک شدن میخواست . وگه کار آنجا بود ، بهت زده ، خاموش ، بیرون برتر از آنچه بر شهر میگفت .

مردم بودند - زن و مرد - باگرم و سردای یک سرزمین برآمده ، از یک خون و یک تبار ، که تاد بر روز آب از یک چشم بر میگردند و یک خدا در رکشت می پرستیدند . و چهزه هاشان - هر یک دیگرس - شنا سو خو گرفته ، بسام دوسته نیکخواه و امروزه رایک - چهزه بود - همان یک ، بیگانه ، خون زده ، در قالب ترس و کین ریخته ، بارگه هائی از دروغ و بددلی در فریادهای بیزاری شان .

(راحیل ، دخترزمین ، میترسی ؟)

(توس ؟ آری . و چیزی برتر از ترس ، که از خود میترسی )

میکند از جا کنده میشم ، همه چیز بامن کجا هستم ، خدایا ؟

واخشی خدائی که در چشمان بیوش زبانه میکشید ، نوح دختر را میدید ، دست بسته ، گشتی نیمه جان ، گیسوانش را کندان به مشت در پیچیده و نگه داشته . نوح را آن برآمدگی سر میگس اندام که زندگی در آن شکوفه می بست داشتند . و در آنجا آئین شهر - این باری عصمت خدا . و دانشی دیگر ، که راحیل بر هیچ مردی تعمت نس نهاد : ( نیازتن بود و خواست بزل ، با هر کس که بود )

وسایه لبخندش ، نم و لعل ، بنیاد شهر میلزاند ، از زمین گستاخی . نوح را می از آن برتن راست میشد ، که اینک روز خطر بود ویم خشم خدا . و در این داری ، نوح را آسایشی هم بود ، از آن که خورشتن کم شده باز مییافت و حضور برانگیزنده خدا ، که نفسور توانش بر میدان میوزید و بولاد در رگها میگذاخت . و نوح آنجا بویگری بود از بولاد ، بلند و استوار در هاله موهای سپید ، چون کوهی سر به ابرها فرو برده ، - همچنان ستمگین .

( بپریدن ) - وصتی باور بود نوح را در این فرمان . . .

( راحیل ، دخترزمین ، به دامان مادر باز بایدت گشت ، وایتوان چکیده مهر که موده فردا با خود داشت )

و در آن فریاد آشوب غوغا ، سست و کشان تا سنگلاخ بیرون شهر - بپخوله گرگ و سگ و مار و سوسمار ، راحیل میرفت ، بی هیچ یاد و هیچ آسوس ، و نه هیچ شرمش از هیچ نگاه ، که خاک بسادگی و یکی در او بار گرفته بود ، و بس فارغ از نیست خاک از هم تاریک فرزندانم و تنهتی که بر خود میزد برنت .

و اینک راحیل مادر بود و دیگر هیچ ، - هر کشتش و تنگان زهدانش یاد آرزندگی که - میوه درخت خدا - از آسیب خدا پرستان گریختن میخواست . و در هیچ وثاب دست های بسته ، در - تا شدگی درد ناک باها و شست ، راحیل فرزند را زتن خود میسر میساخت . و در آن غریو طعنه و نفرین و دشنام ، مردم بی پسر و میزدند و بدین زدن خود را بار میجستند و به چشم هم یاری نمودند .

و هم چنین بود تا پایان ، تا آن دم که نوح ، نام خدا بزلب ، به دست خود سنگی بر او جهاند ، و مردم نیز از همه سو ، بیکاره . و در آن میان ، هم آن مرد که شادی هستی در زلال نگاه دختر چشید ، بود و در گیسوانش بوی سوسنبل شنیده . و راحیل ، که با کتر سن بخشی از او با خود میبرد ، - و تنها همان از جهان ، در روز از او بود و شیبانی و ترس نایکار او . و چنین شد که زمین آغوش سنگها بر یکسرش باز کرد و بست ، ودلی را - گم و پخشنده ، - در آرامش خود فرو برد .

( راحیل ، راحیل ! به گونست و خون ، تا جاودان بدیستن دست ها پیوستی که تو را از خود برید ، دختر )

( چه می بینم ، دینه ، چه می بینم ، آه ! تویی در جایگاه ننگه به یاد داشته ، و این منم که سنگسارت میکنم ) . . . به کدام دسته ، خدایا ، که بریده یاد [ به کدام دست ؟ وجه شد مرا که چشم ندید ، یادید و نشناخت ؟ - خدا . . . خدا خور شدیم بود و من کور بودم در خدا . و راحیل ، - دختر گهکار شهر ، توبودی ، دینه و خدا در توبود ، به آفرینندگی . ومن چیز خاک ندیدم و تیرگی خاک . و آن بودگی زمینی ، که تا بوده ام و سوسه کینه ام بود در فرزند آدم . و چنین شد که خدا در من غیرت برد . و دست خدا از آستینم بدرآمد . و قوت بازی او بود که به نشانه زد . و نشانه توبودی ، دینه ، ومن بودم و خدا بود . و شد آنچه شد ، دخترم . چه کسی باز خواهدت رها کند ، و مرانیز ، از این گوسفندان کرگه ها گرفته ؟ وجه خواهد رفت برای من گوسفندان ، تا پایان زمان ؟

( و ، رای بر من [ دار که خواهد بود ؟ دار که خواهد بود ، از خدا ومن ؟ )

نوح را ، تا توان ننگه ، پسران به سردست بردند از آنجا . و راه دور بود تا شهر ، و انتظار میگذاخت . و چشمان مرد خدا را خیرگسی و خشنی میدید . از آنچه دید ، نوح ، تب گرفته و شوریده ، بس سر زده و زهر لب زبانه داشت . سخنانی گسیخته و پرانگده ، بسا آشنایی گوش پسران ، و پسران میزدند . از آنچه می شنیدند و به خدا پناه میبردند ، که فرزند آدم را بزم هلاک بود از آن ، و شهر ز پسران خواست شد . . .

پسران نوح راه خانه بردند و در میستند و دینه راه تیمار او گماشتند . و در کار شدند تا کسر راه نوح راه نباشد ، در چنان بیماری و شوریدگی ، و سخن های جهان آشوب . نوح را این ستم بود از پسران و بزرگتر دشنام ، که چشمش روشن تر از هر زمان میدید و جانش رویارو با خدا به گفتگو بود ، و باز زمین . و سخن هادانست ، گفتنی ، با شفر که بر آورده دست او بود ، و با مردم که فرزند زادگانش بودند . اما پسران دیواری بودند . اورا ، سنگین و سست ، رخنه ناپذیر . نوح بر بستر افتاده بود ، هدم و پرستارش دینه و وس . و دینه را بر او دل میسوخت ، از آن که میدید مرد خدا را روزهای عمرش سر شده است . و به سرشت مهریان که داشت ، شکیبائی با او به پایان میبرد . بر پالیش می نشست و سخنش می شنید و به زبان تصدیق میکرد . اما در دل از خدا آرزش میخواست ، خود را و پیر عقل به زبان آمده را .

( روز ، دینه ، به رنگی دیگر برآمد بر من . وجه روشن بر آید روز ، در صینه آن مرغ که دیوار قصر شکست )

( تنها ، در این چار دیواری تنگ برآمده ، از که بایدم نالید ، - خدایا ؟ از پسران که درد بیرون نمشته اند ، بی خطر ، یا از تو که به آستانه امروز کشاندی و آزادی آموختی ؟

( اخشتم مرا نمیاید ، خدایا ، و نه خشنودیت ، که تو بامن



# مسافرت به مریخ

بقیه از صفحه (۵۱)

روسی آنعاقصه تاریخ مریخ را - برای ما بازگو خواهد نمود و امکان پیدا نمودن بعضی اشکال حیات درین وادی ها و دریاها موجود میبندد. بعضی از آتشفشانها ی مریخ برای مدت بهیشتراز ۱۰۰- میلیون سال آتشی و مواد گداخته شده را به بیرون پرتاب کرد و ماست یک طبقه مواد گداخته شده آتشفشان بالای طبقه دیگر آن قرار گرفته است و ترکیب مواد گداخته شده آتشفشان زندگی داخل سیاره را منعکس خواهد کرد. در حال حاضر یک آله سیاره که در مریخ حرکت خواهد کرد در حال انکشاف است. آله سیاره فوقی علاوه از یکسبدراری و جمع آوری نمونه ها مجهز بارا کتی خواهد بود که نمونه های جمع آوری شده را به مدار بفرستد این راکت در مدار مریخ نزدیک قمر مصنوعی توقف خواهد کرد جایی که نمونه های جمع آوری شده به راکت دومی بارشده و به زمین فرستاده میشود.

سوال: چگونه مسأله تحلیل خاک مریخ در زمین حل خواهد شد؟

جواب: با وجود آن یکصد مایکروارگانیزم های راکت برای انسان خطرناک خواهد بود در مریخ خواهد داشت.

سوال: البته که این حایز اهمیت است که مایکروارگانیزم های مریخ نباید باعث ضرر شوند راکت بازگشت کننده به زمین همراه با نمونه ها باید در یک مدار نزدیک زمین توقف داده شود مطالعه مقدماتی را میتوان در فضا انجام داد و هنگامی که دانشمندان متیقن گردیدند که نمونه ها مضر است آنها را به زمین انتقال خواهند داد.

من معتقد است که بهتر خواهد بود که نمونه ها را یک گروپ وزید بین المطلق مطالعه نماید.

سوال: کی اول به مریخ پرواز خواهد کرد؟

جواب: من متیقن استم که عملیه پرواز بین المطلق خواهد بود.

ترجمه از مجله سپوتنیک شوروی شماره ۲ هم اکتوبر سال ۱۹۸۸

برخورد آر خواهد بود. به همین دلیل است که یکی از اهداف عمده پروژه طول مدت شوروی - امریکایی نیست که دوباره نمونه های از خاک مریخ را به زمین آورده و آنها را به عصری ترین و دقیقترین وسایل ساینس تحت مطالعه قرار دهند.

سوال: آیا طوری که در مطالعه اتوسفیر هرزه بالونها استعمال شده بود اینجا هم استعمال خواهد شد؟

جواب: بله. اما آنها را بالونهای که در زهره استعمال شده بود - بسیار ساده و متوسط باد به ارتفاع بلند این سوالات و حرکت میگردند. بالونهای جدید - رهبری شده خواهد بود. این بالونها در صبح میتواند یک قسمت از انرژی خود را جهت بلند شدن از اتوسفیر خود مریخ گرفته به ارتفاع تعیین شد پرواز کند در طول روز درین ارتفاع به پرواز خود ادامه خواهد داد و در شب دوباره در سطح مریخ فرود آمده شب را در آنجا سپری خواهد کرد. بالونهای برابر با هم سه جا نه دیگر را نیز حمل خواهد کرد آنها را با راکت خواهد ساخت تا حرکت اتوسفیر مریخ را مطالعه کرده در اثنای بلند شدن و فرود آمدن کمره های تلویزیونی آنها تصاویری از سطح مریخ برای ما ارایه خواهد کرد. بالونهای میکرومتر اشعه ماگما و اشعه اکسراد ربر خواهد داشت که ترکیب کیمیاوی صخره ها را در اثنای پرواز فرود آیی تحت مطالعه قرار خواهد داد. یک بالون میتواند مسافه چندین هزار کیلومتر را در ظرف روز طی کند.

سوال: کدام نواحی از همه بیشتر دلچسپ به نظر میرسند؟

جواب: این یک سوال خیلی مطلق است در حال حاضر دانشمندان مایکجا با متخصصین ترکیبی مصروف کارند و این مسأله را مورد مطالعه قرار میدهند.

وادی ها و دریا های مریخ حایز اهمیت بیشتر است. صخره های

کار به نهایت بر دی به همان که زندگم دادی.

|| هم ازین بشنوید، - من، که ترس را بر جای خدا نشاندم ازخامی: فرزند آدم را گستاخ باید بود یا خدا، که همه آشنائی است او و یگانگی.

|| خدا، دینه، جادوان روان است در هر چیز که هسته و همچنان هر چیز روان در خدا.

|| ننگم یاد ازشم خویش، که بند است آلودگی بود و بزرگتر است بر زندگی.

|| شنیده ای، دخترم؟ مرد خدا خانه به آب داد که موش در انبار نمی پایستش و مورد رشک دیوار. و هیچ دانسته ای که باز فردا موش بود و مورد بود و مرد خدا نبود؟

|| زیبای من، دینه. چه روی به باغ آن کس که سپیش را به اندرز ما ریادت خورد؟ زمین تو را خوشتر و باغهایش.

|| زندگی از زمین برجوشید، به زبان های دور و راز و زمین از آن روز خود را هر چه زیبا تر خواست که به چشم فرزند آدم درخورد نگرست.

|| شکر به تو زنده است، دخترم. تو را میخورد تا فرزند آدم را بر آورد.

|| ستم ها بر تو خواهد رفت از شهر، که اوریش در ترس دارد. و ترس هنوز تا دیری ایمنی است، امسوس!

|| همه هر جا که هستند، به راهی میروند که باید شان رفت و راه شدن تا بودن. بودن دور است، دور، نابیده.

شهر با راضی طلب میزند. هر یامداد و شام در رکشت، مردم به آتیه دست به دعا بر میداشتنند، بقای زندگی آن را که با خدا به عدل رفته بود. روزگرمی بازار بود پسران را و هنگامه خدای فرخنده شان. و بر زمین با اشک و نفوس، اما پسر فراری، افسانه نوح با زمین گشتند و در راه او را زمین شناختند، نه در آن که فریاد میره در خانه در بیست که روزش تازه بر میداد، در آن خشمگین شکر دهند که همچنان زنده و گویا در افسانه سنگ شده بود، تا پایان روزگار. و نوح، پیمبر خدا، سیزده روز در خانه بستری ماند، از شعرو از گشت بریده، که هیچ گوش سخن او نشنید، مگر دینسه که پرستار او بود، - دختری ساده، بی خطر به چشم پسران و پسران می آمدند، هر روز به هزار چشم نگران پایان که دیر می رسید، و در دل با خدا به داری از بیم رسوائی پدر. و نوح تا امید بدشان چشم بر هم می نهاد و خاموش میباند، که بیگانه تر بودند او را این پسران، دانشمندان او میان قوم و نگهبانان دین خدا.

|| نس بایدم، شناسی بایدم، که شهر به زبان خواهی شد برد از کوردهای و چهره خدا آتیه باز خواهد نمود از تنگ اندیشی.

و سنگین بود پسران را در رنگ زمان و نوح.

و سیزده هم روز، نوح بیدار شد پیش از سید و دمان، و از سر مانا لیدن گرفت، که تنش می فسود. دینه شمع بیست آورد و قطره ای چند شراب در کاس مرد خدا ریخت، سرش به غمخواری بزرگ نونهاد. و نوح چشم گشود و چهره دختر در روشنائی شمع بیدید، تازه و سبزه چون خورشید سحر گاهان. دیری بر او خیره ماند، که نه بلکه سن فردا خفت یا هیچ رگی در رخسارش جنبید. روز تازه بر آمده بود که آهسته گت:

|| مرگ چون خواب شب میباید، دینه. نفرین بر آن که سرگه را کيفر خواست و به ننگش آلود.

و چشم بر هم نهاد و در آرامش خدا فرورفت. خجسته باد نام خدا!







## انتقاد یا

### خرابکاری عامدانه؟

گوید . سعی بر آن بوده است تا مجله از جانبداری سیاسی و موضع گیری به سود این یا آن گروه در شرایط دشوار فعلی امتناع نماید . در کار مجله هم واقعیت خستگی مردم از جنگ ، هم به ضرورت به صلح و تفاهم ملی وهم ضرورت دادن آرامش به مردمی که آتش جنگ و آرامش شان را گرفته است انعکاس خود را داشته است .

پیام مجله ' سپاوون برای جوانان یکی است : کار مسوولانه به سود وطن و پیشرفت کشور و عدوت آنان به صلح و تفاهم ملی . مجله هیچگاه نخواسته و نمیخواهد که منادی جنگ و نفرت - طلبی باشد که یک عده امروز مصروف آن اند .

اما انتقاد کننده گان مجله باید بدانند که یک نشریه صرف وظیفه انعکاس دیدگاه های مثبت را ندارد . واقعیت ها را باید انعکاس داد ، اگر این واقعیتها تلخ اند یا شیرین ، اگر به مذاق ما میخوانند یا نه ، اگر خوش ما می آید یا نه ، نشریات در مورد جوانان این اصل را در نظر دارند . اصل کافی است ماصفحات متعدد -

دختران و پسران را مورد کسب و بینیم که از این طریق مجله سپاوون چگونه تصویر روشنی یک نسا ، را ارائه می کند : نسلی که می جنگد ، تحصیل میکند به آینده امید و ارادت ، بعضاً در ناامیدی فرو رفته ، رنج دارد ، خوشی های خود را در ویرولم ها و گاهی هم بیماری های خود را بگذاراز همه اینها مردم بفهمند . ما نباید قصه خوبی خوبی های یک نسل باشیم ، اگر نه فهمیم که بروی آنها چیست ؟ چه چیزی آنها را تهدید میکند و چه چیزی آنها را کجک میکند ، آنگاه چگونه بتوانیم نسخه بی برای علاج د هم و تازه

آنچه مربوط به موضوعات صفحات جوانان می شود این موضوعات آن مسایلی را در بر میگیرد که جوانان ما با آن مواجه اند . اتهام ساده لوحانه و تعجب آمیز پیرامون (( نشریات ضد فرهنگی )) برای ما عجیب است . هیچ مطلبی در سپاوون بی آنکه هدف تئوسر جوانان و بازتاب ارزش های فرهنگی ملی و جهانی را داشته باشد نشر نشده است . انعکاس دیدگاه های منفی به معنی نشر مطالب ضد فرهنگی نیست و اینرا انتقاد - کننده گان باید بدانند . مثلاً قصه معروف (( برك دانسر های کابل )) و یا (( مردم جکسن )) ، اگر سپاوون این واقعیت را که بفرغم بسیلی ها بیماری مهیب نسل جوان امروزی است آرایه نمیکرد چگونه امکان داشت تا هزاران بی خبر امروز با خبر شده ، دست به قلم فرسای در باره ' اخلاق نسل جوان بزنند تصادفی نبود که سپاوون گزارش برك دانسرهاود پگران را تحت کلیشه (( از گپ های که ما

خبر شدیم شما هم خبر شوید )) نشر نمود . بعضی انتقاد کننده گان البته هدف شان انتقاد نیست میخوانند از (( چیزی )) برای اهداف خود استفاده کنند در - این مورد میتوان از انتقاد برخی نوشته ها که درباره عادات و رسوم فرهنگی کشورهای دیگر - نشر رسیده است ، یاد آوری کرد . مثلاً اگر سپاوون می نویسد که مردمان امریکای لاتین به گیتار علاقمند اند و بارقص کانگوراد دست دارند و یا در اروپای غرب ازدواج های آزمایشی صورت میگیرد و یا موارد دیگر از این قبیل ، در این جا چه نوع نشریات ضد فرهنگی میتواند مطرح باشد ؟ بالاخره ما وظیفه داریم در آنچه به سوی

جهان بگشایم و از آنچه که در ما - حول ما و از نظر ما خوب یا بد میگذرد آگاهی یابیم . یک نکته مهم دیگر : بلی در کشور جنگ جریان دارد و استند کمانی که میخواهند بگویند در روزگار جنگ چگونه میتوان از طبیعت آرام - سخن گفت ؟ در اینجا سوال جنگ و مطبوعات مطرح می شود . مطبوعات رسالت دارد تا زنده گی را در تمام ابعاد آن منعکس کند و مثلیکه معلوم است در کشور ما هنوز زنده گی متوقف نشده است . گرچه گلوه ها خواب و آرامش مردم را میگیرند ولی همزمان مردم زنده گی می کنند میگیرند ، میخوانند ، میخورند ، می آشامند و . . . .

مانارسانی هاد رکارخوشن سرا پنهان نمیکم ، شاید بتوان بیان های نشراتی را بهتر تنظیم کرد و قابل قبول تر برای همه ساخت گرچه یک مجله عمومی که برای قشرهای بسیار متنوع مردم نشریات میکند به مشکل خواهد توانست تا در هر بخش خاطر همه را نگا دارد . مابه نظریات انتقادی سازنده محتاجیم ، نظریاتی که بتوانند نشریات ما را در جهت کمک به مردم خاصاً نسل جوان و به منظور رشد سالم فرهنگی آنان فنا ببخشند . در روزه ها به روی انتقاد بازاست اما سعی نه کند با پاره - گویی نام انتقاد را آلوده سازند .

اداره مجله سپاوون

در ماه های گذشته چه از طریق تلفون ، چه از طریق بگومگو های در اینجا و آنجا و چه از طریق برخی نوشته های منتشره در - مطبوعات و رادیو ، انتقاد های پیرامون نشریات سپاوون را شنیدیم و خواندیم . بعضی ها سعی می نمایند تا به وسیله اینگونه (انتقاد ها) نشریات سپاوون را برای خواننده گان (( طورد یگر )) جلوه داد و نقشی را که این مجله میتواند در روشنگری افکار عامه و پرورش سالم فرهنگی جوانان ایفا کند ، لطمه زند . واضح است که هدف برخی انتقاد ها مفرضانه بوده و تشنگ نظری و ترس از علاقمندی مردم به سپاوون اساس آنرا تشکیل میدهد .

طی سیزده شماره نشریات مجله سپاوون هنگامیکه به فهرست نشریات مراجعه می کنیم درمی یابیم که این مجله تا جاییکه ممکن و مقدور بوده است مطالب - دلچسپ ، آموزنده ، مفید و - منطبق با ارزش های ملی و اسلامی جامعه افغانی به نشر سپرده و به گواهی خواننده گان برخی گرایش های جدید کار مطبوعات را به نمایش گذاشته است . موضع نشریات مجله ، موضع مردم بوده و مجله سعی نموده به خواستهای هزاران تن از خواننده گان پاسخ



رینا عاشق د هرمنند ریود اما به او نرسید . زیبایی (رینا) دل های بسیاری را ربوده بود که در این شمار هنرمندان فلسی نیز شامل اند . که تقاضای ازدواج را با وی نمودند چون : جیتند ر - نترورگن سینا ، انیل کیپور ، رهند بریکور ، سنجیکارو . . . که وی همه را جواب رد داده است . بالاخره (رینا) در سال ۱۹۸۴ با محمد موسی خان بسریکی از سرمایه داران پاکستانی ازدواج کرد . در سال ۱۹۸۵ مدت یکماه به پاکستان رفت . مردم چنچین سینا داشتند که وی بعد از ازدواجش ، در فلماظا هر نخواهند شد . ولی وی درین صحیحیه اثر با روزنامه فلسی پاکستان به اثبات رساند که در فلما ظا همه خواهد گرفت ولی کم .

**ارسانی یانظری**  
**خاتم شکلات**  
بقیه در صفحه ۸۹

۱) هرچند درباره ۲۰ میلیون صحبت میشود ولی اصل ارضیه خیلی بیشتر ازین تخمین گردیده است . نظریه اطلاقه که اخیراً بدست آوردم ، از ارضیه مسا ۲۰ میلیون لیبره ترکی نه ، بلکه ۲۰ میلیون ، راست که باین ترتیب به ۳۰۰ میلیون لیبره ترکی (سان ۱۹۷۴-۱۹۷۵) بالغ میگردد . ولی برای اینکه بتوانیم سمعیه خود را ازین مبلغ هنگت بر- ارم ، نام استعمام (گلی) را بید اکتیم . حتما عمه بیچاره ام که ازین ارضیه سرسام آورده اگهی ندارد ، در کدام گوشه بی باقر و مسکنت ، زندگی میکند ))

**د سیاوون نورسوز می**  
عما هوس ، عما د حسن بنا پیری ، عما تن د زره تو به عما سوز می ، عما گو ی عی بی انصافه زمانی به کوم قصوره کومه گناه .  
ته د شیز کلو محصومه بی کری خلاصه له سستی د وار ه خبی بی نازین کسری ، درما تسی زمانی ته بی بیرحمه ، یاید مسته شو پیری د استاحال درد او د آب مسی کرمی پیخوده کله وام چه هیچ نه وای پیدای شوی پهنری ستایشانی په زرهاو تازره لبنتسی د ظالم انسان پهلان باندی غوخیزی هرگری ، پاک ره په خیل فضل او کرم دی دیوطن کنی سیاوون نیاز زره فواری د خوینی شاعر ؛ د وکتور فخرالدین سیاوون

# درارتباطنامهها

با ابراز تشکر از همدستان وخوا ننده گان که به نامه نوشته اند . روزهای مجله زیر چاپ میرفت صد ها نامه از دستان بهار رسید است که در شماره آینده به آنها پاسخ خواهیم گفت .

ق . بهارک (از نامه مقبول شما - تشکر مطالب تا نامرود استفاده - فرامیدیم . شما باید فقط یک درخت رسم میکردید ) حبیبه ثرا شماراد جمله همکاران دایمی خود می پذیرم امید وارم بتوانید برای مجله خودتان خدمت نمایند ( محمد سعید ازلیسه انصاری ( نظریات شما را در نظر میگیرم از محبت تان تشکر ) وحید و بهبود ( خط شما را خوانده نتوانستم ) ملالی همدرد ازلیسه جلالی ( درباره هنرمندان پاکستانی خیال محمد هرگاه مواد ی بعدست ما برسد نشر میکنم ) عتیق الله محبت زاده و وحید الرحیم محبت - زاده ( به جمع یاران سیاوون شما را خوش آمدید میگویم ) محمد - شفیق حکیمی معلم صنف دوازدهم لیسه عالی حبیبیه ( بگذارد که ارمان به دلتان نماند که ادرم - شمارا نشر کنیم . به سلام تان وعلیک اینکه غوث زلمی پاسخ را بی مزه تهیه میکند گوش او را کشیم ) - بصورت حمت زری از زوازیسه را به بلخی ( گورگورن تان که معنای نام تان مهور محبت است یا نه . از همکاری تان ممنون د مورد شما عری باید بیشتر کار کنید ) حمید ا - لدین سریان محافظ ( نامه شما رسید میتوانید با ما همکاری نمایید از فرستاده هایتان استفاده می کنیم بلی برای کارتون های که کار خود شما باشد حق الزحمه میپردازیم ) لطیفه یوسفزی معلم لیسه عاشقان و عارفان ( نمیدانیم با چطور حساب چهارمعلم ۸ شاگرد و د طفل را در انتخاب هنرمند سال بید اکتیم ) خمار بیبیرا ( از نامه شما انتخاب کردیم - عشق مثل مرگست همه چه چیز را تغییر میدهد ) حمیرا غوث ( از نامه شما : ) خنده و خوشی باعث طول عمر میشود و اندوه مولد امراض مختلف است ) گلشن بینوا ( از نامه شما : ) اصلیت گل به بوی انست نه به رنگت . منیزه مسعود ( خواهرگرامی از زده و متاثر نشوید ماسمی می کم از مطالب دستان فقط چیزهای خوب را انتخاب و چاپ کنیم و در این ردیف هنر فرستاده خوب شما هم حتما چاپ میشود - شکره اندر ( در یگر درخت نبود که رسم میکردید )

عابد و رابع بکشان فارغ تحصیل کافذ بیج لیسه مریم

( تشکر از اینکه به هیچ چیز بیشتر از سیاوون علاقه ندارید اگر احیاناً با ظاهرا بیس مصالحه شود خبرنگار د یگر مجله این کار را نخواهد کرد ) معروفه از کارته ۳ از همکاری همیشگی شما تشکر . گوش زلمی را کش کردیم که پاسخ های خوب تر بدهند - حبیبه تننا ( سیاوون را تکه تکه نکنید حوصله کنید سوالهای تان را پاسخ میدهم ) عادل اختری ( برای نابغه افغانی محترم صدیق مخترع کمک های لازم صورت خواهد گرفت ) نفیسه رحیمی - همکاری خوب نامه شما رسید سوالات تان را پاسخ میگویم ) روزلا سیا من ( از نامه تان انتخاب کردیم : استاد - از برنارد شایو رسیدند : استاد چه کتابی بیشترین نفع را به شما رسانیده . شادگفت : کتابچه حکیم )

ازین دستان نامه رسیده که از مطالب شان در صورت قابل نشر بودن استفاده میشود والی از - همکاری شان سپاسگزاریم : خسرو اتمر ، مرضیه احسانند ، - لیلها شمس ، محمد عارف تنها احمد جاوید پنجشیری ، وحید و وحید همانیک سیرا ازلیسه ، زغوننه احمد صفر حکیم زاده ، ق . بهارک باشند ، مکرویان سم ، غلام فاروق حبیبی افسر قوای مسلح ، سپد - معصوم ، شکیبا از سوان انشمار لیلها سعادت فارغ لیسه ، فرهاد بولتری از پوهنهی حقوق فرزانه ساحل ازلیسه ، مریم - لطیفه عموزی ، حکیمه ازبانیسه ، درانی ، راضیه زیارتند ، حمیده نوت ، لیلها احمد زری ، لطیفه رایسی نوزبه تنها .

**راز چشمها**  
چشم های کوچک : نشانسه فعالیت وزیری است . چشم های گرد : د لیبیل تنبلی و کند ذهنی و خوش گذرانی چشم های بادامی : ملامت و خوش قلبی را میسراند . چشم های سیاه : نیرو ، جدیت و شجاعت را میسراند . چشمان آبی متمایل به قهوه می : تخیل و خیال پردازی . چشم سبز : صمیمیت و سادگی را نشان میدهد . چشم میثی : دلیل عشق پاک ذکاوت و هوش و آرا د قاطع است . چشم قهوه بی : نشان نجابت لطافت و همچنان اراده است . ارسانی : شفیقه ازل - نسوان انشمار

**اصطلاحات محلی :**  
خواب بی تعبیر - از روی بیحاصل خواب خردگوشی - غفلت خیال یلو - طمع خام د ویا راد ریک کفش کردن - اصرار و مساجت درباره یک موضوع شیرینی - آدم بیگاره . ریگه در کفش داشتن - مقصود نهانی . شلم دزدی - گناهی که لذت تر اندک و کیش بسیار باشد . دست بد هان محتاج وی بیضا - عت . دست از جان نسته - دل بمرگ نهاده . شنت بتاریکی - کجگاو وی زیرکانه

**مکتب عشق :**  
در این مکتب د در س منظم وجود دارد که یکی بعدد دیگری میشود تا خواننده سر منزل عشق راه می یابد . نگاه - لیخند - سلام - کلام - وعده - دیدار - شنایی - روزنیاز - مهر و محبت - عشق ورزیدن . ارسانی : ملالی نورین

**گلهارادوست میدارم**  
گل هارادوست میدارم زیر امقبولی وجدانیت ترا در آن تماشا میکنم بهار ارادوست میدارم زیواد رامواج نوریزگ های پسر طراوت آن چهره زیبائی تو امی بینم پاییز ارادوست میدارم زیواد رسکوت و برگ های ریزان وزردش جدائی من تو را بیساد میاورم شب رادوست دارم زیرامن بخا بر تو بیاد تو بخواب مبرم . ارسانی مستوره ازهرات

عشق زن مانند سرمایه است که تا صد در صد نفع نکند انرا بکسی نمی سپارد . به عصمت وفت زن محبت باید داشت و از خطاهای چشم باید پوشید . ارسانی : احسانند و معصم

**دروغ**  
دروغ میگفت . دیگری را دوست میداشت . بارها گفتم - دوستم داری ؟ گفتم آری . تادیری خاموش بودم . ولسی آخر حوصله ام برآمد و گفتم راست بگو ترا خواهم بخشید . آیدال به دیگری بستی ؟ گفتم نه . نریاد زدم . بگو راستن را هرچه هست ترا خواهم بخشید و از گناهت هر چند سنگینتر باشد خواهم گذشت . عاقبت با آرزوی فراوان بیستیم آمد و گفتم :

مرا ببخش . . . دیگری را دوست دارم . گفتم حال که تو سالها بمن دروغ میگفتی این بار هم من بتو دروغ گفتم : ترا هرگز نخواهم بخشید

ارسانی : محمد عارف تنها

**اسباب خود بینی :**  
چینی یکی از کثیران سلطان محمود غزنوی روزی در هنگام پاک کردن شیشه ها ، آینه قد نمایی از دستش لغزیده بر زمین افتاد و شکست . . . چینی که واقعا یک زن ظریف و ننگه سنج بود و اتفاقاً به شعر و شاعری هم دسترنی داشت با تا ترا هسی کسیده گفتم :

از قضا ، آینه را چینی شکست . محمود که این ظرافت آینه بیانه خوشحال شده بود شاعرانه پاسخ داد : خوب شد اسباب خود بینی شکست .

ارسانی : حسینا

**مد است**  
سری لچ به باران بیرون شو که مد است خصوصاً فصل زمستان که مد است اگر سهواً چین را پوشی چیه ه یاران آسان بفرما که مد است گر خواهی که نشکند خط پلوسن به استاده یا بی بخورتان کند است

ارسانی : بسیره قادری











# مسیب بارنگون



## صحت طفل قانرا تضمین میکند

همچنان بهترین کاغذ های نرم و ملایم لب کن بارنگ های مرغوب، انواع شیرینی های لذیذ خارجی و اقسام سگرت بصورت برچون از نزد یکترین دکانهای منزلتان و عطریور عمدتاً از ظاهر لمتد در کوچی مارکیت دستیاب نمایند.



# فروشگاه وزارت



از لیلام تازه ترین اجناس  
مورد نیازتان استقاده نمایید  
ارزان و به مفاد شما



آدرس: شهر نو  
مقابل زینب نداری

# فروشگاه روشن

اجناس لوکس، لوازم آرایشی  
و اشیا مورد نیاز خانواده ها

را عرضه میدارد

آدرس: زرغوه میدرخ







فروشگاه بزرگ افغان یک نندارتون  
بزرگ فروش اموال ساخت وطن

داره كنند بهترین اموال در مشهورترین  
کمیسیونهای

محمدرضا و خوشی خود را در دستورات فروشگاه بزرگ افغان  
برگزار نمایند



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**